

# جمهوری و دشمنان آن

وضعیت جمهوری

در افغانستان



دکتر عمر صدر

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

---

# جمهوری و دشمنان آن

وضعیت جمهوری در افغانستان

---

سلسله مطالعات اصلاحات قانون اساسی و نظام سیاسی ۸

## © ۱۳۹۹ انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان یک نهاد مستقل پژوهشی است که در عقرب ۱۳۹۱ به هدف فراهم‌سازی زمینه‌ی علمی و آکادمیک برای ارزیابی موضوعات راهبردی افغانستان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تأسیس شد. انستیتوت تلاش دارد از طریق انجام پژوهش‌های مستقل، ترجمه، انتشار کتاب‌ها و مقالات علمی، برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی به رشد و بهبود دموکراسی، امنیت، صلح، حکومت‌داری خوب و سایر مسایل در جامعه کمک کند.

### مجمع کابل برای دموکراسی

مجمع کابل برای دموکراسی، به ابتکار انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان به هدف گردهم‌آوری صاحب‌نظران، کنشگران سیاسی، فعالان مدنی و رسانه‌ای، اساتید و دانشجویان دانشگاه‌ها زیر یک سقف برای یافتن راه کارهای موثر جهت شناخت، معرفی و نهادینه نمودن جنبه‌های گوناگون دموکراسی در افغانستان راه‌اندازی شده است.

### رفع مسوولیت

تحلیل ارائه‌شده در این پژوهش صرفاً نظر نویسنده است و دیدگاه انستیتوت را بازتاب نمی‌دهد.



## جمهوری و دشمنان آن: وضعیت جمهوری در افغانستان

نویسنده: دکتر عمر صدر

مترجمین: فهیمه ایثار و احمد حسین رسولی

شماره نشر: AISS-P-034-2021

شمارگان: ۱۰۰۰

تاریخ چاپ: ۱۳۹۹، کابل

نشانی کابل: قلعه ۹ برج، کارته پروان، کابل، افغانستان

شماره تماس: ۲۰۲۲۳۲۸۰۶ (+۹۳)

ISBN 978-9936-655-08-9



9 789936 655089

## فهرست

پیش‌گفتار.....	ب
مقدمه.....	۱
نظریه سیاسی غربی جمهوری.....	۵
بازاندیشی «جمهوری اسلامی».....	۱۹
راه دشوار مشروطه و جمهوری.....	۳۳
جمهوری شریر.....	۴۷
۱. بازدارندگی قانون اساسی: حاکمیت قانون، تفکیک قوا و ضد اکثریت‌سالاری	۴۸
۲. دموکراسی مناظره‌ای.....	۵۶
۳. فضیلت مدنی.....	۵۹
۴. شهروندی فعال.....	۶۲
عوامل پیدایش جمهوری شریر.....	۶۷
نتیجه‌گیری.....	۷۱
منابع.....	۷۳





## پیش‌گفتار

در پایان سال ۱۳۹۸، «مجمع کابل برای دموکراسی» به منظور بسط گفتمان دموکراسی در افغانستان و ایجاد فرصت برای گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی برای بحث در زمینه مردم‌سالاری در انستیتوت مطالعات استراتژیک راه‌اندازی شد. پژوهش حاضر در چارچوب پژوهش‌های «مجمع کابل برای دموکراسی» و «مطالعات اصلاحات قانون اساسی و نظام سیاسی افغانستان» نوشته شده است.

تاکنون در مورد چیستی جمهوری و نظریهٔ جمهوری‌خواهی در افغانستان پرداخته نشده است. در افغانستان، جمهوری و جمهوری‌خواهی معمولاً با دموکراسی یکسان پنداشته می‌شود؛ در حالی که این دو از هم بسیار فرق دارند. رساله با بررسی نظری جمهوری‌خواهی، ویژگی‌ها و مؤلفه‌های نظام جمهوری را تبیین و با اتکا به آن‌ها، چگونگی جمهوری در افغانستان را تحلیل می‌کند.

این نسخه برگردان فارسی نسخهٔ انگلیسی است. برای توضیح بیشتر در مورد واژگان فلسفی و سیاسی که در فارسی کمتر مرسوم است، واژه‌های انگلیسی در پانویس آورده شده است. این کار به منظور رفع ابهام و همچنین کمک به معادل‌یابی در زبان فارسی شده است. فقط یک مورد را در مورد اصطلاح «جمهوریت» لازم به اشاره می‌دانم. واژه جمهوری‌ت بر مبنی مصدر جعلی «یت» معادل جمهوری ساخته شده است. این اصطلاح یک غلط رایج در فارسی می‌باشد که معنی درست را افاده نمی‌کند. بر همین اساس، در این متن از کاربرد آن اجتناب شده است. در عوض سه اصطلاح مرتبط و درست جمهوری، جمهوری‌خواه و جمهوری‌خواهی به کار برده شده‌اند. برعلاوه، باید خاطر‌نشان کنم عنوان این رساله از کتاب کارل پوپر، جامعهٔ باز و دشمنانش، الهام گرفته شده است.

شماری از دوستان مرا در نوشتن این رساله یاری کرده‌اند و من بسیار سپاس‌گزار آن‌ها هستم. استاد ویلیام مالی از دانشگاه ملی استرالیا، استاد نظیف شهرانی از دانشگاه ایندیانا، داکتر یعقوب ابراهیمی از دانشگاه کارلتون، الهام غرجی پژوهشگر، و ناصر تیموری پژوهشگر دیدبان شفافیت به خاطر نظرات‌شان در مورد نسخه‌های اولیه، دین خاصی به گردن من دارند.





## مقدمه

امروزه اکثر دولت‌ها عنوان «جمهوری» به شمول جمهوری دموکراتیک، جمهوری سوسیالیستی، جمهوری اسلامی و عناوین مشابه دیگر را به کار می‌برند. برخلاف جمهوری دموکراتیک، جمهوری سوسیالیستی بر مبنای ایده دیکتاتوری پرولتاریای مارکسیسم و جمهوری اسلامی بر مبنای ایدئولوژی اسلام‌گرایی استوار است. به همین ترتیب، بسیاری از جمهوری‌ها در جهان جنوب به صورت اسمی جمهوری اند؛ اما از نگاه محتوا، یک نظام استبدادی هستند. به صورت متناقضی جمهوری‌های زیادی در جهان جنوب نه دموکراتیک هستند و نه لیبرال. مثلاً اولین جمهوری خود خوانده افغانستان که توسط کودتای ۱۳۵۲ داوود اعلان شد، به قول صدیق فرهنگ، «جمهوری شاهانه» بود. جمهوری دوم که در نتیجه «انقلاب از بالا» ثور ۱۳۵۷ ایجاد شد، جمهوری سوسیالیستی بود. جمهوری سوم که در ۱۳۸۳ تاسیس شد نیز با چالش‌ها و بحران‌های متعددی روبرو است. بر این اساس، جمهوری غیرلیبرال و غیردموکراتیک چالشی تجربی برای نظریه جمهوری خواهی مدنی<sup>۱</sup> محسوب می‌شود.

پس از موج سوم دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری)<sup>۲</sup> (Huntington 1991)، دنیا شاهد رشد چشم‌گیری در تعداد دولت‌های دموکراتیک بود. اما در سال‌های اخیر، دموکراسی در تمام جهان رو به افول است (Freedom House 2020) و وضعیت در افغانستان نیز چندان متفاوت نیست. بیش از هر زمانی در هجده سال گذشته، امکان توافق صلح با طالبان نه‌تنها سرنوشت جمهوری سوم ۱۳۸۳ را به آزمایش گذاشته است، بل آن را به تهدید وجودی مواجه کرده است.

---

۱. Civic republicanism

۲ این واژه از داریوش آشوری است.

طالبان مستقیماً به طرفداری از امارات<sup>۳</sup> یا هر دولت مذهبی دیگر<sup>۴</sup>، با نظام جمهوری مخالفت کرده‌اند. تفاوت میان این دو نظام فقط سیاسی نیست، بل اخلاقی، هنجاری و کارکردی نیز است. بنابراین، با کنارهم گذاردن نظریه‌های کلاسیک و مدرن، این رساله چهار ویژگی و عنصر جمهوری را معرفی کرده و به تحلیل مفصل جمهوری اسلامی می‌پردازد. با در نظر داشت چهار ویژگی نظری جمهوری به عنوان چارچوب نظری، رساله به تحلیل وضعیت و نوعیت جمهوری در افغانستان می‌پردازد. این مطالعه نشان می‌دهد که اینک جمهوری سوم ۱۳۸۳ با بحران فکری، هنجاری، ساختاری و کارکردی روبه‌رو است.

بحران/ایده‌ای جمهوری سوم به معنی فقدان اندیشه‌ی معنادار است. در هژده سال جنگ علیه طالبان، نخبه‌های سیاسی افغانستان نتوانسته‌اند دورنمای سیاسی آرایه دهند و مردم را گرد یک ایده بسیج کنند. در مورد «ایده‌ی افغانستان» کمتر نظریه‌پردازی شده است.<sup>۵</sup> «ایده‌ی افغانستان» باید اساساً به این سؤال پاسخ دهد که افغانستان بر اساس چه ارزش‌هایی باید تعریف کرد؟ مفهوم جمهوری به ندرت، به ایده و مفاهیم عملی که امیال و آرزوهای مردم افغانستان را انعکاس دهد، ترجمه شده است. مفهوم فعلی جمهوری به جای این که بر اساس مباحث پرمایه، جوهری و صادقانه که روح جمهوری را بازتاب دهد، بنا شده باشد، بر اساس احساسات، رومان‌تیزم و عوام‌فریبی بنا شده است. حالا که مذاکرات صلح با طالبان در جریان است، اصطلاح «جمهوری» به یک گفتمان عمومی و سیاسی مبدل شده است. اما شوربختانه این اصطلاح به کلمه‌ای درآمدی است که توسط نخبگان سیاسی و شرکای بین‌المللی‌شان به شیوه‌ای ساده‌انگارانه و غیرصادقانه برای بسیج مردم به کار می‌رود. در چنین شرایطی، چاره این است که جمهوری را از آسیب‌هایی که به آن متصل شده است، نجات دهیم.

از نگاه ساختاری، جمهوری با فقدان بازدارندگی قانون اساسی برای نظارت از استفاده‌ی خودسرانه

---

۳. سوای این مسأله که طالبان در مذاکرات اخیر، امارات اسلامی را به عنوان جایگزینی برای نظام سیاسی مطرح نکرده‌اند، ایده آن‌ها از افغانستان همان امارات است.

۴. دولت اسلامی به چند نوع متفاوت از جمله: خلافت، امارت (سبک طالبان) و ولایت (سبک ایران) تقسیم می‌شود.

۵. در مورد ایده‌ی افغانستان به مقاله‌ی پروفیسور ویلیام مالی با عنوان تأمل‌هایی در مورد «ایده‌ی افغانستان» که توسط واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان منتشر شده است، نگاه کنید. مالی در مورد دو ایده از افغانستان صحبت می‌کند: یکی ایده‌ی فضای سیاسی تکثرگرا و دیگری ایده‌ی توتالیتر طالبان از افغانستان.

قدرت ضعیف شده است. سه قید قانون اساسی که عبارت‌اند از تفکیک قوا و نظارت و توازن، ضد اکثریت‌سالاری و حاکمیت قانون، مفقود هستند.

در بُعد کارکردی، فساد، وابسته‌سالاری، فرقه‌گرایی (داروسدسته بازی) و فقدان شهروندی فعال، جمهوری را در افغانستان ضعیف می‌کنند.

در نهایت پایه‌های هنجاری جمهوری با ایده‌های غیرلیبرال، فقدان فضیلت مدنی، افراطیت و قوم‌گرایی ضعیف شده است. همچنین حضور و مداخله گسترده جامعه بین‌المللی نورم حاکمیت جمهوری را ضعیف کرده است. این مطالعه نشان می‌دهد جمهوری نه تنها با تهدید وجودی از سوی متعصبین و بنیادگرایانی مانند طالبان روبه‌رو است؛ بل نخبگان قوم‌گرا، گروه‌گرا و عوام‌فریب‌درون و بیرون نظام که به کمک و حمایت جامعه جهانی دولت را فاسد کرده و در انتخابات تقلب می‌کنند نیز تهدیدی برای جمهوری به شمار می‌روند. از قضا همین نخبگان سیاسی فاسد، ادعای مالکیت بر جمهوری دارند و مسوولیت شکست جمهوری را به گردن طالبان و جنگ جاری می‌اندازند. با این حال به جای حفاظت از جمهوری به عنوان غایت مطلوب، آن‌ها از جمهوری به نفع خود سوءاستفاده می‌کنند. چالش‌های فراراه جمهوری در افغانستان پیچیده‌تر و چندبُعدی‌تر از آن است که به بنیادگرایی مذهبی طالبان تقلیل داده شود. واضح است که جمهوری، قیمت‌گزافی در افغانستان پرداخته است، به خاطر کسانی که با خشونت با آن مخالفت کرده‌اند و کسانی که به آن خیانت کرده‌اند.

بنابراین، پرسش اساسی این است که چگونه جمهوری سوم در افغانستان از اصول و ارزش‌های جمهوری خواهی مدنی منحرف شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، این رساله به دنبال پاسخ به پرسش‌های فرعی زیر نیز هست:

۱. پایه‌های تجربی و هنجاری جمهوری چه چیزهایی هستند؟
۲. چالش‌های اندیشه‌ای، ساختاری، کارکردی و هنجاری در برابر نظام جمهوری در افغانستان چیست؟
۳. چگونه جمهوری اسلامی با دولت اسلامی متفاوت است و اصطلاح «اسلامی» در «جمهوری اسلامی» چه مفهومی افاده می‌کند؟
۴. منظور نخبگان بر سر اقتدار در کابل، از مفهوم «جمهوری» چیست؟
۵. چگونه نخبگان فاسد و قوم‌گرا جمهوری را تهدید می‌کنند؟

۶. چگونه می‌توانیم جمهوری را تجدید کنیم؟

این مطالعه به هدف پاسخ‌یابی به پرسش‌های بالا از رویکرد فلسفی، تجربی و تاریخی انجام شده است. این مطالعه تلاش می‌کند «ایده افغانستان» و مفهوم «جمهوری» را نظری کند. منظور از پرسش‌گری فلسفی، تحلیل انتقادی سنت‌های فلسفی کلاسیک و مدرن موجود و فرضیات بدیهی است. دو بخش اول این رساله، مفهوم جمهوری را از دیدگاه نظریه سیاسی غربی و اسلامی بحث می‌کند تا مبانی / ایده‌ای و هنجاری آن را در افغانستان پیدا کند. تاریخ مختصری از مشروطه‌خواهی و دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری) در بخش سوم بحث شده است. بر اساس نظریه‌های بررسی‌شده در بخش اول، بخش آخر مطالعه به شیوه‌ای تجربی، وضعیت ساختاری و کارکردی جمهوری در افغانستان و آینده آن را تحلیل می‌کند.

## نظریه سیاسی غربی جمهوری

جمهوری سوم افغانستان با بحران و تهدید وجودی روبه‌رو است. بخشی از این بحران ناشی از نبود مبانی مفهومی تحلیل شده‌ای می‌باشد که خود نشانه از فقر نظریه سیاسی بومی است. به عبارت دیگر، دیدگاه نظریه سیاسی در مطالعه نظام جمهوری در افغانستان غایب است. راجیف بارگاف، (Bhargava 2012: 56-57) نظریه‌پرداز سیاسی هندوستان نبود نظریه سیاسی را به چند معنی می‌داند که هر یک می‌تواند بازگوکننده وضعیت جمهوری در افغانستان نیز باشد. یک، غیبت نظریه سیاسی به معنی نبود کار قابل اتکا برای تحلیل «ساختار مفهومی» و معنای نهفته در قانون اساسی مفاهیمی چون آزادی، حقوق و یا جمهوری است. ضعف دوم این است که کارهای فعلی به هیچ وجه ساختار فکری نهفته در قانون اساسی را واکاوی نکرده است. به عبارت دیگر تبیین درست و تحلیل و تفسیر منتقدانه از قانون اساسی صورت نگرفته است. مثلاً معنی نهفته در واژه آزادی در قانون اساسی چیست؟ آزادی در قانون اساسی چه نسبتی با آزادی مثبت و یا منفی آیزا برلین دارد؟ سه، کار کمی برای فهم و توجیه ارزش‌های نهفته در قانون اساسی در پرتو مذاکرات و جدل‌ها در مراحل تدوین قانون اساسی صورت گرفته است.

با در نظر داشت آن‌چه گفته شد، این بخش با ارزیابی نظریه‌های کلاسیک و مدرن جمهوری خواهی، چهار ویژگی مهم جمهوری را معرفی می‌کند. بخش بعدی «ساختار مفهومی» و معنای قانون اساسی «جمهوری اسلامی» را به بحث می‌گیرد. این امر به ما اجازه خواهد داد تا شرایط پس‌زمینه‌ای که امکان اندیشیدن و عملی کردن جمهوری اسلامی را مهیا کرد، بدانیم. در نظریه مدرن سیاسی، جمهوری شکلی از دولت است و در مقابل انگاره حکومت سلطنتی به کار می‌رود. به مرور زمان، مفهوم جمهوری نسبت به مفهوم آن در نظریه کلاسیک سیاسی

تغییر کرده است. در حالی که فلسفه سیاسی کلاسیک، «دموکراسی» را به صورت بنیادین متفاوت از جمهوری می‌پنداشت، فلسفه سیاسی مدرن، دموکراسی را به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از جمهوری می‌پندارد. با این حال، با وجود این که میان لیبرالیسم، دموکراسی و جمهوری‌خواهی، تشابه اخلاقی و سیاسی وجود دارد، این‌ها سه مفهوم مجزا از یکدیگر اند. جمهوری‌خواهی، آزادی را به مفهوم وسیع‌تر نسبت به لیبرالیسم تعریف می‌کند. در جمهوری‌خواهی، آزادی تنها به معنای عدم مداخله نیست، بل به معنای عدم سلطه نیز است. جمهوری دولتی است که با هدف نظارت بر سلطه ایجاد شده است (Pettit, 2002: 171). برای مثال نوربرتو بابیو و مائوریسیو ویرولی<sup>۶</sup> استدلال می‌کنند:

در حالی که لیبرالیسم، آزادی را به معنای عدم دخالت فرض می‌کند و دموکراسی، آزادی را در قدرت فرد در اعمال قواعد بر خود و نپذیرفتن قواعد ساخته دیگران بر خود تعریف می‌کند، جمهوری‌خواهی آزادی را در عدم وابستگی به اراده خودسرانه یک فرد یا گروهی از افراد در نظر می‌گیرد (Bobbio and Viroli, 2003: 8).

قدیمی‌ترین کاربرد «جمهوری» به افلاطون، فیلسوف یونانی بازمی‌گردد. جیوانی سارتوری (۱۹۷۳) می‌گوید این برداشت که افلاطون، جمهوری را شکلی از دولت فرض می‌کرد، اشتباه است. پولیتیا<sup>۷</sup>، عنوان یونانی کتاب افلاطون که در زبان لاتین به «ریس پابلیکا»<sup>۸</sup> برگردانده شد، در اصل به شکلی از دولت اشاره ندارد، بل به «امور جامعه»<sup>۹</sup> یا «چیزی عمومی» اشاره می‌کند. همچنین، مفهوم «شهر خوب» ارسطو در ترجمه به لاتین، «دی اوپتیما ریپابلیکا»<sup>۱۰</sup> برگردانده شده است. سارتوری این ایده که سیاست به عنوان یک مفهوم، در ابتدا توسط ارسطو ایجاد شد و بعدها توسط ماکیاولی مجدداً کشف شد را به چالش می‌کشد. او می‌گوید سیاست در یونان قدیم به طور قابل توجهی با شکل امروزی آن که به دولت، به عنوان نهاد اعمال قدرت بر جامعه ارجاع و اطلاق می‌شود، متفاوت بوده است. به طور خلاصه، عبارت‌های لاتین «ریس پابلیکا»، «کومینیوم

---

۶. Norberto Bobbio and Maurizio Viroli

۷. Politeia

۸. Res publica (Republic)

۹. Affairs of the community

۱۰. De optima republica

پولیتیکوم»<sup>۱۱</sup> و «دومینیوم پولیتیکوم»<sup>۱۲</sup> به همان معنایی از «دولت» که ما امروز درک می‌کنیم، نیستند؛ در عوض این عبارت‌ها «صلاح جامعه»<sup>۱۳</sup> یا «جامعه بی‌دولت»<sup>۱۴</sup> معنا می‌دهند.

مطابق آنچه سارتوری می‌گوید، مفهوم سیاست به عنوان نظم عمودی قدرت و دولت به روم برمی‌گردد و نه یونان. در تفکر رومی، اصطلاح «سیاست» بیشتر حالت قضایی - حقوقی به خود می‌گیرد. با افول پولیس<sup>۱۵</sup> (شهر) یونانی، دیموس<sup>۱۶</sup> (شهروند) و ایده دموکراسی نیز رو به افول گذاشت. جمهوری‌های رومی، نمونه‌های دموکراسی نبودند. به همین ترتیب در قرون وسطی تا قرن یازدهم خورشیدی، «دولت» در شاهنشاهی روم با نام‌های دیگری چون پرینکیپاتوس<sup>۱۷</sup>، ریگنوم<sup>۱۸</sup> (مملکت)، دومینوم<sup>۱۹</sup> و گوبرنکولوم<sup>۲۰</sup> (فرمان‌روایی) خوانده می‌شد (Sartori, 1973: 9).

اتفاقی نیست که نیکولا ماکیاولی، اصطلاح شه‌ریار و شهزاده‌نشین<sup>۲۱</sup> را استفاده کرده است. ماکیاولی که در جمهوری فلورانس زندگی می‌کرد و متأثر از جمهوری روم بود، در رساله گفتارها که در سال ۸۹۶ خورشیدی نوشته شده است، این بحث را پس از هزار و پنج‌صد سال مجدداً احیا کرد. او با یادآوری سه نوع دولت - شهزاده‌نشینی (سلطنت)، نخبه‌سالاری (آریستوکراسی) و مردم‌سالاری (دموکراسی) - کج‌روی‌ها و اشتباهات هر کدام این دولت‌ها را مشخص کرد. مطابق آنچه ماکیاولی می‌گوید، هر یک از این دولت‌ها «ممکن است به سادگی فاسد شوند... سلطنت به آسانی به استبداد بدل می‌شود؛ نخبه‌سالاری به راحتی به حکومت گروه‌سالاری (الیگارشی) بدل

---

۱۱. Cominium politicum

۱۲. Dominium politicum

۱۳. The good of the community

۱۴. A stateless society

۱۵. Polis

۱۶. Demos

۱۷. Principatus

۱۸. Regnum

۱۹. Dominium

۲۰. Gubernaculum

۲۱. Principality

می‌شود و مردم‌سالاری بی‌هیچ زحمتی به دولت بی‌بندوبار (آنارشی) تبدیل می‌شود»<sup>۲۲</sup> (Machiavelli, 1996 [1517]: 7). هم‌زمان با ذکر کج‌روی‌های هر یک از انواع دولت، ماکیاوولی پیشنهاد می‌کند دولت آرمانی و پایدار دولتی است که خصوصیات هر سه نوع دولت را با هم در خود داشته باشد که آن را جمهوری می‌نامد. مزیت این نوع دولت، این خواهد بود که هر یک از این نهادها بر دیگری نظارت خواهند داشت. بهترین نمونه این دولت، دولتی است که توسط لیکرگوس در اسپارتا ایجاد شد و برخلاف دولت مردمی که توسط سولون در آتن ایجاد شده بود، هشتصد سال دوام کرد (Machiavelli 1996 [1517]: 8). البته مفهومی که ماکیاوولی از جمهوری در ذهن داشت، با آنچه ما امروز از آن درک می‌کنیم، متفاوت است. مانند فیلسوفان باستان چون ارسطو، ماکیاوولی در جستجوی بهترین شکل دولت بود؛ دولتی که میان نظم اجتماعی و جناح‌هایی که در دولت شامل است، توازن ایجاد می‌کند و توان مقابله با نیروهای تهدیدکننده داشته باشد. او معتقد بود که برای ایجاد نظم، باید میان فضیلت اخلاقی، ثروت و اکثریت، توازن ایجاد کرد. فضیلت اخلاقی به تنهایی نمی‌تواند توازن ایجاد کند. در عوض، توازن باید از طریق محدود و مقید کردن قدرت نیروهای اجتماعی مختلف با استفاده از قانون اساسی انجام شود که این امر در جمهوری ممکن است.

دو و نیم قرن بعد، روسو بر مبنای اسپارتای باستان، جمهوری رومی و جینوا، دولت‌شهری که در آن زندگی می‌کرد، ایده «قرارداد اجتماعی» را تبیین کرد. به بیان آلبرت ویل، روسو، دولت مردمی بی‌میانجی را تصور کرده بود که در آن «شهروندان، بدون دخالت نمایندگان سیاسی گرد هم می‌آیند و درباره محتوای قانون و سیاست‌های عمومی تصمیم می‌گیرند و در تصمیم‌گیری، هر فرد خیر جمعی یا اراده جمعی<sup>۲۳</sup> را در نظر می‌گیرند» (Weale, 1999: 25). اراده جمعی مورد نظر روسو از حاصل جمع تمام خواست‌ها و علایق شخصی افراد به وجود نمی‌آید، بل از تفکر جمعی و تصمیم‌گیری عمومی بر اساس منافع عمومی حاصل می‌شود. نمونه معاصر این حکومت‌داری

---

<sup>۲۲</sup>. ادعای مشابهی توسط محمد داوود هم برای کودتای ۱۳۵۲ علیه شاهی مشروطه مطرح شده بود. در واقع این ادعا، بیشتر بر مبنای عوام‌فریبی و ادعایی علیه پسر کاکایش، محمد ظاهر شاه بود. او در اولین سخنرانی خود که از رادیو کابل پخش شد، گفت: دموکراسی به عنوان دولت مردم به آنارشی تبدیل شده بود و نظام شاهی مشروطه به حکومت مطلقه تبدیل شده بود (ژوندن، ۱۳۵۲ الف: ۷).



اوجاما<sup>۲۴</sup> است؛ مدل حکومتی که توسط جولوس نایره<sup>۲۵</sup> رئیس‌جمهور تانزانیا در ۱۳۴۰ش طراحی و اجرا شد.

امانوئل کانت که هم‌عصر روسو بود نیز میان انواع دولت‌ها بر اساس نوع اداره آن‌ها تمایز قابل شد. از نظر او دولت‌ها دو نوع بودند: جمهوری و استبدادی. کانت می‌گوید «دموکراسی، قدرت اجرایی را ایجاد می‌کند که در آن «همه» حتا علیه کسی که موافقت نمی‌کند، تصمیم می‌گیرند؛ این «همه» که در حقیقت کل مردم نیستند، تصمیم می‌گیرند؛ این تناقضی بر اراده عمومی و آزادی است» (Kant, 1795, Section II, Para 4). درک کانت از دموکراسی همان دموکراسی آتنی بود، جایی که همه مردم بخشی از پولیتی بودند؛ به بیان دیگر، همه به‌جز برده‌ها و زنان، بخشی از روند تصمیم‌گیری بودند.

بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا با الهام از این مباحث در مورد شکل دولت و جمهوری، پس از حدود دوهزار سال مجدداً جمهوری را احیا کردند. جیمز مدیسون در مقاله‌های فدرالیست نوشت: «دموکراسی خالص، به شکلی که مد نظر من است، در جوامع بسیار کوچک با تعداد معدودی شهروند که خودشان گرد هم آمده و مستقیماً مسوولیت حکومت را به عهده گرفته‌اند، نمی‌تواند برای آسیب‌های فرقه‌گرایی، درمانی ارائه کند». توماس پین<sup>۲۶</sup> به طور مشابهی گفته است، آنچه در مورد سلطنت خودسرانه و مستبدانه مهم است، این است که یک فرد، قدرت را در دست دارد و هدف نهایی در اعمال قدرت، منافع خود فرد است و نه شهروندان.<sup>۲۷</sup> دولت جمهوری جز دولتی که برای منافع عامه چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، ایجاد شده و اجرا شده باشد، نیست. واضح است که دموکراسی به عنوان شکلی از دولت به داشتن خصوصیتی مانند بی‌نظمی، ناپایداری و فرقه‌گرایی مشهور شده بود. در مقابل، این نویسندگان جمهوری را با نظم تمیز دادند.

پیش از کانت، مُنسیکیو، مفهوم جمهوری را در کتاب خود، *روح القوانین* (۱۲۷۱ش)، بیان کرد که نخبگان سیاسی آمریکا مانند جان آدامز را تحت تأثیر قرار داده بود. آدامز می‌گوید: جمهوری،

---

۲۴. Ujamaa

۲۵. Julius Nyerere

۲۶. Thomas Paine

۲۷. Res-publica

دولتی است که در آن همه یا بخشی از مردم قدرت را در دست دارند. بنابراین، جمهوری می‌تواند به شکل مردم‌سالاری یا آریستوکراسی تنظیم شود؛ اما دولت باید بر اساس قانون باشد. به همین خاطر است که دولت‌های سلطنتی در هالند، لهستان و ونیز در متون قرن دوازدهم خورشیدی جزء جمهوری‌ها طبقه‌بندی شده‌اند. اما برای آدامز، جمهوری بر اساس برابری شهروندان نیست؛ چون شهروندان جمهوری با هم برابر نیستند (Shoemaker, 1966: 85–86). بنابراین خاصیت دیگر جمهوری در فلسفهٔ کلاسیک، حاکمیت قانون است؛ قانونی که بیان‌گر ارادهٔ عمومی است. مثلاً روسو گفت که جمهوری، صرف‌نظر از شکل، دولتی است که با قانون اداره می‌شود. این امر با درک رومیان از جمهوری تطابق دارد؛ جایی که سیسرو گفت: جمهوری<sup>۲۸</sup> دولتی است که به همهٔ مردم تعلق دارد (Bobbio and Viroli, 2003: 10). قابل درک است که در قرن دوازدهم خورشیدی، جمهوری یک شکل خاص از دولت نبود. جمهوری به هر دولتی اطلاق می‌شد که برای منافع عموم مردم کار کند (Shoemaker, 1966: 87). کانت این مسأله را به زیبایی بیان کرده است (1795, Section II, Para 2).

تنها قانون اساسی که از یک قرارداد اصیل مشتق می‌شود و همهٔ قوانین قضایی باید بر مبنای آن باشند، جمهوری‌خواه<sup>۲۹</sup> است. این قانون اساسی باید اولاً بر اساس آزادی‌های اعضای جامعه (به عنوان انسان)، دوماً بر مبنای وابستگی همه (به عنوان تبعه) به یک قانون مشترک و سوماً بر مبنای برابری قانونی همه (به عنوان شهروندان) بنا شده باشد. بنابراین قانون اساسی جمهوری خواه در مقولهٔ قانون، پایهٔ اصلی همهٔ قوانین مدنی است.

معنای دیگر جمهوری با مفهوم تفکیک قوا مرتبط شده است که به معنای جدایی قوهٔ اجراییه از قوهٔ مقننه و قوهٔ قضاییه است. این سه قوه در دولت استبدادی به هم متصل هستند. علاوه بر این، در قرن دوازدهم خورشیدی، زمانی که دموکراسی‌های جدید در امریکای شمالی شکل گرفتند، هنوز تفکیک قوا مراعات نمی‌شد. مستعمرات امریکای شمالی که استقلال خود را از بریتانیا گرفته بودند، ابتدا همهٔ قدرت را در مجلس قانون‌گذار تک‌مجلسی متمرکز کردند. اکثر این مجلس‌ها نه تنها قدرت انتخاب قوهٔ مجریه، بل انتخاب دادگاه‌ها و در بعضی موارد مجلس اعیان را نیز داشتند. وقتی کنگفدراسیون ایجاد شد، نظام واحد قضایی وجود نداشت و کنگره، هم به عنوان قانون‌گذار و

---

۲۸. Res publica

۲۹. Republican

هم به عنوان قوه مجریه عمل می‌کرد. بعدها آدامز و مدیسون علیه اختلاط قوای مجریه و مقننه و قضاییه بحث کردند. سایر نویسندگان قانون اساسی آمریکا نیز همین ایده را تأیید کردند (Shoemaker, 1966: 94).

ایده حاکمیت قانون و مشروطه‌خواهی در فلسفه سیاسی امروز هم مفهوم اصلی جمهوری باقی مانده است. هانا آرنت در زمینه جنگ ویتنام و افشاشدن اسناد پنتاگون و این که دولت‌ها چطور عاقدانه دروغ می‌گویند، می‌نویسد: «تلاش‌های دولت برای گروگان‌گرفتن تضمین‌های قانونی و ترساندن آنانی که تصمیم گرفته‌اند نترسند، کسانی که ترجیح می‌دهند زندانی باشند ولی از بین رفتن آزادی را نپسندند، برای از بین بردن جمهوری کافی نیستند و نخواهند بود» (Arendt, 1972: 47).

در ادامه ویژگی‌هایی که ذکر شد، تفاوت دیگری که فعالان سیاسی آمریکایی برای جمهوری ذکر کرده‌اند، مرتبط با نمایندگی است. به طور مثال مدیسون در مقاله فدرالیست ۱۴ می‌گوید: «در دموکراسی، مردم با هم ملاقات می‌کنند و رأساً در دولت اشتراک دارند. در جمهوری، مردم جمع می‌شوند و از طریق نمایندگان خود، دولت را اداره می‌کنند. دموکراسی در یک نقطه کوچک امکان دارد، اما جمهوری می‌تواند در یک منطقه بزرگ ایجاد شود (۶۸: ۱۷۸۷).

به صورت خلاصه باید گفت، دولت جمهوری در دنیای غرب در عصر رنسانس توسط ماکیاولی، در قرن دوازدهم خورشیدی در انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه مجدداً احیا شد. در این دوره‌ها جمهوری، دولتی متضاد دولت استبدادی بود. چنان‌که در بالا بحث شد، چهار تفاوت اساسی میان جمهوری و سایر انواع دولت در فلسفه سیاسی کلاسیک آورده شده است. این چهار تفاوت به صورت خلاصه به شرح زیر هستند: اول؛ به قول کانت دولت جمهوری بر اساس «قانون اساسی مدنی» و حاکمیت قانون بنا می‌شود. دوم؛ اصل بر تفکیک قوا و وجود نظارت و توازن است. سوم؛ این نوع دولت بر مبنای دموکراسی نمایندگی - نه دموکراسی مستقیم - بنا شده است. چهارم؛ جمهوری باید بازتاب‌دهنده اراده عمومی و منافع عامه باشد.

تا قرن دوازدهم خورشیدی، برخلاف جمهوری، دموکراسی نوعی از دولت تصور می‌شد که دولت در آن مستقیماً توسط کل جمعیت اداره می‌شود. بیشتر فیلسوف‌ها تمایل داشتند دموکراسی را در زمره دولت‌های استبدادی طبقه‌بندی کنند.

## نظریه سیاسی غربی جمهوری

جدول ۱ دوره‌های تاریخی ایده جمهوری خواهی

سه دوره تاریخی جمهوری خواهی در غرب	
۱	دوره کلاسیک باستانی: یونان و روم
۲	ایتالیای عصر رنسانس، امریکای قرن هجدهم و انقلاب فرانسه
۳	اواخر قرن بیستم: بازگشت جمهوری

در اواخر قرن دوازدهم خورشیدی، ایده جمهوری خواهی جای خود را به لیبرالیسم داد. لیبرالیسم برخلاف جمهوری خواهی بر اولویت حقوق افراد و حفاظت فرد توسط دولت تأکید می‌کند. اما در حدود دهه هفتاد خورشیدی، شهروندی لیبرال باعث خمودگی و انفعال شهروندان شد. با درک این عوارض جانبی شهروندی لیبرال، فلسفه سیاسی بار دیگر جا را برای علاقه‌مندی به جمهوری خواهی که تأکید ویژه‌ای بر مشارکت سیاسی و فضیلت مدنی دارد، باز کرد. فلیپ پتیت این پدیده را «بازگشت جمهوری خواهی»<sup>۳۰</sup> می‌نامد.

ارزش اضافی نظریه معاصر جمهوری خواهی، اراییه تعبیر جدیدی از آزادی است که با آنچه در لیبرالیسم بیان می‌شود، متفاوت است. نخست برخلاف لیبرال‌ها، جمهوری خواهان فقط بر به رسمیت شناخته شدن حقوق پافشاری ندارند، بل آن‌ها نقش شهروندی فعال یا مشارکت سیاسی را لازم می‌پندارند؛ چون این دو مقوله با افول سیاسی، فساد و محدود شدن آزادی مقابله می‌کنند. مشارکت فعال فقط زمانی ممکن است که شهروندان از طریق فضیلت مدنی، انگیزه این کار را داشته باشند و از حالت مفت خواری و خودخواهی به کسانی تبدیل شده باشند که در امور عمومی مشارکت و به خیر عمومی تعهد داشته باشند (Patten, 2004). دوماً، در حالی که گرایش اصلی لیبرالیسم، آزادی را به شکل عدم دخالت تعریف می‌کند، جمهوری خواهی یک گام پیش‌تر می‌گذارد و آزادی را به شکل عدم وجود سلطه و یا غیاب قدرت خودسر یا آنچه فلیپ پتیت آن را «ضد قدرت»<sup>۳۱</sup> می‌نامد، تعریف می‌کند.

آزادی به شکل عدم دخالت، مردم را در معرض مدل دولت خودکامه لطیف قرار می‌دهد؛ چون همه

۳۰. Republican turn

۳۱. Antipower

## نظریه سیاسی غربی جمهوری

قوانین حتی قوانین غیراستبدادی، به نسخ چنین آزادی‌هایی منجر می‌شود و رابطه سلطه را تحمل می‌کند؛ زیرا تسلط به معنای دخالت نیست... از سوی دیگر، آزادی به عنوان ضدقدرت، شکلی از قوانین و مشی را می‌طلبد که همه قدرت‌های موجود را از امکانات دخالت خودسر محروم می‌کند (Pettit, 2004: 155).

به بیان ساده، مطابق آنچه کوینتین اسکینر می‌گوید، دولت جمهوری، دولتی آزاد است که بر اساس اراده عمومی مردم بنا شده است (Patten, 2004). اما پرسش اساسی پتیت این است که: «دولت باید چگونه سازمان یابد تا کارکردها و اقدامات آن با حداقل خودسری یا عدم خودسری صورت بگیرد؟» (Pettit, 2002: 171). بنابراین لازم است کاربردپذیری و مفیدیت اصول جمهوری خواهی را که در بالا ذکر شد، بحث کنیم.

اگر با عنصر شهروندی فعال شروع کنیم، جمهوری خواهان معتقدند افراد با خصوصیات لازم برای شهروند خوب و فعال به دنیا نمی‌آیند. این خصوصیات توسط نهادهای اجتماعی مانند آموزش، فرهنگ و قواعد رفتاری به آن‌ها آموزش داده می‌شود (Patten, 2004). رابرت پتنام، رابرت لئوناردی و رافائل ناننتی در تحقیق خود در مورد کارایی دولت در ایتالیای شمالی و جنوبی، بر اهمیت شهروندی مدنی تأکید کرده‌اند. مطابق آنچه آن‌ها می‌گویند، کارایی دولت در مناطقی بهتر است که جامعه مدنی قوی به شمول مشارکت در امور عامه و اتحادیه‌های مدنی وجود دارد (Chatterjee, 2011: 200).

برای عنصر دوم (عدم سلطه)، پتیت دو معیار را برای جمهوری در نظر می‌گیرد: بازدارندگی قانون اساسی<sup>۳۲</sup> و تصمیم‌گیری دموکراتیک.<sup>۳۳</sup> به طور مشابهی، ایده «لیبرالیزم قانونی»<sup>۳۴</sup> فرید زکریا و «مشروطه خواهی لیبرال»<sup>۳۵</sup> آلبرت ویل، مترادف‌های ایده جمهوری هستند. مشروطه خواهی لیبرال در گفتار ویل، شکلی از دولت است که در آن راهکارهای قانون اساسی معطوف نظارت بر جلوگیری از به وجود آمدن قدرت نامحدود است؛ و ضد اکثریت‌سالاری، بیشتر از مشارکت عمومی در سیاست مهم است. این راهکارهای مشروطه خواهانه، شامل نظام قضایی

---

۳۲. Constitutionalist constraints

۳۳. A democratically-controlled decision-making process

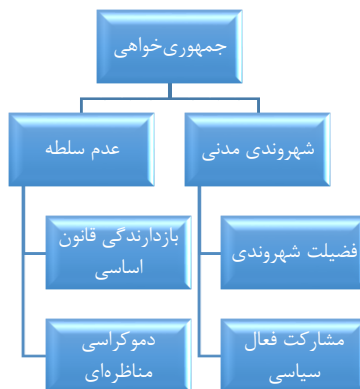
۳۴. Constitutional liberalism

۳۵. Liberal constitutionalism

## نظریه سیاسی غربی جمهوری

قوی و مستقل، و نظارت و توازن است. به همین ترتیب، زکریا لیبرالیسم قانونی را به عنوان پیش‌شرطی برای دموکراسی می‌شناسد. بازدارندگی قانون اساسی که محصول سال‌ها تلاش مشروطه‌خواهان و جنبش‌های مشروطه‌خواهی است، ابزارهایی هستند که قوا را تحت نظارت نگه می‌دارند. این بازدارندگی باید به شیوه‌ای ایجاد شوند که قابلیت دست‌کاری توسط یک فرد یا یک گروه در آن وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر، هیچ کس نباید قادر به صادره قانون اساسی/ نهادهای عامه باشد. در یک نظام جمهوری، مهم‌ترین قدرت هنجاری که ساختار دولت و رابطه آن را با شهروندان مشخص می‌کند، قانون اساسی است.

بنابراین، فلسفه سیاسی مدرن هر دو مفهوم دموکراسی و جمهوری را تغییر داده و توسعه بخشیده است. معنای دموکراسی از دولت بی واسطه/ مستقیم مردمی توسط جان استوارت میل در کتابی که در ۱۸۶۱ تحت عنوان *ملاحظات در مورد دولت انتخابی* نوشت، تغییر کرد. او از یک نظام انتخابی نمایندگی تناسبی سخن می‌گوید که در آن سیاست‌گذاری‌های کلیدی باید به میل اکثریت انجام شوند. با در نظر گرفتن استبداد اکثریت، قانون باید حقوق افراد و جدایی قوا را تضمین کند (Weale, 1999: 32). بنابراین، جمهوری مدرن دیگر در تقابل با دموکراسی مطرح نمی‌شود. در عوض، جمهوری ترکیبی از دولت قانون اساسی و دموکراسی تعریف می‌شود (Zakaria, 2003; Weale, 1999; and Pettit, 2002).



شکل ۱: ویژگی‌های جمهوری

برای این که نهادهای سیاسی قابل دست‌کاری نباشند، پتیت سه شرط را مطرح می‌کند که عبارت‌اند از: «شاهنشاهی قانون»<sup>۳۶</sup>، تفکیک قوا، و ضد اکثریت‌سالاری<sup>۳۷</sup> (Pettit, 2002: 173). این مکانیزم قانونی برای جلوگیری از خواسته‌های خودسرانه آن‌ها که در قدرت هستند، مشروطیت نامیده می‌شود. شاهنشاهی قانون یعنی حاکمیت قانون به گونه‌ای که قانون بر همه به شمول قانون‌گذاران، به طور یکسان و فارغ از موقعیت سیاسی و اجتماعی آن‌ها اعمال شود. سوای این، قانون باید استوار و دوام‌دار باشد. متضاد این سناریو، دولت توسط قانون<sup>۳۸</sup> و قدرت خودسر است. حاکمیت قانون همچنین مانع هر گونه تصمیم‌گیری اقتضایی<sup>۳۹</sup> است. در عوض حاکمیت قانون فرض می‌کند تصمیم‌گیری‌های اصولی باید بر مبنای قانون باشند. قانون‌گذار نمی‌تواند قانونی را بر مردم تحمیل کند که بر خود او تحمیل نمی‌شود. در حقیقت، تمام نهادهای دولت باید زیر نظر قانون باشند. با نظارت بر خودسری قدرت، حاکمیت قانون، آزادی را تضمین می‌کند (Pettit, 2002: 176).

مطابق آنچه پتیت می‌گوید، شرط دوم بازدارندگی قانون اساسی، توزیع قدرت است. این ایده از منتسکیو گرفته شده است که نقش‌ها و عملکردهای هر یک: ساختن قانون، اجرای قانون و داوری کردن در قضایا بر اساس قانون را از هم جدا کرد. توزیع قدرت فقط محدود به جدایی قدرت در سه شاخه دولت نیست، بل شامل اجزا و راهکارهای دیگری نیز می‌شود. جداسازی پارلمان به دو مجلس (قانون‌گذاری دومجلسی) و غیرمتمرکزسازی قدرت نیز از اجزای توزیع قدرت و جمهوری‌خواهی است. به هر حال، جمهوری‌خواهان آگاه هستند که توزیع کامل قدرت نه امکان دارد و نه مطلوب است. توزیع زیاد قدرت به گروه‌بندی کارکردها منجر می‌شود که ممکن است مشکلاتی را برای دستیابی به اهداف جمهوری‌خواهی ایجاد کند.

فرید زکریا (۲۰۰۳)، روش‌های عکس این مسأله را غصب قدرت در دو بُعد افقی و عمودی می‌نامد. غصب افقی قدرت، انتقال اختیارات از نهادهای قضایی یا قانون‌گذاری به نهاد اجرایی است. یک مثال از این نوع غصب قدرت، حکم و فرمان اجرایی یا فرمان است. به عنوان نمونه، کارلوس

---

۳۶. Empire of law

۳۷. Counter-majoritarianism

۳۸. Rule by law

۳۹. Ad hoc decision

مینم،<sup>۴۰</sup> رئیس‌جمهوری آرژانتین، ۳۰۰ فرمان اجرایی را صادر کرد که این تعداد فرمان، سه برابر کل فرمان‌های رؤسای جمهوری آرژانتین پیش از دولت اوست. مشابه همین مسئله، غصب عمودی قدرت، دست‌درازی به اختیارات دولت‌های محلی یا گروه‌های غیردولتی توسط رئیس‌جمهوری یا قوه مجریه است.

سومین شرط بازدارندگی قانون اساسی، راهکاری برای مقابله با اکثریت‌سالاری است. قانون نباید بر اساس خواست و علاقه مفرط اکثریت تغییر کند. باید شرایطی ایجاد شود که امکان تعدیل قانون از طریق اکثریت ساده وجود نداشته باشد. مطابق این شرط، تغییر قانون نه تنها باید بر اساس اکثریتی بیش از اکثریت عادی (اکثریت خاص یا دوسوم)<sup>۴۱</sup> باشد، باید بر اساس منشور حقوق، به رسمیت شناختن بازدارندگی قانون اساسی و پارلمان دوجلسی باشد (Pettit, 2002). ویل روش‌های دیگری را برای ممانعت از اکثریت‌محوری افزوده است که شامل موارد زیر است:

نظام قضایی مستقل با قدرت ساقط کردن قوانینی که مخالف قانون اساسی باشند؛ محدودیت‌ها بر قدرت قانون‌گذاران برای افزایش مالیات از طریق ابزاری مانند الزام به حفظ بودجه متعادل؛ کنترل تأمین مالی به صورت مستقل از قوه قانون‌گذاری؛ کاهش نقش احزاب در حکومت‌داری؛ جداسازی تصمیم‌گیران از فشار گروه‌های اجتماعی و سازمان‌های انتفاعی (Weale, 1999: 35).

این‌ها خصوصیات هستند که بسیاری از جمهوری‌خواهان دیگر نیز در قرن دوازدهم و سیزدهم خورشیدی خواستار آن بودند. جیمز مدیسون نگرانی‌های خود را در مقاله‌های فدرالیست (۱۷۸۷) در مورد این که چطور دموکراسی می‌تواند به ستم اکثریت و ناآرامی منجر شود، نوشته است. به طور مشابهی توکویل در مورد استبداد اکثریت سخن گفته است.

دومین معیار عدم سلطه، کنترل دموکراتیک روند تصمیم‌گیری است. به این معنا که «هرچه توسط دولت جمهوری انجام می‌شود، باید توسط کسانی که از آن متأثر می‌شوند، قابل مناظره باشد» (Pettit, 2002: 173). نیاز به دموکراسی از آن‌جا حیاتی است که سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های عامه نباید بر اساس ایده‌ها یا منافع شخصی یا گروهی بنا شود. در عوض، این سیاست‌ها و تصمیم‌ها باید بر اساس رضایت غیراجباری مردم طراحی شوند. برای پتیت، بیش از رضایت مردم، دولت دموکراتیک بر مبنای روش محفوظ نگه‌داشتن حق مناظره بنا شده است

---

۴۰. Carlos Menem

۴۱. Supermajority



(Pettit, 2002: 185). تفاوت میان دموکراسی مناظره‌ای و دموکراسی مبتنی بر رضایت در این حقیقت نهفته است که دموکراسی مناظره‌ای بر اساس روند انتخاب قوانین بنا شده و دموکراسی عادی بر مبنای «روند طراحی» پتیت ادعا می‌کند دموکراسی مناظره‌ای با جمهوری تطابق دارد. او می‌گوید مطابق آنچه جان لاک گفته است، قرارداد اجتماعی به عنوان مبنای دولت فقط در مورد رضایت نیست، بل در مورد اعتماد هم هست. بنابراین حق مقاومت یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در جمهوری است. برای قابل‌مناظره بودن یک دموکراسی، پتیت سه پیش‌شرط ارائه می‌دهد: اول، وجود مبنای برای مناظره؛ دوم، وجود صدای مخالف برای مناظره؛ و سوم، وجود فضا برای مناظره (Pettit, 2002: 202).

تصمیم‌گیری باید به شیوه‌ای انجام شود که مبنایی برای مناظره در مقابل آن وجود داشته باشد. دو راه برای این کار وجود دارد: تصمیم‌گیری باید بر مبنای چانه‌زنی<sup>۴۲</sup> و یا مناظره<sup>۴۳</sup> انجام شود. بین تصمیم‌گیری بر مبنای چانه‌زنی و تصمیم‌گیری بر مبنای مناظره تفاوت وجود دارد. در تصمیم‌گیری بر مبنای چانه‌زنی، دو طرف ایده‌ها و منافع از پیش تعیین‌شده دارند، و توافق بر مبنای امتیازدادن طرفین به همدیگر شکل می‌گیرد. در صورتی که در تصمیم‌گیری بر مبنای مناظره، طرفین یک تصمیم را بر مبنای درک نظر طرف مقابل شکل می‌دهند. منافع طرفین در جریان روند شکل می‌گیرد. از این دو روش، روش تصمیم‌گیری بر مبنای مناظره برای جمهوری مناسب است. پیش از هر چیز، در روش تصمیم‌گیری بر مبنای چانه‌زنی، سطحی از قدرت و وزن برای طرفین نیاز است تا بتوانند منافع خود را حفاظت کنند. در چنین روندی، بازیگرانی که نتوانند قدرت چانه‌زنی مناسبی با خود داشته باشند، در حالت باخت قرار می‌گیرند. اما در تصمیم‌گیری بر مبنای مناظره، هر کسی که بخواهد نکته‌ای یا مسئله‌ای را در مورد سیاست عامه یا تصمیمی عمومی ابراز کند، فرصت این کار را خواهد داشت. یعنی باید راهکارهایی ایجاد شوند که به شهروندان اجازه بیان نظراتشان را در مقابل همه تصمیم‌گیری‌های اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی بدهد.

قانون‌گذاری که در اواخر قرن هجدهم خودشان را مثال ایدئال جمهوری‌خواهی می‌دانستند، از مدل مناظره‌ای به گرمی استقبال کردند. به‌خصوص این ایده برای دفاع از حیثیت نماینده قانون‌گذاری استفاده شد تا قانون‌گذار نه به عنوان یک وکیل تحت امر انتخاب‌کنندگان، بل کسی باشد که برگزیده شده است تا قلباً از منافع شهروندان دفاع کند (Pettit, 2002: 189).

---

۴۲. Bargaining

۴۳. Debate

باید در نظر داشت جریان مناظره و مباحثه مستدل، بسیار حیاتی تر از نتیجه آن است. اهمیت این روند در ایجاد اجماع است. زمانی که مبنایی برای اعتراض وجود داشته باشد، بسیار مهم است که هیچ کسی نادیده گرفته نشود. سوای ویژگی مباحثه‌ای بودن، جمهوری باید همه‌شمول باشد. اگر یک خط‌مشی، منافع یک گروه را تحت تأثیر قرار دهد، گروه باید حق داشته باشد صدای خود را برای تأثیر بر آن خط‌مشی بلند کند. تمام گروه‌های حاشیه‌ای و گروه‌های نادیده گرفته شده اجتماعی باید در جریان تصمیم‌گیری مشارکت داشته باشند. این مشارکت فقط در امور قانون‌گذاری نیاز نیست، بل در همه امور اجرایی و قضایی لازم است. این شرایط، جمهوری‌خواهی پتیت را به چندفرهنگی‌گرایی<sup>۴۴</sup> و کثرت‌گرایی نزدیک می‌کند.

سومین شرط ایجاد دموکراسی در یک جمهوری، وجود فضایی برای شنیدن صدای اعتراض، نگرانی‌ها و بیعت‌هاست. یکی از محمل‌های چنین فضایی، جنبش‌های مردمی مانند جنبش سبز، جنبش زنان، جنبش دگرباشان جنسی یا جنبش‌های اقلیت‌های قومی است. برای ایجاد روند اعتراض و غیرسیاسی کردن اعتراض به تصمیم‌ها، شرایط بیشتری نیاز است.

از بحث بالا می‌توان نتیجه گرفت چهار عنصر اصلی یک جمهوری عبارت‌اند از: فضیلت شهروندی، مشارکت فعال شهروندان، بازدارندگی قانون اساسی و دموکراسی مناظره‌ای. این مطالعه در ادامه، وضعیت جمهوری در افغانستان را بر اساس این عناصر بررسی خواهد کرد.

## بازاندیشی «جمهوری اسلامی»

ماده اول قانون اساسی افغانستان بیان می‌دارد که افغانستان، دولت جمهوری اسلامی است. بر این اساس، افغانستان نظام جمهوری اسلامی را به عنوان شکلی از دولت در مقابل نظام شاهی مشروطه و دولت اسلامی/امارات/خلافت/ولایت برگزید. غیر از افغانستان سه کشور دیگر که عنوان رسمی جمهوری اسلامی دارند، ایران، موریتانی و پاکستان هستند. تعریف ساده‌ای که بارنت روبین از جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد، چنین است: «شکلی از دولت که بر مبنای حاکمیت مردمی بنا شده است (و بنابراین یک جمهوری است و نه یک نظام شاهی یا امارات)، اما اعمال حاکمیت باید با قوانین اسلامی تطابق داشته باشند» (Rubin, 2020: 173). اما این تعریف ساده پرسش‌های زیرین را پاسخ داده نمی‌تواند: مبنای فکری جمهوری اسلامی چه بود؟ آیا «جمهوری اسلامی» به عنوان یک نظام سیاسی به طور اتفاقی انتخاب شد یا از طریق تفکر عمیق، اندیشه، فلسفه و ایده‌های آینده‌نگرانه انتخاب شده بود؟ جمهوری اسلامی چه تفاوتی با دولت اسلامی یا امارات اسلامی دارد؟ اصطلاح «اسلامی» در جمهوری اسلامی چه معنایی دارد؟ آیا مفاهیمه‌ای میان نظریه غربی جمهوری‌خواهی و ایده مسلمانان از جمهوری اسلامی وجود دارد؟ بنابراین لازم است در مورد ریشه‌های جمهوری‌خواهی در ذهن متفکران مسلمان بحث شود.

ایده جمهوری و جمهوری‌خواهی در تفکر مسلمانان غریبه نیست. در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم خورشیدی، تجددگرایان و اصلاح‌گران مسلمان مانند جمال‌الدین افغانی، محمد عبده و محمداقبال لاهوری با ایده جمهوری سر و کار داشتند. آن‌ها تلاش کردند ایده جمهوری‌خواهی را به دانش و اعتقادات اسلامی وصل کنند.

جمال‌الدین افغانی مقاله‌ای کمتر شناخته‌شده زیر نام «الحکومه الاستبدادیه» دارد که در هفته‌نامه ادیب اسحاق در سال ۱۲۵۸ در مصر چاپ شده است. این مقاله را ال. ام. کنی<sup>۴۵</sup> در مجله جامعه شرق‌شناسی امریکایی<sup>۴۶</sup> در سال ۱۳۴۵ ترجمه کرد. ایده جمال‌الدین افغانی متأثر از متفکرین مسلمان قرون ابتدایی مانند فارابی و ابن‌سینا، و مدرنیته بود. او در مقاله خود تحت تأثیر انقلاب فرانسه از دولت مشروطه و جمهوری دفاع کرد. او گفت جهل و خرافه‌پرستی، استبداد و مخالفت با علم، علت‌هایی هستند که باعث شده‌اند شرق، دولت‌های جمهوری و مشروطه (الحکومه المقيده)، که نوعی حکومت عقلانی است، نداشته باشد. او می‌گفت حکومت مشروطه حکومتی است که بر مبنای مشورت و جلوگیری از ولع حریصان بنا شده است (Kenny, 1966: 22). در مقابل، او حکومت استبدادی را به سه نوع: حکومت خشن (الحکومه القسیه)، حکومت ظالم/ سرکوبگر (الحکومه الظالمه) و حکومت دل‌سوز (الحکومه الرحيمه) دسته‌بندی کرد (Kenny, 1966:22).

نیم قرن بعد در سال ۱۳۰۹ش، اقبال لاهوری سخنرانی‌هایی را در مدرس حیدرآباد و علیگره برگزار کرد. این سخنرانی‌ها تحت عنوان *بازسازی اندیشه دینی در اسلام* منتشر شد. اقبال (۱۹۷۷) باور داشت که خلافت جهانی عملی نیست، ولی دولت جمهوری با روح اسلام تطابق دارد. او با باریک‌بینی جریان اصلاحات شاهنشاهی عثمانی را نظارت و از آن تمجید می‌کرد. اقبال گفت: «شکل جمهوری دولت نه‌تنها با روح اسلام سازگار است، بل با نگاهی به نیروهای جدید در جهان اسلام به یک نیاز تبدیل شده است». برای اثبات بیشتر نظرش، او نظریه ابن‌خلدون در مورد دولت را به کار برده است. ابن‌خلدون معتقد بود که «سه دیدگاه متفاوت در مورد خلافت جهانی در اسلام وجود دارد: (۱) امامت جهانی، نهاد الهی است و در نتیجه اجتناب‌ناپذیر است. (۲) خلافت، امر مصلحتی است که بر مبنای اقتضا شکل می‌گیرد. (۳) هیچ نیازی به خلافت نیست» (Iqbal, 2012: 125). نگاه اول متعلق به فقهای سنت‌گرا و اسلام‌گرایان معاصر است. نگاه دوم متعلق به معتزله، مکتب منطقی اسلام است؛ و نگاه سوم، نگاهی است که خوارج به آن معتقدند. مطابق آنچه

---

۴۵. L. M. Kenny

۴۶. Journal of the American Oriental Society

اقبال می‌گوید، ترکیه از ایدهٔ خلافت به عنوان «امر لازمی و اجتناب‌ناپذیر» عبور کرده و به ایدهٔ خلافت به عنوان امر «مصلحتی و اقتضایی» پیوست. این امر از طریق دو تغییر بنیادی در اجتهاد و اجماع، دو منبع قانون‌گذاری در اسلام، ممکن شد.

اقبال می‌گفت لازم نیست خلیفه فقط یک نفر باشد. دادن اجازهٔ اجتهاد به هیأت/مجمع بزرگ ملی در شاهنشاهی (امپراتوری) عثمانی نشان داد یک نهاد انتخابی و یا گروهی از مردم می‌توانند این کار را انجام دهند. اقبال معتقد بود که اجتهاد عنصر لازم برای تأسیس نظام سیاسی مدرن است. او (۲۰۱۲) باور داشت علت این که اجماع در جامعهٔ مسلمان فراموش شده و به عنوان یک هیأت قانون‌گذاری انتخابی نهادینه نشده، این است که رسمی شدن اجماع با منافع سیاسی امویان و عباسیان هم‌سو نبود؛ چون اجماع، اختیارات و قدرت آن‌ها را با چالش مواجه می‌کرد. بنابراین آن‌ها اجتهاد را به مجتهدان انفرادی واگذار کردند. اقبال از یک دولت جمهوری‌خواه و یک مجمع قانون‌گذاری (پارلمان) حمایت کرد و از مسلمانان خواست که اجماع را احیا کنند و اختیار آن را از علما به مجمع‌های ملی (پارلمان‌ها) واگذار کنند. مطابق گفتهٔ او: «رشد روح جمهوری‌خواهی و ایجاد تدریجی مجمع/هیأت قانون‌گذاری در سرزمین اسلامی یک گامی به پیش است» (Iqbal, 2012: 138).

با فروپاشی خلافت، بیشتر دولت‌های مسلمان مانند ترکیه، مراکش و عربستان نظام‌های متفاوتی را برگزیدند. اقبال، نظر ابن‌خلدون را که می‌گفت: «اهل قریش بودن خلیفه در عصر حاضر امکان ندارد» را تأیید می‌کرد. او معتقد بود که روح اسلام با استعمارگری عربی آلوده شده است. به نظر او، اسلام نه ملی‌گرایی را قبول می‌کرد نه استعمارگری را. برای تشکل سیاسی مؤثر، باید همهٔ کشورهای مسلمان مستقل شوند و به خود جمعی‌شان فکر کنند؛ پس از آن باید خانواده‌ای از جمهوری‌هایی را ایجاد کنند که پایبند به ایدهٔ معنوی واحد زیر نظر یک رییس‌جمهوری باشد. اقبال ایدهٔ «جامعهٔ ملل» را اهمیت می‌داد، چون ظرفیت تسهیل فضایی را داشت که ملت‌ها با به رسمیت شناخته‌شدن مشخصه‌های قومی و نژادی دولت‌های‌شان در کنار هم باشند. (Iqbal, 1934 and Ahmad, 1981).

متفکران مذکور، حامیان پیشتاز جمهوری‌های ملی دموکراتیک قانونی در کشورهای اسلامی در نیمه اول قرن حاضر شدند. ایدهٔ اقبال برای متفکران مسلمان جنوب آسیا پذیرفته‌شده بود و در ایجاد دموکراسی پارلمانی در پاکستان مؤثر واقع شد. همچنین، محمد عبده نیز از حزب ملی‌گرا

حمایت می‌کرد تا در مقابل الحاق مصر به شاهنشاهی عثمانی مقاومت کنند (Amir et al, 2012). او به کثرت‌گرایی در نهادها معتقد و طرفدار ایجاد یک دولت جمهوری بود و این مسأله را برخلاف عقاید دینی نمی‌پنداشت (Chandra, 2012). بالأخره، جمال‌الدین افغانی مدافع دولت ملی‌گرای دموکراتیک قانونی تحت رهبری شریف پاشا در مصر بود.

با وجود آنچه که گفته شد، ما باید به تفاوت‌های مفهوم جمهوری در میان این متفکرین نیز توجه کنیم. در حالی که ایده جمال‌الدین افغانی در مقاله ذکر شده ایده سکولار بود، اقبال به شدت تفاوت میان روح و ماده را رد می‌کرد. او گفت: «دولت به نظر اسلام، کوششی است برای این‌که به آنچه روحانی است، در یک سازمان بشری جنبه عملی داده شود» (Iqbal, 2012: 123). او متمم دوم قانون اساسی ۱۲۸۵ ایران در مورد «تشکیل یک کمیته مذهبی از علمای آشنا به امور دنیا، با قدرتی که بتوانند از فعالیت‌های قانون‌گذاری مجلس نظارت کنند» را می‌پسندید (Iqbal, 2012: 139). چون ممکن است همه اعضای پارلمان قانون اساسی را ندانند. این متمم می‌گفت علما فهرستی از بیست عالم را به پارلمان معرفی می‌کنند؛ پارلمان از این میان، پنج نفر یا بیشتر را انتخاب خواهد کرد تا به عنوان عضو پارلمان، کمیته‌ای را تشکیل دهند که تطابق قوانین مصوب را با شریعت بررسی کنند. این مسأله مشابه تقاضای طالبان برای ایجاد شورای عالی علما با حق وتوی قوانین و بررسی تطابق آن‌ها با شریعت است.

با این وجود، آن‌ها قید اسلامی را برای بیان برداشت دینی از جمهوری به آن پیوند ندادند. اما تشابه بین فلسفه غرب در مورد جمهوری و این متفکرین وجود دارد. از چهار شاخصه کلیدی جمهوری حداقل دو شاخصه فضیلت شهروندی و بازدارندگی قانون اساسی تا حدودی در نوشته‌های این متفکران انعکاس یافته است.

با ظهور جریان‌های بنیادگرای اسلامی از دهه چهل به بعد تعبیر اسلامی دولت مدرن مفهوم‌آفرینی شد. مثلاً احزاب اسلام‌گرا مانند جماعت اسلامی ابوالاعلی مودودی و سایر علما به‌خصوص شبیر احمد عثمانی، عالم دیوبندی که شیخ‌الاسلام (مفتی کبیر) پاکستان شد، خواستار ایجاد دولت اسلامی بودند و طرح مفهومی آن را ایجاد کردند. آن‌ها یک قطع‌نامه دوازده‌بندی را نوشتند که به «راه‌حل عینی»<sup>۴۷</sup> مشهور شد. این راه‌حل دوازده‌بندی در مجلس مؤسسان پاکستان

## بازاندیشی «جمهوری اسلامی»

در ۱۳۲۸ ارایه شد. هدف آن ایجاد رهنمودها و اصولی برای قانون اساسی پاکستان بود. این دوازده بند، اصول بنیادین ایدئولوژی‌های اسلام‌گرا و برداشت آن‌ها را از جمهوری اسلامی بیان می‌کند. این سند مقرر می‌دارد که:

حاکمیت بر کل کاینات تنها به خدای عزوجل تعلق دارد و اقتداری را که او از طریق مردمی به دولت پاکستان تفویض کرده است یک امانت مقدس است... جایی که دولت باید قدرت و اقتدارش را از طریق نمایندگان منتخب مردم به کار گیرد؛ جایی که اصول دموکراسی، آزادی و برابری، رواداری و عدالت اجتماعی به شیوه‌ای که در اسلام ابلاغ شده، باید به تمامی اجرا شود؛ جایی که مسلمانان به صورت انفرادی و جمعی قادر باشند زندگی‌شان را به شیوه‌ای که در تعلیمات و الزامات قرآن و سنت آمده، نظم بخشند؛ جایی که مقررات لازم برای اقلیت‌ها ایجاد خواهد شد تا بتوانند دین و فرهنگ خود را به‌پا دارند؛ جایی که حقوق اولیه شامل برابری شأن، برابری فرصت‌ها و برابری در برابر قانون، عدالت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و آزادی تفکر و بیان عقیده، انتخاب عقیده و ایمان، عبادت و اتحاد، بر اساس اخلاقی عمومی تضمین شده است... جایی که استقلال قضایی باید کاملاً محافظت شود (Government of Pakistan, 1949).

از آن جایی که این قطع‌نامه در قانون اساسی ۱۳۳۵ پاکستان تصویب شد، نام رسمی این کشور به جمهوری اسلامی پاکستان تبدیل شد. قطع‌نامه به عنوان منشور حقوق، اشاره‌ای به قرآن و حدیث دارد. سوای اشاره آن به نمایندگان انتخابی، هیچ تجویزی برای حاکمیت به شیوه‌ای که خدا حق آن را داده باشد، در این متن وجود ندارد. این متن همچنین از جمهوری‌خواهی در دو مورد عدول کرده است: اول چنانچه در بخش اول بحث شد، جمهوری‌خواهی، شهروندی فعال را بر حق، اولویت می‌بخشد. هدف متن، راه‌حل عینی تأیید شهروندی فعال نیست. دوم، جمهوری‌خواهی، مدل مناظره‌ای را جایگزین دموکراسی انتخاباتی می‌کند که قطع‌نامه از آن حرف می‌زند.

پس از انقلاب اسلام‌گرایان در ایران، این کشور نیز نام جمهوری اسلامی را به عنوان نام رسمی خود برگزید. ایران با توجه به تفاوت‌های ایدئولوژیکی که در مورد جمهوری اسلامی دارد، خود را از کشورهای سنی‌مذهب متمایز کرده است. این تمایز ناشی از نوعیت نظام ولایت مبتنی بر نظریه سیاسی شیعه است. خمینی، بنیان‌گذار ولایت فقیه ایران، در مورد جمهوری‌بودن ایران چنین بیان داشت: «این که ما جمهوری اسلامی می‌گوییم، این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود، بر اسلام متکی است؛ لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان

## بازاندیشی «جمهوری اسلامی»

جمهوری است که همه جاست.» اما واضح است که جمهوری ایران مثل هر جمهوری دیگر نیست، بل تلفیق دو نوع دولت متفاوت جمهوری و ولایت است. بسیاری از متفکران ایران از جمله عبدالکریم لاهیجی (۱۳۹۷)، از نویسندگان پیش‌نویس قانون اساسی ایران و محسن کدیور بر این باورند که دولت جمهوری و دولت ولایی دو نظام متضادند که قابل جمع نیستند. کدیور در مقایسه جمهوری و ولایت می‌نویسد:

این دو دولت - اگر قرار باشد که ضوابط هر دو واقعاً (نه فقط لفظاً) پیاده شود - سازگار نیستند. بل متعارض‌اند. به عبارت دیگر یا باید واقعاً معتقد به ولایت شرعی فقیه منسوب از جانب خداوند به ولایت مطلقه بر مردم بود، یا باید واقعاً قایل به انتخاب زمام‌دار به عنوان وکیل مردم بود؛ و این دو در صورت رعایت تمام خصلت‌های ذاتی، هر یک با دیگری قابل جمع نیستند (کدیور ۱۳۸۷: ۲۰۹).

سوی این دو کشور، دو کشور دیگری که خود را جمهوری اسلامی می‌داند، موریتانی و افغانستان است. برخلاف سه کشور اول، ایده جمهوری و جمهوری اسلامی در این کشور کاملاً نهادینه نشده بود.

برای اولین بار در تاریخ افغانستان، عبدالقدوس خان نخست‌وزیر، در سال ۱۲۹۹ طی نامه‌ای از شیخ‌المشایخ مجددی و برادرش نورالمشایخ و سایر علمای قندهار در مورد نوع دولت و پایه‌های آن سؤال کرد. غلام‌محمد غبار (۱۳۷۸: ۸۰۴) ادعا می‌کند او به پاسخ علمای قندهار به آن نامه دست یافته که در آن، علما به مقایسه چهار نوع دولت استبدادی، مشروطه، جمهوری و بلشویکی با خلافت می‌پردازند. مطابق نظر این ملاها، تنها شکل قابل قبول دولت بر اساس شریعت و استدلال، خلافت است که قانون آسمانی و سیاست آسمانی را اجرا می‌کند. مشخص نیست اساس این تقسیم‌بندی علما از انواع دولت چیست؟ چطور علما میان دولت مشروطه و جمهوری تفاوت قایل شده‌اند؟ منظور علما از دولت بلشویک چه بوده است؟ آیا آن‌ها به دولت کمونیستی اشاره داشته‌اند؟

هفتاد سال بعد، با سقوط دولت چپی افغانستان در ۱۳۷۱، زمانی که مجاهدین به قدرت رسیدند، نام «دولت اسلامی افغانستان» را به جای جمهوری برگزیدند. منظور آن‌ها به سادگی این بود که حاکمیت متعلق به خداست و باید با قوانین اسلامی تطابق داشته باشد. این امر خود در تضاد با جمهوری است.

ده سال بعد، در جریان تدوین قانون اساسی جدید و نظام جدید در ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲، طی



چهار مرحله هیأت پیش‌نویس (تسوید) قانون اساسی، هیأت بازبینی (تدقیق) قانون اساسی، نظرخواهی عمومی و تشکیل جرگه قانون اساسی، سه نوع متفاوت دولت شاهی، جمهوری و دولت اسلامی از سوی حوزه‌های مختلف مطرح شدند. شرح مذاکرات و جزئیات این چهار مرحله در آرشیف ملی افغانستان موجود است. اما در جریان این فرآیند، اعضای هیأت پیش‌نویس، هیأت بازبینی و اعضای جرگه قانون اساسی هیچ بحثی در تأیید یا رد جمهوری یا جمهوری اسلامی به صورت کتبی ارایه نکرده‌اند یا حداقل هیچ بحثی در این مورد ثبت نشده است. تنها دو پژوهشگر غربی، مرکز همکاری‌های بین‌المللی دانشگاه نیویارک و پژوهشگر رند، گروهی از متخصصان را برای مشورت‌دهی در جریان تدوین قانون اساسی، به کار گماشتند. در دلو ۱۳۸۱، پژوهشگر رند همایشی را در همین زمینه با اشتراک متخصصانی از رشته‌های مختلف برگزار کرد که بعداً شرح همایش و دیدگاه‌های اشتراک‌کننده‌ها به نشر رسید (Benard and Nina, 2003). مرکز همکاری‌های بین‌المللی نیز دیدگاه‌های متخصصان را در مراحل مختلف تدوین قانون اساسی جمع‌آوری کرد. اکنون تمام این اسناد در صفحه این مرکز به عنوان منابع قانون اساسی افغانستان قابل دسترس‌اند؛ اما تمام این اسناد و مباحث، هیچ تذکری در مورد چپستی و چگونگی نظام جمهوری ندارد. مشخص است جمهوری به عنوان شکلی از دولت هم توسط داخلی‌ها و خارجی‌ها بدیهی پنداشته شده بود.

به طور کل در مراحل تدوین دولت جدید و قانون اساسی مباحث حول محور اسلامی بودن نظام می‌چرخید. در جرگه اضطراری برای تأسیس دولت انتقالی در ۱۳۸۱ آیت‌الله محسنی ادعا کرد دولت جدید باید جدا شریعت را مراعات کند و به جای اداره انتقالی افغانستان، «دولت انتقالی اسلامی افغانستان» نامیده شود. فقط یک نفر از اعضای جرگه اضطراری، گل‌آغا شیرزی جرأت کرد با محسنی مخالفت کند (Khalilzad 2016: 147).

بر اساس توافق بن، دولت انتقالی دو ماه پس از تأسیس باید هیأت پیش‌نویس قانون اساسی را به عنوان مرحله اول تدوین قانون اساسی دایر می‌کرد که در ۱۳ میزان ۱۳۸۱ هیأت نه نفره قانون اساسی با فرمان حامد کرزی، رییس دولت انتقالی، تشکیل شد. هیأت دو گرایش مختلف فکری را نمایندگی می‌کرد. گروه اول متخصصان حقوق اسلامی بودند که از دانشکده شرعیات دانشگاه کابل یا دانشگاه الازهر و یا مدرسه‌های اهل تشیع فارغ شده بودند. این دسته شامل شهرانی، عظیمی، اشعری و دانش بود. دسته دوم متخصصان حقوق موضوعه بودند که از دانشکده حقوق دانشگاه کابل و یا دانشگاه‌های غربی فارغ شده بودند. با این حال، هر

## بازاندیشی «جمهوری اسلامی»

دو گروه به همخوانی اسلام با حقوق بشر باور داشتند.

جدول ۲ هیأت پیش‌نویس قانون اساسی

هیأت پیش‌نویس قانون اساسی	
۱	نعمت‌الله شهرانی رییس
۲	عبدالسلام عظیمی عضو
۳	موسی معروفی عضو
۴	محمد قاسم فاضلی <sup>۴۸</sup> عضو
۵	داکتر رحیم شیرزوی عضو
۶	محمد موسی اشعری عضو
۷	محمد سرور دانش عضو
۸	آصفه کاکر عضو
۹	مکرمه اکرمی عضو

منبع: دارالانشای کمیسیون تدقیق قانون اساسی، ۱۳۸۲

چهار مساله اساسی اختلافی بودند. این چهار مساله نوعیت دولت که آیا جمهوری و یا غیرجمهوری باشد را تعیین می‌کنند: (۱) تفکیک قوا عمودی و افقی (این که سه قوه دولت به اساس کدام یک از نظام‌های ریاستی، پارلمانی، و یا نیمه ریاستی تنظیم شود و این که دولت متمرکز باشد و یا غیرمتمرکز)؛ (۲) نوع رابطه اسلام با جامعه و نقش آن در قانون گذاری؛ (۳) میزان احترام به حقوق اساسی شهروندان؛ (۴) این که کدام نهاد قضایی صلاحیت مرور و بررسی قضایی را داشته باشد (Pasarlay 2016: 183).

هیأت به عظیمی و معروفی وظیفه سپرد که طرح اولیه پیش‌نویس را تهیه نمایند که در نتیجه آن دو با دو طرح متفاوت آمدند. در حالی که طرح عظیمی بر بازدارندگی قانون اساسی همچون نظام نیمه‌ریاستی و دادگاه قانون اساسی استوار بود، طرح معروفی نظام ریاستی را بدون دادگاه قانون اساسی و بررسی قضایی پیشنهاد کرد. طرح عظیمی توسط اکثریت اعضا به شمول شهرانی، اشعری، کاکر و اکرمی پذیرفته شد، اما طرح معرفی تنها توسط شیرزوی حمایت شد. در حالی که تاجیکان و دیگر غیرپشتون‌ها طرفدار نظام پارلمانی به منظور ایجاد بازدارندگی قانون

<sup>۴۸</sup> فاضلی در اعتراض به مداخله حامد کرزی و تعیین نعمت‌الله شهرانی که دانش قانون اساسی و حقوق اساسی نداشت به عنوان رییس استعفا کرد.

اساسی بودند، طرفداران کززی خواهان نظام ریاستی بودند. در کل مذاکرات در مورد مسایل اختلافی به گونه‌ای رقم خود که باعث سازش‌های سخت و واگذاری مسایل اختلافی به مراحل بعدی شد (Pasarlay 2016: 185).

مطابق آنچه محمدمین احمدی<sup>۴۹</sup> می‌گوید، اعضای هیأت در مورد امکان دو نظام با هم بحث کرده‌اند: شاهی مشروطه و جمهوری. از آن جایی که جمهوری، نظام مرسوم و مدرن بود، هیأت آن را بر نظام شاهی مشروطه ترجیح داد. گرچه پیش‌نویس، نام دولت را جمهوری انتخاب کرده بود، عنوان اسلامی توسط شهرانی، رئیس هیأت بعدتر اضافه شد، در حالی که اکثر اعضا با آن عنوان موافق نبودند (Rubin, 2004: 14). در نتیجه هیأت پیش‌نویس قانون اساسی را طی شش ماه آماده و ارایه کرد.

در ۳ ثور ۱۳۸۲، برای مرحله دوم تدوین قانون اساسی یک هیأت سی‌وپنج نفره<sup>۵۰</sup> برای بازبینی پیش‌نویس و انجام نظرخواهی عمومی ایجاد شد.

جدول ۳ هیأت بازبینی قانون اساسی

هیأت بازبینی قانون اساسی	
۱	نعمت‌الله شهرانی رئیس
۲	عبدالسلام عظیمی معاون
۳	موسی معروفی عضو
۴	داکتر رحیم شیرزوی عضو
۵	محمد موسی اشعری عضو
۶	محمد سرور دانش عضو
۷	داکتر عبدالحق الهی عضو
۸	محمد اشرف رسولی عضو
۹	عبدالحق واله عضو
۱۰	عبدالعزیز عضو
۱۱	داکتر محمد طاهر بورگی عضو

<sup>۴۹</sup> گفتگوی غیررسمی با نویسنده

<sup>۵۰</sup> سه نفر از اعضا پیشنهاد شده هر یک عبدالحق واله، لیکراج و داوود موسی به دلایل مختلف شرکت نکردند که در نتیجه هیأت ۳۲ نفره شد.

بازاندیشی «جمهوری اسلامی»

عضو	محمد یعقوب وحیدی	۱۲
عضو	وکیل شمس‌الدین	۱۳
عضو	محمد علم اسحاق‌زی	۱۴
عضو	محمد امین وقاد	۱۵
عضو	محمد اکرم	۱۶
عضو	نادر شاه نیک‌بار	۱۷
عضو	لیکراج	۱۸
عضو	آمنه افضلی	۱۹
عضو	فاطمه گیلانی	۲۰
عضو	سلیمان بلوچ	۲۱
عضو	محمد صدیق پتمن	۲۲
عضو	شکریه بارکزی	۲۳
عضو	صدیقه بلخی	۲۴
عضو	استاد هاشم کمالی	۲۵
عضو	پروین مومند	۲۶
عضو	داکتر محمد امین احمدی	۲۷
عضو	میر محمد افضل	۲۸
عضو	عبدالحی خراسانی	۲۹
عضو	پروین علی مجروح	۳۰
عضو	حاکمه مشعل	۳۱
عضو	داوود موسی	۳۲
عضو	نادر علی مهدوی	۳۳
عضو	داکتر محمد طاهر هاشمی	۳۴
عضو	انجنیر معراج‌الدین	۳۵

منبع: دارالانشای کمیسیون تدقیق قانون اساسی، ۱۳۸۲

هیأت به چهار گروه کاری و یک گروه اجرایی که طرح‌های گروه‌های کاری را توحید کند، تقسیم شده بود. در نتیجه چهار نظر متفاوت به میان آمد. به اساس شرح جلسات هیأت بازبینی، دیدگاه‌ها در مورد این که دولت جمهوری باشد و یا جمهوری اسلامی میان لیبرال‌ها و محافظه‌کاران تفاوت دیدگاه وجود داشت. لیبرال‌ها به شمول پروین، مجروح، گیلانی، معروفی، معراج‌الدین، کمالی، احمدی، افضل و پتمن طرفدار جمهوری بودند. آن‌ها از یک طرف به این باور بودند که جمهوری

اسلامی امکان قرائت‌های بنیادگرایانه از دین را فراهم می‌کند که باعث محدودیت حقوق و آزادی‌های شهروندان می‌شود و از طرف دیگر، آن‌ها می‌گفتند که کشوری که اکثریت مسلمان است چه نیاز به ذکر نام اسلامی دارد. اما طرفداران جمهوری اسلامی همچون قاضی محمد امین وقاد و عبدالهی الهی به این باور بودند که مردم برای ایجاد یک نظام اسلامی جنگیدند، بنا دولت باید جمهوری اسلامی باشد. وقتی این مساله به گروه اجرایی رسید دو طرح دیگر، هر یک «شاهی مشروطه» و «دولت اسلامی» نیز اضافه شد که در نتیجه گروه اجرایی از یافتن یک راه حل ناکام ماند. بالاخره در مجمع عمومی هیأت نظام جمهوری اسلامی را در پیش‌نویس اخیر خود با اکثریت تصویب کرد.

علاوه بر آن، بند طردیه ماده سوم در پیش‌نویس اولیه مطابق قانون اساسی ۱۳۴۳ که تنها «اصول بنیادین دین مقدس اسلام» را ذکر کرده بود با تغییر به عبارت «اعتقادات و احکام دین مقدس اسلام» بیشتری مقید شد. اما برابری جنسیتی، حضور زنان در نهادهای دموکراتیک و بدنه دولت با مخالفت روبه‌رو نشد.

هیأت بازبینی قانون اساسی یک برنامه نظرخواهی عمومی را در جوزا و سرطان ۱۳۸۱ برگزار کرد. بیش از ۱۵۰'۰۰۰ نفر در ۵۲۳ جلسه نظرخواهی شرکت کردند. هیأت ۸۰'۰۰۰ پرسش‌نامه جمع‌آوری و ۶'۰۰۰ پیشنهاد کتبی و ۱۷'۰۰۰ پیشنهاد شفاهی دریافت کرد (دارالانشای کمیسیون تدقیق قانون اساسی، ۱۳۸۲).

پرسشنامه نظرخواهی به‌گونه غیرمعیاری و غیرمسلکی طراحی شده بود که نه تنها پاسخ‌دهندگان را به بی‌راهه می‌برد بل گزینه‌های آن‌ها را نیز محدود می‌کرد. مثلاً در پاسخ پرسشی که چه نوع نظام سیاسی را می‌پسندید؟ گزینه‌های پیشنهاد شده، نظام شاهی، جمهوری، ریاستی و پارلمانی بودند. یکی از مشکلات این چهار گزینه‌ها تداخل آنها در یک دیگر بود زیرا که جمهوری می‌تواند هم ریاستی باشد و هم پارلمانی. برعلاوه این مرحله به طور کل نمادین بود زیرا دیدگاه‌های عامه هیچ نوع نقشی در طرح نهایی نداشتند. پیش‌نویس قانون نیز همگانی نشد (Pasarlay 2016: 206).

در جریان نظرخواهی عمومی مردم قندهار بیشتر طرفدار نظام شاهی بودند؛ چون دو سلسله شاهی سدوزی و محمدزی قندهاری بودند. سوی این، اردوگاه سلطنت‌طلبان چندان قوی نبود. اما شمال و غرب کشور از نظام جمهوری نیمه ریاستی حمایت کردند.

نوع نظام در آخرین مرحله تدوین قانون اساسی یعنی جرگه قانون اساسی ۱۳۸۲ نیز بدیهی پنداشته شده بود. هیچ بحث عمیقی در مورد مفهوم جمهوری انجام نشد. حامیان اسلام سیاسی طرفداری اسلامی بودن دولت بودند. دو تن از این بنیادگراها که در این مرحله مدام مشورت می دادند عبدالرب رسول سیاف و فضل هادی شنواری، قاضی القضاات (۱۳۸۵-۱۳۸۰) بود. تمویل کنندگان بین المللی با اضافه شدن پسوند اسلامی به جمهوری مخالفتی نشان ندادند، اما نگرانی خود را در مورد ارجاع خاص به شریعت در قانون اساسی ابراز کردند. در نتیجه، چانه زنی میان حامیان اسلامی بودن دولت و بازیگران بین المللی، پیش نویس قانون اساسی با نام «جمهوری اسلامی افغانستان» ظاهر شد.

برای واگشایی این که «جمهوری اسلامی» به چه معنی است، باید به تحلیل قانون اساسی بپردازیم. ماده اول قانون اساسی بیان می دارد که افغانستان یک جمهوری اسلامی است. ماده های دوم، سوم، چهارم و یک صد و سی ام اصل جمهوری اسلامی را توضیح می دهند. ماده دوم دین دولت افغانستان را اسلام تعیین می کند. ماده سوم بیان می دارد که هیچ قانون در افغانستان نمی تواند در تضاد با احکام و معتقدات اسلام باشد. این ماده در حقیقت معطوف به شورای ملی و رییس جمهوری است که هر یک به ترتیب قوانین عادی را تصویب و توشیح می کنند. ماده سوم از اصل سلبی پیروی می کند زیرا تا زمانی که قوانین عادی به میان نیایند اصل شریعت خوابیده باقی می ماند (Abou El Fadl 2003: 16). تطبیق این ماده نیازمند بررسی قضایی نیز است که در قانون اساسی نادیده گرفته شده است.

اما ماده چهار قانون اساسی بیان می دارد که حاکمیت در افغانستان متعلق به مردم است که یا مستقیم توسط خودشان و یا غیر مستقیم توسط نمایندگان شان اعمال می شود. به این اساس شورای ملی، شورای ولایتی و رییس جمهوری که نهادهای غیردینی اند و مستقیماً توسط مردم انتخاب می شوند، صلاحیت وضع قوانین را دارند. برعکس ملاحظا انحصار وضع و تطبیق قوانین را ندارند. این اصل قانون اساسی، به صورت ضمنی رویکرد علامه اقبال لاهوری در مورد جمهوری را که بر مبنای اجماع در شورای ملی بود تأیید می کند. آن چنان که قبلاً مطرح شد، اقبال برای ایجاد جمهوری که حاکمیت به همه مردم نه یک گروه خاصی از ملاحظا تعلق داشته باشد، در برابر ایده خلافت به عنوان امر لازمی و اجتناب ناپذیر استدلال کرد. از سه قوه دولت، فقط یکی از قوه ها - قوه قضایه - دانش فقهی را آن هم به صورت غیرانحصاری لازم می پندارد. ماده ۱۱۸ قانون

اساسی بیان می‌دارد که اعضا دادگاه عالی باید آموزش عالی حقوقی و یا فقهی داشته باشند. به همین ترتیب، ماده ۱۳۰ به دادگاه‌ها صلاحیت می‌دهد که در نبود قانون وضعی، شریعت را تطبیق نمایند.

بنا جمهوری اسلامی مطابق قانون اساسی افغانستان دولتی است که

۱. حاکمیت به مردم تعلق دارد؛
  ۲. منبع اصلی قانون‌گذاری اراده مردم است که نمایندگان خود را برای این امر برمی‌گزینند؛
  ۳. شریعت منبع مستقیم و انحصاری قانون‌گذاری نیست اما قوانین نمی‌توانند در تضاد به معتقدات و احکام دین باشند؛
  ۴. ملا و عالم دین انحصار قوه مجریه، مقننه و قضایه را ندارند اما آن‌ها می‌توانند بخشی از آن باشند؛
  ۵. ملا و عالم دین انحصاری بر مرور و بررسی قضایی و تفسیر قوانین ندارند.
- واضح است که جمهوری اسلامی به جای این‌که از دل یک مباحثه ملی شکل بگیرد، در یک چانه‌زنی سیاسی بین گروه‌های اسلام‌گرا و جامعه بین‌المللی به خصوص امریکا شکل گرفت. البته تکثر معیارهای حقوق بشر و دموکراتیک که پس از جنگ سرد، در سطح بین‌المللی خود را در چندین سند ملل متحد تبارز داده است نیز در این امر مؤثر بود. غایب صحنه، جبهه لیبرال‌دموکرات داخلی بود که دموکراتیک‌بودن دولت را تعریف و دفاع کنند.
- نظرخواهی عمومی در حالت آرمانی باید مناظره و جدل بزرگی را در مورد ذات و نوعیت دولت ایجاد می‌کرد. اما افغانستان زیر پنج سال ستم وحشیانه طالبان نابود شده بود. به محض سقوط طالبان، فضای مناسبی برای مباحثات آزاد و همه‌شمول وجود نداشت. معدود روشنفکرانی که بین مردم محبوبیت داشتند یا از کشور گریخته بودند، یا حس همبستگی با مردم نداشتند یا هوشیاری کافی یا فرصت لازم برای ایجاد بحث درباره قانون اساسی و دولت را به دست نیاورده بودند. در مواردی هم کسی از آن‌ها نظر نخواستند بود یا نظرات‌شان اجازه عمومی شدن نیافته بود. در نهایت، نظراتی که به شیوه‌های مختلف جمع‌آوری شده بودند، هیچ وزنی در بحث‌های جرگه قانون اساسی نیافتند.

مباحثی که در باب جمهوری و احتمال اتحاد در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی میان نخبگان سیاسی ایالات متحده تازه تولدشده امریکا در نشریاتی مانند مقالات

فدرالیست منتشر می‌شدند، هیچ‌گاه در افغانستان انجام نشدند. این امر نه تنها فقر نظریه سیاسی بومی را نشان می‌دهد، بل نشان‌دهنده بحران اندیشه‌ای جمهوری فعلی در افغانستان است. متأسفانه در هر سه مرحله، هیأت پیش‌نویس، بازبینی و جرگه قانون اساسی افغانستان از نبود رهبری آینده‌نگر همچون اعضای هیأت قانون اساسی ۱۳۴۳ یا اقبال لاهوری، جمال‌الدین افغانی، نهرو، گاندی، همیلتون یا مدیسون رنج می‌بردند (فهرست را در بالا ببینید). از برای همین بحران مبانی فکری جمهوری و قانون اساسی است که امروز این نظام توسط طالبان به چالش کشیده می‌شود.

برای جمع‌بندی سه نکته قابل یادآوری است: اول؛ شباهت‌هایی میان فلسفه غربی جمهوری خواهی و متفکران اولیه خردگرای مسلمان وجود دارد. دوم؛ مفهوم «جمهوری اسلامی» محصول اسلام سیاسی بنیادگرا در دوره پسااستعماری است. سوم؛ جمهوری اسلامی در چهار کشوری که با همین نام و نشان مسما است، هیچ نوع سنخیتی با هم ندارند. در حالی که هر چهار کشور دین اسلام را به عنوان دین رسمی دولت می‌پذیرند، هر یک راه‌های جداگانه‌ای را در مورد نقش شریعت در قانون‌گذاری و یا نقش ملاها در قانون‌گذاری، اجرای قانون و حل و فصل قضایی اختیار کرده‌اند. واضح است که در اسلام، نهاد رسمی «روحانیت» مانند کلیسا در مسیحیت، وجود ندارد. اسلام‌گرایان در کشورهای پسااستعماری مسلمان، نهادهای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی را ایجاد کردند که اختصاصاً در اختیار روحانیون/ملاها باشد. این مساله خود را به شکل‌های گوناگونی نشان داده است: در مورد ایران، مقام اجرایی و قانون‌گذاری مانند «رهبر معظم» و شورای نگهبان و مجلس خبرگان به متولیان امور دینی داده شده است. در پاکستان، قضات صلاحیت مرور قضایی برای بررسی مطابقت قوانین با شریعت را دارند.

متأسفانه میان متفکران اولیه خردگرای مسلمان همچون سیدجمال، اقبال لاهوری و محمد عبده، و جمهوری‌های اسلامی معاصر ایران و پاکستان گسست وجود دارد. پذیرش و اجرای جمهوری در جهان اسلام و افغانستان از آن‌چه که متفکران متجددی مانند سیدجمال و اقبال در نظر داشته‌اند، منحرف شده است. این اندیشمندان هیچ نقش انحصاری را برای ملاها پیشنهاد نکردند. جمهوری اسلامی در این دو کشور با اصول جمهوری‌سازی ندارد.

برخلاف ایران و پاکستان، جمهوری اسلامی در افغانستان خیلی مترقی‌تر است. شریعت مرجع انحصاری قانون‌گذاری نیست و ملاها انحصاری بر تفسیر و تطبیق قانون ندارند. جمهوری اسلامی در افغانستان بیشتر با نظریه معتزله در مورد دولت به عنوان امر مصلحتی سازگار است.



## راه دُشوار مشروطیت و جمهوری

نوشتارگان و ادبیات کمی در مورد جنبش‌های دموکراتیک در افغانستان و آن‌هایی که مدافع آن بوده‌اند، وجود دارد. منبع اصلی این ارجاعات، «*افغانستان در مسیر تاریخ*» کتاب غلام‌محمد غبار است. سایر تاریخ‌نگاران مانند وارتان گریگوریان و لوییس دوپری، عبدالحی حبیبی و حسن کاکر از غبار نقل‌قول می‌کنند. نوشته‌های اولین نسل از مشروطه‌خواهان افغانستان اکنون به سختی در دسترس است. غبار هم اذعان می‌کند که به اکثر اسناد مورد نیاز دسترسی نداشت. همچنین، حبیبی جنبش مشروطه‌خواهی در *افغانستان* (۱۳۶۳) را فقط با در دست داشتن سه منبع نوشته است: خاطرات خودش، کتاب غبار و مقاله‌ای از میرقاسم‌خان در یک روزنامه.

جنبش دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری) در افغانستان در موازات تلاش‌ها برای ایجاد یک دولت مطلقه در این کشور آغاز شده است. چون دولت مدرن افغانستان با دخالت مستعمراتی شکل گرفته است. اقداماتی که پادشاهانی مانند امیر عبدالرحمان روی دست گرفتند، به دولت، خصوصیات بسیار اقتدارگرا بخشید. وقتی جهانگرد فرانسوی ژ. پ. فریه،<sup>۵۱</sup> کتاب خود را در ۱۲۳۷ نوشت، نظام سیاسی افغانستان را «بیشتر یک دولت اشرافی نظامی و جمهوری استبدادی که در آن یک ستم‌گر و مستبد مادام‌العمر حاکم بود» می‌شناسد (۳۰۲: ۱۸۵۸).

به طور متناقضی، امیر عبدالرحمان خود را پایه‌گذار نظام مشروطه می‌داند. او در خاطرات خود

می‌نویسد:

من، بنیاد دولت قانونی [مشروط] را نهاده‌ام؛ اگرچه هنوز دستگاه دولتی که مبنی بر اتفاق آرای مجلس وکلای ملت باشد، به شکل صحیحی درنیامده است... من ترتیب ذیل را برای این‌که افغانستان را دولت قانونی بسازم، قرار داده‌ام. نماینده‌هایی که به دربار و مجلس من حاضر می‌شوند تا در باب تهیه‌نمودن ادوات حربیه و سایر امورات دولتی با من مشورت نمایند، مرکب از سه قسم اشخاص

## راه دشوار مشروطیت و جمهوری

می‌باشند؛ یعنی سردارها (طایفه سلطنتی) و خوانین (وکلائی ملتی) و مَلاها (رؤسای مذهبی). قسم اول از این‌ها از روی استحقاق موروثی دربار به اذن سلطان جلوس می‌نمایند؛ قسم دوم از رؤسای مملکت منتخب می‌شوند و طریق انتخاب به این وضع است: در هر قریه و قصبه یک نفر را از اهالی آن محل انتخاب می‌کنند که باید دارای بعضی کمالات باشد و او را ملک یا ارباب می‌نامند و این ملک‌ها و ارباب‌ها یک نفر دیگری را از بین خودشان منتخب می‌سازند؛ ولی باید این شخص در محال و عشایر خود نفوذش بیشتر و شخصیتی قابل‌تر بوده باشد و او را خان (یعنی سرکرده) می‌خوانند. مجلس مبعوثان ما مرکب از خوانین می‌باشد. لکن در باب انتخاب این خوانین، امضای آن‌ها بسته به رأی سلطان و از روی لیاقت و شأنیت و خیرخواهی در خدمات آن‌ها یا خدمات آبا و اجدادی آن‌ها شایستگی انتخاب آن‌ها را برای منصب عالی تعدیل می‌نماید. علاوه بر این مطالب، این مطلب هم ملاحظه می‌شود که شخص مذکور را عموم مردم انتخاب نموده باشند. قسم سوم مرکب از خان علوم (یعنی رییس مذهبی) و سایر قَضَات (یعنی حُکام شرع) و مُفتی‌ها (یعنی اجراکنندگان قوانین شرعی) و مَلاها می‌باشند. این مَلاها رؤسای مذهبی ما می‌باشند. بعد از فراقته از علوم دینی و قوانین مملکت و خدمت در ادارات شرعیه، منزلتِ جلوس مجلس شورا را حاصل می‌نمایند (عبدالرحمن، ۱۳۷۳: ۴۴۴-۴۴۵).

کاربرد کلمات عربی در فقره بالا نشان می‌دهد که عبدالرحمان یا تحت تأثیر تغییرات در کشورهای همسایه واقع شده بود یا از این تغییرات مخصوصاً جنبش اصلاحی در شاهنشاهی عثمانی آگاهی داشت. برای مثال او از عبارت «مجلس مبعوثان» که معادل مجلس عوام در اصطلاحات رسمی عثمانی است، استفاده می‌کند. به هر حال، واضح است که فقره بالا فقط لفاظی است. در عمل، عبدالرحمان بسیار ستم‌گر و مستبد بود. در فقره بعدی، او برعکس موضع قبلی می‌نویسد:

این جماعت قانونی هنوز این قدر لیاقت یا تربیت حاصل نکرده‌اند که قابلیت این را داشته باشند که اختیارنامه به جهت وضع لایحه یا قوانین دولتی به آن‌ها داده شود؛ ولی به مرور زمان شاید این گونه اختیارات به آن‌ها داده خواهد شد... لکن به پسر و اخلاف خود جداً القا می‌نمایم که به کلی خود را بازچیه دست این وکلای دولت قانونی قرار ندهند... پسر و اخلافم نباید هیچ گونه اصلاحات تازه را به این عجله شایع نمایند که مردم به مخالفت با حکمران خود برخیزند... و به یاد داشته باشند که وقتی دولت قانونی دایر نمایند و قوانین سهل‌تری را متداول نمایند و تحصیل علوم را به وضع دارعلوم فرنگستان اجرا نمایند، باید تمام این‌ها را متدرجاً به همان اندازه که مردم به این اختراعات جدیده انس می‌گیرند، معمول دارند (عبدالرحمن، ۱۳۷۳: ۴۴۵).

همان طور که کشور از یک دولت مطلقه به سمت یک دولت مدرن حرکت می‌کرد (Rubin,

(1988)، جنبش نوظهور روشنفکری برای لیبرالیزم آغاز شد. اما تلاش برای دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری) کشور به صورت خطی اتفاق نیفتاده است، بل با موج‌های عقب‌رونده شکل گرفته است.

گرچه ساموئل هانتینگتون افغانستان را در تحلیل خود از موج‌های جهانی دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری) شامل نکرده است، اما افغانستان نمی‌تواند از نظریه موج‌های دموکراسی هانتینگتون مستثنی باشد. بدون شک افغانستان جزئی از «انقلاب جهانی دموکراسی» بوده است (۱۲: ۱۹۹۱). موج اول دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری) جهانی (۱۲۰۵-۱۳۰۴) به حق رأی شهروندان مرد در دنیای غرب منجر شد. شرایط بین‌المللی نیز تا حدودی تعیین‌کننده دموکراسی در افغانستان بود. به عنوان مثال انقلاب ۱۲۸۴ روسیه، انقلاب ۱۲۸۵ ایران و انقلاب ۱۲۸۷ ترکیه، الهام‌بخش روشنفکران افغانستان بود. در واقع، انقلاب ۱۲۸۴ روسیه تأثیر مثبت و بزرگی روی پیشرفت دموکراسی در کشورهای آسیایی داشته است. (Kurzman, 2008). اهمیت این نکته نیز قابل یادآوری است که دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری) افغانستان روندهای گوناگونی را طی کرده است. این روند ترکیبی از جنبش روشنفکری، دموکراسی‌سازی از بالا به پایین و اثر افزایشی<sup>۵۲</sup> بوده و است.

افغانستان سه جنبش مشروطه‌خواهی را تجربه کرد که به چهار موج دموکراسی‌سازی منتج شد:

۱. اولین جنبش مشروطه‌خواهی: ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰
  ۲. دومین جنبش مشروطه‌خواهی: ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۸
  ۳. سومین جنبش مشروطه‌خواهی و اولین موج دموکراسی‌سازی: ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱
  ۴. دومین موج دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری): ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲
  ۵. سومین موج دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری): ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۱
  ۶. چهارمین موج دموکراسی‌سازی (مردم‌سالارانه‌گری): ۱۳۸۱ تا کنون
- امیر حبیب‌الله، پسر و جانشین عبدالرحمان بر اثر تغییرات بین‌المللی و خواست‌های داخلی اقداماتی را در جهت اشاعه لیبرالیزم انجام داد. تلاش‌های گروهی روشنفکران در سال ۱۲۸۵ که

اصلاحات نوظهوری را ایجاد کردند، به اولین جنبش مشروطه‌خواهی مشهور است. هشت روشنفکر تلاش کردند روزنامه‌ای را با نام سراج‌ال‌اخبار در تاریخ ۲۱ جدی ۱۲۸۴ چاپ کنند. اولین جنبش شامل سه حلقه بود: (۱) مقامات دربار، (۲) معلمان مکتب حبیبیه و اولین نهاد آموزش عالی مدرن و مدرسه شاهی و (۳) افراد پراکنده بیرون از دربار. این فعالان حزبی به نام «جمعیت سری ملی» را تشکیل دادند (غبار، ۱۳۷۸: ۷۱۷).

گریگوریان می‌گوید مشروطه‌خواهان، گروه جنگ‌جوی کوچکی بودند که دادخواستی را دست به دست می‌کردند و در آن خواستار اصلاحات بودند؛ این اصلاحات شامل محدود کردن قدرت امیر و «تأسیس شورای قانونی بود که بر مبنای مولفه‌های ملی بنا شده باشد و نه بر پایه‌های قبیله‌ای...» تلاش حبیب‌الله «برای تأسیس یک بدنه قانون‌گذاری محدود در ۱۲۸۲ با شکست مواجه شده بود؛ چون اعضای آن برای قانون‌گذاری بسیار نابلد بودند و باید ۳۰ سال آموزش می‌دیدند تا برای آن پست مناسب شوند» (Gregorian, 1969: 212). در نتیجه، درک حبیب‌الله از دولت مشروطه تفاوتی با پدرش نداشت؛ یک شورای غیرمعارف غیرانتخابی از قبیله شاهی، رؤسای مذهبی، خان‌های محلی که شورای دولت نامیده می‌شد.

حسن کاکر می‌گوید، در این دوره دو جریان آزادی‌خواهی با دو دید متفاوت شکل گرفت: جنبش جمهوری‌خواه و جنبش مشروطه‌خواه (Kakar, 1978: 2). او شرح نمی‌دهد مشروطه‌خواهی چه فرقی با جمهوری‌خواهی دارد. اگرچه قابل درک است که هر دو جنبش نوپا بودند و درک ابتدایی از مشروطیت و جمهوری داشتند. غبار (۱۳۷۸: ۷۱۷) می‌گوید در یکی از حلقه‌های حزبی که توسط تاج‌محمدخان پغمانی، میرقاسم‌خان و جواهرشاه‌خان غوربندی در ۱۲۸۷ رهبری می‌شد، وقتی بحثی در مورد تغییر رژیم در جریان بود و یکی از فعالان، حبیب‌الله طرزی گفت: امیر حبیب‌الله نه! رییس‌جمهور حبیب‌الله! این فعالان تصمیم گرفتند با خود تفنگچه بگردانند. وقتی این اخبار به امیر حبیب‌الله رسید، او مشروطه‌خواهان را تهدیدی برای سلطنت شناخت و تلاش کرد این جنبش را سرکوب کند. جز چند نفری که بخشیده شدند، ۳۷ نفر از اعضای کلیدی این حزب اعدام شدند. پس از گذشت شش سال در ۱۲۹۰، امیر حبیب‌الله مجدداً با انتشار سراج‌ال‌اخبار به دست محمود طرزی موافقت کرد. به تدریج طبقه اصلاح‌طلب روشنفکر رویکرد خود را تغییر داد و روش افراطی‌تر در پیش گرفت: تصمیم به انقلاب از بالا.

در نهایت، این روشنفکران توانستند حبیب‌الله را در ۱۲۹۷ به قتل برسانند؛ کسی که به مطالبات اصلاح‌طلبان توجهی نمی‌کرد.



شکل ۲ نشان مشروطه‌خواهان

این جنبش زمانی قوت گرفت که امان‌الله، پسر امیر حبیب‌الله و یکی از اعضای فعال این گروه به قدرت رسید. اکثر مشروطه‌خواهان مناصبی در دولت به دست آوردند و یا با تأسیس روزنامه به روشنگری در میان مردم پرداختند. روشنفکران این دوره تلاش کردند تا مشروطه‌خواهی را تثبیت کنند و امیر را راضی کنند اصلاحات بنیادین را روی دست بگیرد. این دوره را دورهٔ دوم مشروطه‌خواهی در افغانستان می‌نامند. امان‌الله که عنوان «شاه» را در سال ۱۳۰۴ برای خود برگزید، اصلاحاتی را اعلام کرد که نه‌تنها افراطی، بل سطحی و ناموفق بودند. در بُعد حقوق و آزادی، اصلاحات اجتماعی شامل آزادی‌ها و به رسمیت شناختن حقوق شهروندی، و برابری جنسیتی در اولین پیش‌نویس قانون اساسی ۱۳۰۱ آمده بود. این آزادی‌ها و برابری‌ها با واکنش خشونت‌بار قبیله‌های جنوبی، مخصوصاً قوم منگل مواجه شد که نه ماه به طول انجامید. پنج سال بعد، اعضای دومین شورای قانون اساسی که توسط امان‌الله گرد آمده بودند، با آزادی‌های موجود در قانون اساسی مخالفت کردند. نمایندگان با حق دسترسی به آموزش‌های مدرن برای دختران مخالفت کردند؛ و محدودیت سن ازدواج را که هجده سال برای دختران و بیست سال برای پسران تعیین شده بود، کشف حجاب زنان و غیرقانونی شدن چندمسمری را رد کردند (Gregorian, 1969: 255–262). در مورد تفکیک قوا و محدودیت اختیارات شاه دستاوردی به میان نیامد. پارلمان و شورای دولت که در زمان حبیب‌الله به وجود آمده بود، قانوناً به رسمیت شناخته شد؛ اما شاه قدرت بی‌پایان قانون‌گذاری داشت. دادگاه نیز استقلال و اختیاری نداشت. به طور مثال در

۱۳۰۲ پس از سرکوب قیام منگل‌ها، شاه امان‌الله دستور اعدام ۵۴ شورشی را صادر کرد. عبدالهادی داوی که یکی از مشروطه‌خواهان بود، از شاه خواست که اجازه دهد دادگاه در مورد شورشیان تصمیم بگیرد. در پاسخ، امان‌الله گفت: «تو نمی‌فهمی، من نواسه امیر عبدالرحمان هستم» (حبیبی، ۱۹۶۳: ۱۷۳). تاریخ‌نگارانی چون حسن کاکر این دوره را شبه‌شاهی مشروطه نامیده‌اند (Kakar, 198: 1978). این موج تا آخر سال ۱۳۰۶ دوام یافت؛ زمانی که اصلاحات افراطی زمینه رشد سنت‌گرایان را فراهم کرد.

در حالی که افغانستان دولتی ضعیف داشت، دخالت‌های خارجی و واکنش ارتجاعی جامعه، دولت استبدادی را به قدرت رساند که توسط الیگارشی خاندانی نادرشاه برای سه دهه بعدی در حاکمیت باقی ماندند؛ دولتهایی که به شیوه سیستماتیک و مداوم، روشنفکران را سرکوب کرد (اخگر، ۱۳۸۶؛ غبار، ۱۳۷۸). قانون اساسی سال ۱۳۰۹، شورای ملی انتخابی را به رسمیت شناخت که اختیاراتی در حد تأیید سیاست‌گذاری‌های اصلی و تأیید بودجه را داشت. اعضای این شورای ملی بیشتر توسط دولت منصوب می‌شدند، به جای این‌که توسط مردم در انتخاباتی آزاد و منصفانه انتخاب شوند. این شورای ملی برای شش دور دوام یافت (Dupree, 1973).

موج عقب‌رونده برای بیست سال تا ۱۳۲۷ ادامه یافت، زمانی که خاندان شاهی زیر فشارهای داخلی و خارجی مجبور شدند اصلاحات آرامی را برای دموکراسی‌سازی کشور روی دست بگیرند. این فشارها شامل بحران‌های داخلی و بین‌المللی که در نتیجه جنگ جهانی دوم به وجود آمده بود، همراه با انقلاب‌های پسااستعماری و گسترش سوسیالیسم در سراسر جهان بود (غبار، ۱۳۷۸). علاوه بر این‌ها، تلاش‌های جوانان تحصیل‌کرده‌ای که سعی می‌کردند آزادی‌خواهی را گسترش دهند نیز مزید بر علت شده بود (Dupree, 1973). شکی نیست که پیروزی متحدین در جنگ جهانی دوم، موج دوم دموکراسی‌سازی را در جهان بین سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۴۰ ایجاد کرد (Huntington, 1991)؛ این موج روی نخبگان سیاسی افغانستان نیز اثر کرده بود. نخست‌وزیر جدید، شاه‌محمود، با اکره اصلاحات سیاسی و اعطای آزادی‌ها را پذیرفت. انتخابات آزاد و منصفانه برای شهرداری کابل در سال ۱۳۲۶ برگزار شد. برای دور هفتم شورای ملی نیز در ۱۳۲۷ انتخابات صورت گرفت. در نتیجه، ۴۰ تا ۵۰ نماینده انتخابی از ۱۷۱ عضو شورای ملی، اصلاح‌طلبان و روشنفکران بودند (Dupree, 1973). تصویب قانون رسانه‌ها در ۱۳۲۹ جامعه را تا حدودی بازتر کرد. شورای ملی پیش‌نویس قانون انتخابات را نیز تهیه و بر سر نیاز به یک قانون اساسی

دموکراتیک بحث کرد. برای اولین بار چهار حزب سیاسی ایجاد شدند: حزب وطن، حزب خلق، حزب جوانان بیدار و حزب اتحاد که برای حقوق اجتماعی و سیاسی مبارزه می‌کردند.

من این دوره را سومین دورهٔ مشروطه‌خواهی در افغانستان نام‌گذاری می‌کنم؛ اما این دوره به دلیل برگزاری اولین انتخابات آزاد، می‌تواند اولین موج دموکراسی‌سازی افغانستان نیز نام بگیرد. در حالی که دولت با بی‌میلی در حال آزادسازی بود، با هوشیاری تغییرات سیاسی - اجتماعی را زیر نظر داشت. در مراحل اولیه برای محدود کردن صداهای مخالف در اپوزیسیون و جامعهٔ مدنی، دولت تلاش کرد حزب طرفدار دولت ایجاد و دانشجویان و کارمندان دولت را برای پیوستن به این حزب تشویق کند. این حرکت چون نتوانست حمایت جمعی را به دست آورد، ثمری نداشت. با شکست این حرکت، دولت با فرض این‌که لیبرال‌ها در فکر براندازی نظام شاهی هستند، احساس خطر کرد. لذا پس از یک دورهٔ کوتاه دموکراسی، پیش از انتخابات شورای ملی ۱۳۳۰، دولت لیبرال‌ها را سرکوب کرد؛ رسانه‌های آزاد را تحت فشار گرفت و مانع نامزد شدن روشنفکران در انتخابات ۳۰ حمل شد. مردم انتخابات را تحریم کردند و برای اولین تظاهرات به خیابان‌ها آمدند. دولت تظاهرات را سرکوب کرد و تعداد زیادی از روشنفکران به شمول هجده عضو حزب وطن و شش عضو حزب خلق را زندانی کرد. کسانی که پذیرفتند تا دست از فعالیت‌های ضددولتی بردارند، آزاد شدند و دیگری که این شرط را نپذیرفتند، ده سال باقی‌مانده تا دموکراسی جدیدی که در ۱۳۴۳ آغاز شد را در زندان سپری کردند. با مشاهدهٔ این امر، لوییس دوپری گفت: «وقتی افغانستان به دولتی دموکراتیک دست یابد، لیبرال‌هایی مانند داکتر عبدالرحمان محمودی که سه ماه پس از آزادی از زندان از دنیا رفت و میر غلام‌محمد غبار به عنوان شهدا یاد خواهند شد» (۱۹۷۳: ۴۹۷). اما افغانستان هنوز باید این فعالان دموکراسی، کسانی که زندگی خود را وقف دموکراسی و مشروطه‌خواهی کردند، را به رسمیت بشناسد و از آن‌ها یادآوری کند.<sup>۵۳</sup>

با این وجود، افغانستان در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۳ توسط یک شاهی مطلقه اداره شد. تلاش‌های روشنفکران و حرکت‌های اجتماعی پس از سال ۱۳۴۳ با به رسمیت شناخته شدن

---

<sup>۵۳</sup> من در دوم ثور سال ۱۳۹۹ طی یادداشتی در شبکه‌های اجتماعی خواستار به رسمیت شناختن زحمات و تلاش‌های این روشنفکران شدم و پیشنهاد کردم روز ۳۱ حمل به عنوان روز دموکراسی و مشروطه‌خواهی نام‌گذاری شود و بنای یادبودی برای آن در شورای ملی افغانستان بنا شود. ناهید فرید رییس کمیسیون حقوق بشر، جامعهٔ مدنی و امور زنان شورای ملی از این پیشنهاد استقبال و امضاهایی را برای حمایت از این پیشنهاد جمع‌آوری کرد، اما هنوز این پیشنهاد جامهٔ عمل نپوشیده است.

مشروطیت تحت رهبری نخست‌وزیر یوسف ثمر داد (Dupree, 1973). مبارزات نسل سوم مشروطه‌خواهان سرانجام با تصویب قانون اساسی جدید ۱۳۴۳ نتیجه داد. این قانون به نسبت قوانین اساسی قبلی، بسیار دموکراتیک‌تر بود (Saikal, 2004). قانون اساسی جدید، فضای آزاد اجتماعی را برای مباحثه و مناظره ایجاد کرد. تجمعات سیاسی، مبارزات انتخاباتی، تأسیس انجمن و گروه‌های اجتماعی مختلف (اتحادیه‌های زنان، دانشجویان و معلمان) و چاپ مجله‌ها و روزنامه‌ها، دریچه‌ای را برای حوزه عمومی دموکراتیک باز کرد. دو انتخابات نسبتاً آزاد پارلمانی در ۱۳۴۴ و ۱۳۴۸ برگزار شد. این دوره می‌تواند دومین دوره دموکراسی‌سازی افغانستان نام بگیرد. اما درک عمومی از دموکراسی در این دوره به اندازه کافی بالغ نشده بود. مطابق آنچه دوپری می‌گوید: «واضح‌ترین ترجیح در این دوره، دموکراسی راهنمایی‌شده به دست رهبران خیراندیش» بود. (Dupree, 1973: 564)، نیازی به گفتن نیست که «دموکراسی راهنمایی‌شده به دست رهبران خیراندیش» همان استبداد است. از طرف دیگر، بنابر صلاحیت گسترده شاه بسیاری از منتقدان این دوره را «دموکراسی تاج‌دار» می‌گویند.

هر دو دموکراسی‌سازی ۱۳۲۷ و ۱۳۴۳ بازتاب ایده اودانیل و شمیتز نیز است که گفته بودند «هیچ گذاری [به دموکراسی] نیست که آغازش - به صورت مستقیم و غیر مستقیم - ناشی از یک شکاف مهم در نظام خودکامه نباشد. به عبارت دیگر، هیچ گذاری به دموکراسی تنها توسط اپوزسیون در برابر نظام واحد و مستحکم خودکامه ممکن نیست (O'Donnell and Schmitter cited in Teorall 2010: 20). در هر دو گذار افغانستان به دموکراسی شکاف در خانواده شاهی موثر واقع شدند.

با شروع دومین موج عقب‌رونده جهانی دموکراسی (۱۳۳۹ تا ۱۳۵۴) که باعث سلطه حاکمان نظامی در بیشتر کشورهای آمریکای جنوبی و پس‌رفت تعدادی از دموکراسی‌های جوان در آسیا شد، افغانستان نیز دومین موج پس‌رفت خود را با کودتای محمد داوود و تأسیس دولت نظامی استبدادی وی که تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت، تجربه کرد. داوود نظام خود را جمهوری نامید، در حالی که دموکراسی پارلمانی سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ را آنارشی می‌نامید (ژوندون، ۱۳۵۲ الف: ۷). رژیم داوود در اولین فرمان خود قانون اساسی ۱۳۴۳ را باطل، پارلمان را منحل و احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها و روزنامه‌ها را ممنوع کرد. او اختیار قانون‌گذاری را به قوه مجریه و شخص رییس جمهوری واگذار کرد. فرمان سومش دادگاه عالی را ملغی کرد و اختیار آن را به وزارت عدلیه



## راه دشوار مشروطیت و جمهوری

سپرد (ژوندون، ۱۳۵۲ب: ۷). تاریخ‌نگار سرشناس، صدیق فرهنگ (۱۹۸۴)، این دوره را «جمهوری شاهانه» نامیده است. تحت چنین سرکوب‌هایی، شاعران سرشناس به تمجید از جمهوری پرداختند. شعرهای آن‌ها در مجله هفتگی ژوندون که زیر نظر وزارت اطلاعات و فرهنگ منتشر می‌شد، چاپ شدند. دو نمونه از اشعار فارسی در وصف جمهوری شاهانه داوود، اولی از محمدآصف فکرت و دومی از ناصر طه‌وری هروی سروده شده است.

### می بیداری

بریز ساقی سیمین، به نام جمهوری  
شراب ناب که طی شد زمان مهجوری  
بریز باده مستی و شور و بیداری  
که بیش از این نتوان بود غرق مخموری  
در آستان تو فکر بهشت کی داریم  
بهشت، کوی تو باشد، تو نازنین حوری  
بیا که بلبل طبعم سرود مستی خواند  
ز شوق بوی دل انگیزت ای گل سوری  
مرا به است شرنگ سفال آزادی  
ز آب زندگی از جام‌های فغفوری  
خوش آمدی، ولی این دیرآمدن ز چه بود؟  
ره وصال نپنداشتم به این دوری  
به جمله هم‌وطنان تهنیت بگو «فکرت»  
مبارک است به کشور نظام جمهوری  
(هروی، ۱۳۵۲الف: ۴۹)

### پیام جمهوری

بریز باده عشرت ز جام جمهوری  
که گشت زنده ز داوود، نام جمهوری  
دلا! تو شاد بزی کز طلوع مهر امید

رسید صبح خوش نقره‌فام جمهوری  
شدیم زنده‌دل اینک ز لحن داوودی  
شنیده‌ایم از او تا پیام جمهوری  
کنون 'دگر' همگی، زندگی ز سر گیریم  
دل رمیده ما گشت رام جمهوری  
از این نظام نوین، 'جان و دل' سلامت باد  
سلام باد به مردم، سلام جمهوری!  
طهوری از دل و جان، باز تهنیت گوید:  
به هر گرسنه و هر تشنه‌کام جمهوری  
(هروی، ۱۳۵۲ب: ۴۹)

احمد ظاهر، خواننده سرشناس نیز برای جمهوری شاهانه داوود سه آهنگ خواند. این شعرها و آهنگ‌ها ثناییه‌هایی بیش نیستند و هیچ کار قابل اتکایی در مورد این‌که جمهوری در این دوره چه معنایی داشته، انجام نشده است.

با «انقلاب از بالا»<sup>۵۴</sup> کمونیستی که به انقلاب ثور معروف شد و به حاکمیت کمونیست‌ها از ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱ منتج شد، فروپاشی دولتی که توسط کودتای داوود شروع شده بود، تسریع یافت. فروپاشی دولت در کاهش ظرفیت و تعداد نیروهای نظامی و غیرنظامی مشهود بود. این کاهش نیروها یا نتیجه از دست دادن نفرات بود که در اثر پاک‌سازی سریع دولت توسط جناح افراطی حزب کمونیست یا فرار و یا خروج نفرات دولت به خارج از کشور بود. در بیست ماه دولت خلقی‌ها، رژیم، منسوبان اردو، پولیس (نیروی انتظامی) و نیروهای امنیتی را اعدام، بازداشت و پاک‌سازی کرد. زمانی که ببرک کارمل رییس جمهوری شد، بیشتر وقتش را صرف بازسازی و تقویت بخش ملکی و نظامی دولت کرد. (Halliday and Tanin, 1998: 1360–1364)

مطابق آنچه هانتینگتون می‌گوید، در جریان موج سوم دموکراسی‌سازی بین سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۶۹، سی کشور گذار به دموکراسی را تجربه کردند. هم‌زمان با این موج سوم، سومین موج آرام و ناموفق دموکراسی‌سازی افغانستان در سال ۱۳۶۶ اتفاق افتاد. دولتی که پس از

رییس‌جمهوری کامل روی کار آمد، وظیفه داشت سیاست مصالحه را پیش بگیرد. مطابق این سیاست، رژیم تصمیم گرفت فضای سیاسی را باز کند. در ۹ قوس ۱۳۶۶ مجلس مؤسسان یا جرگه قانون اساسی، قانون اساسی لیبرال را تصویب کرد که حقوق اولیه شهروندان را به رسمیت شناخت و ایجاد یک دموکراسی چندحزبی را تضمین کرد. در حالی که قانون اساسی، نظام چندحزبی را به رسمیت می‌شناخت (ماده ۵)، این قانون در مقدمه‌اش حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به صورت مجزا رسمیت داد. بر اساس قانون اساسی جدید، انتخابات پارلمانی در ۱۳۶۷ برگزار شد که در آن، حزب دموکراتیک خلق و بعضی از احزاب چپ‌گرای مشهور، کرسی‌های شورای ملی را به دست آوردند. دولت حاکم ۵۰ کرسی از ۲۳۴ کرسی شورا را به مجاهدین شورشی اختصاص داد تا پیشکشی برای صلح باشد؛ اما مجاهدین این پیشنهاد را رد و انتخابات را تحریم کردند.

دو سال و نیم بعد، در جوزای ۱۳۶۹، جرگه دوم قانون اساسی، قانون اساسی ۱۳۶۶ را تعدیل کرد که در نتیجه، نام جبهه ملی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان از قانون حذف شد. این قانون در بسیاری از ابعاد، بسیار پیشروتر از قانون اساسی ۱۳۴۳ بود. در آغاز این قانون از اولین جنبش مشروطه در مقدمه‌اش یادآوری کرد. همچنین افغانستان را به عنوان یک کشور چندملیتی به رسمیت شناخت (ماده ۱۳). حقوق شهروندی و حقوق سیاسی (فصل سوم) و مالکیت شخصی (ماده ۱۹) به رسمیت شناخته شد. ماده ۵۷، دولت را مسوول تأمین عدالت اجتماعی، مراقبت‌های صحت عامه و تأمین اجتماعی دانست. منتقدین معتقدند این مسائل فقط روی کاغذ باقی ماند و در عمل، دولت نتوانست اعتماد مخالفان سیاسی و نظامی‌اش را به دست آورد.<sup>۵۵</sup>

عمر سومین موج دموکراسی (گرچه فقط روی کاغذ) طولانی نبود. دو سال بعد در ثور ۱۳۷۱ با سقوط دولت، این دوره پایان یافت. توافق میان مجاهدین برای تأسیس دولت موقت توسط بعضی از مجاهدین افراطی به شمول حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نقض شد. این دوره آشفتگی به دولت مجاهدین به ریاست برهان‌الدین ربانی اجازه ایجاد نظم سیاسی را نداد. برخلاف، ادامه جنگ در کابل و سایر مناطق، زمینه ظهور طالبان را فراهم کرد و یک بار دیگر به فروپاشی دولت انجامید. باید در نظر داشت که فشارهای جهانی شدن نیز به ضعیف بیشتر دولت کمک کرد. چون دولت

---

<sup>۵۱</sup> به طور مثال نامه‌های رد و بدل شده بین رییس‌جمهوری نجیب و برخی از روشنفکران ساکن غرب مثل حسن کاکر و چریک مشهور و قهرمان ملی افغانستان احمدشاه مسعود، نشان‌دهنده کمترین میزان اعتبار به تلاش‌های آزادی‌سازی از سوی دولت است.

توانایی برقراری نظم و ارایه خدمات اولیه را نداشت، نهادها و بازیگران جایگزین، جای دولت را گرفتند. این بازیگران فقط مشمول جنگ‌سالاران، شبه‌نظامی‌ها و شبکه‌های جرمی نبودند؛ شبکه‌های خانوادگی و اجتماعی فراملی و قبیله‌ای نیز در این دوره فعال شدند. به طور مثال، کنراد شِتر، طالبان را در زمینه‌ای که نظم نه فقط در ساختارهای قبیله‌محلی ریشه دارد، بل در شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی تنظیم می‌شود، یک «قبیله جهانی شده» می‌پندارد. (Schetter quoted in Boege et al, 2008: 9)

پس از فاصله طولانی سی‌ساله رژیم کمونیستی، دولت اسلامی مجاهدین، طالبان تندرو و جنگ داخلی، افغانستان بار دیگر نظام دموکراتیک را پس از سال ۱۳۸۰ برگزید. با وجود انتخابات مشکل‌دار و پرتقلب، افغانستان از رسانه‌های آزاد، حق بیان مخالفت و جامعه مدنی در حال تکامل برخوردار شد. این دوره می‌تواند چهارمین موج دموکراسی‌سازی افغانستان نام بگیرد اما نارضایتی روبه‌رشدی از رفتار دولت وجود دارد. دولت ضعیف، جنگ‌سالاری و تروریسم طالبان، نخبگان سیاسی خودمحور و خودخواه و نظام متمرکزی که همه تأثیر نظرات مردم عادی را در سطوح کشوری و محلی محدود کرده است، باعث این نارضایتی شده است. ظهور «مرد قدرت‌مند» چالش دیگری را روبه‌روی جمهوری قرار داده است. این سؤال حیاتی باید پرسیده شود که چه عواملی جمهوری را فاسد کرده‌اند و اجازه داده‌اند سیاست‌مداران مستبد و تمایلات اقتدارگرایی ظاهر شوند؟

نظم سیاسی فعلی بر اساس توافقی که در بُن ۱۳۸۰ ایجاد و با تدوین قانون اساسی ۱۳۸۲ مستحکم شد. توافق بُن به عنوان پیمانی برای برقراری مجدد قرارداد اجتماعی میان دولت و مردم افغانستان عمل کرد. این توافق، نقشه راهی را برای برقراری دولت موقت، دولت انتقالی و تهیه قانون اساسی جدید و در نهایت برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری و شورای ملی ایجاد کرد. توافق بُن پایه‌های آنچه که «دموکراسی پس از جنگ داخلی» نامیده می‌شود را گذاشت. به باور لئونارد وانتچیکن<sup>۵۶</sup> (۲۰۰۴)، برخلاف تئوری‌های کلاسیک سیاسی که می‌گفتند دموکراسی در کشورهای تازه از جنگ داخلی خلاص شده به راه نمی‌افتد، نمونه‌های تجربی از آفریقا، آمریکا مانند السالوادور، گواتمالا، نیکاراگوئه و موزامبیک نشان داده است جنگ‌های داخلی می‌تواند باعث

ظهور دموکراسی‌های پس از جنگ داخلی شود. وانتچیکن خصوصیات را برای این نوع دموکراسی‌سازی برشمرده و می‌نویسد که دموکراسی‌سازی پس از جنگ داخلی از علاقه به نظم سیاسی ریشه می‌گیرد، نه از اصل نمایندگی مردمی و پاسخ‌گویی سیاسی. گرچه این ادعاها متناقض به نظر می‌رسند، هدف دموکراسی پس از جنگ، خاتمه جنگ و بی‌نظمی و جلوگیری از بازگشت نخبگان به جنگ است. برخلاف گذار از استبداد به دموکراسی، علت گذار از جنگ به دموکراسی در وجود جامعه مدنی ضعیف صورت می‌گیرد. در واقع، دموکراسی در مورد اخیر نتیجه قرارداد صلح است، نه نتیجه مبارزات جنبش‌های اجتماعی. در این صورت، دموکراسی پاسخی نهادی برای ختم جنگ و خشونت سیاسی است. دوره انتقالی مشمول خلع سلاح و رفع بسیج فرقه‌های جنگ‌جو و فرآیند انتخابات به عنوان ابزاری برای ایجاد نظم سیاسی است. در صورتی که دموکراسی‌سازی پس‌استبداد در واقع گذار به مدل لاکمی، همیلتونی و مدیسونی است. دموکراسی پس از جنگ داخلی با نگاه هابز به دموکراسی تطابق دارد؛ یعنی دموکراسی پس از جنگ، دموکراسی حداقلی است که از نیاز به نظم برخاسته است.

این نظریه بر اساس نظریه انتخاب عقلانی است که طرف‌های درگیر منازعه را کنشگران عقلانی فرض می‌کند که برای کسب سود بیشتر در تقابل قرار دارند و اگر دموکراسی حداقلی پس از جنگ، به گونه‌ای طراحی شود که سود بیشتری را نسبت به جنگ، به بازیگران پیش‌کش کند، احتمال حفظ نظم و ثبات بالا می‌رود. مطابق این نظریه، فرصت ختم درگیری با دموکراسی بستگی به وابستگی طرفین به ادامه کشمکش، سرمایه‌گذاری شهروندان، استقلال مالی، منابع طبیعی و کمک‌ها و پناهگاه‌های خارجی دارد.

اگرچه وانتچیکن در مورد افغانستان سخنی نمی‌گوید، اما واضح است که افغانستان مصداقی از نظریه اوست. این توافق تلاشی برای بازسازی قرارداد اجتماعی میان طرف‌های درگیر در کشمکش بود؛ اما تفاوت‌های ظریفی در جنگ داخلی افغانستان وجود داشت. نخست این که دو طرف درگیر در جنگ‌های اخیر دهه هفتاد، دولت ربانی که ائتلافی از احزاب متخلفی که تحت عنوان جبهه متحد نجات افغانستان گرد هم آمده بودند و طالبان بودند. توازن کشمکش به بن‌بستی نرسیده بود که طرفین به مذاکرات و صلح فکر کنند. طالبان به شدت از سوی قاچاقچیان مواد مخدر و بازیگران بیرونی مانند القاعده و پاکستان حمایت می‌شد (Bhatty and Hoffman, 2001). دوم، این منازعه با دخالت بازیگری بیرونی یعنی ایالات متحده آمریکا پایان یافت. فاکتوری

که بلافاصله سناریو را تغییر داد، حمله آمریکا به طالبان بود که نقطه آغازی بر چهارمین موج دموکراسی‌سازی افغانستان به عنوان یکی از دموکراسی‌های پس از جنگ یا پس از جنگ داخلی در نظر گرفته می‌شود. دخالت آمریکا در افغانستان به جبهه متحد کمک کرد. فرآیند دموکراسی‌سازی، روند نرم و معمولی نبود. این روند با درگیر شدن دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی زیادی ادامه یافت. سازمان ملل متحد نقش رهبری ایجاد صلح در افغانستان را به عهده داشت. در سال ۱۳۸۰ کنفرانس بن که از طرف ملل متحد پشتیبانی می‌شد، در فرآیند ایجاد صلح سهم گرفت؛ آن‌چنان که سورکه<sup>۵۷</sup> می‌گوید: «سازمان ملل متحد یک روند بین‌المللی دموکراسی‌سازی را به راه انداخت» که پس از آن، متخصصان و مشاوران آمدند تا توافق‌های کنفرانس بن را اجرا کنند (۶۳۴: ۲۰۰۸).

بخش بعدی به این می‌پردازد که چگونه این «فرآیند بین‌المللی دموکراسی‌سازی» نتوانست یک دموکراسی مناظره‌ای که برای جمهوری لازم است را ایجاد کند.

## جمهوری شریر

چهارده سال پیش، استراتژی انکشاف ملی افغانستان، افغانستان ۱۴۰۰ را به شرح زیر پیش‌بینی کرده بود:

تا سال ۱۴۰۰ هجری شمسی، افغانستان به دست‌آوردهای ذیل نایل خواهد آمد: یک کشور دارای نظام سیاسی دموکراتیک بر اساس اصول اسلامی و قانون اساسی، برخوردار از صلح و امنیت داخلی... یک ملت بردبار، یک‌پارچه و کثرت‌گرا، پایبند به ارزش‌های اسلامی و اهداف والای مشارکت عمومی، عدالت و تساوی حقوق شهروندی. جامعه مملو از امید و سرشار از رفاه بر اساس اقتصاد بازار تحت رهبری سکتور خصوصی قوی، مساوات اجتماعی، و حفظ پایداری محیط زیست.

چهارده سال بعد اما نه تنها این وعده‌ها تحقق نیافته، بل آنچه به صورت حداقلی به دست آمده نیز مورد تهدید است. آنچه در حال حاضر داریم، یک جمهوری شریر و بی‌مسمی است. جمهوری شریر و بی‌مسمی به جمهوری‌ای اطلاق می‌شود که با رفتارها و انحراف نخبگان سیاسی و حامیان بین‌المللی‌شان، از ارزش‌ها و اصول جمهوری خواهی مدنی منحرف شده باشد. اصطلاح «جمهوری» به منظور تحکیم قدرت سیاسی و منافع کوتاه‌مدت انتخاباتی مورد استفاده و سوءاستفاده قرار می‌گیرد.

این بخش، عملکرد نهادی و رفتاری جمهوری سوم افغانستان (۱۳۸۳) را بر اساس چهار ویژگی حاصل از رویکرد فلسفی بخش اول یعنی بازدارندگی قانون اساسی، دموکراسی مناظره‌ای، فضیلت مدنی و شهروندی فعال بررسی می‌کند. یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که نبود بازدارندگی قانون اساسی، نقض تفکیک قوا، نبود دموکراسی مناظره‌ای و شهروندی فعال، باعث بحران ساختاری، کارکردی و هنجاری شد و در نتیجه، جمهوری موجود به جمهوری شریر مبدل شده است.

## ۱. بازدارندگی قانون اساسی: حاکمیت قانون، تفکیک قوا و ضد اکثریت‌سالاری

در بُعد بازدارندگی قانون اساسی، پتیت سه شرط: «شاهنشاهی قانون»، توزیع و تفکیک قوا و ضد اکثریت‌سالاری را لازمی می‌پندارد. اشرف‌غنی به طور نظام‌مند این بازدارندگی قانون اساسی را نقض کرده است. وی با استفاده بد و سوءاستفاده از اختیارات اعطاشده به رییس‌جمهوری، حاکمیت قانون را کمرنگ، تفکیک قوا را نقض و با اکثریت‌سالاری<sup>۵۸</sup> حکومت کرده است. برای اثبات نکات ذکرشده در بالا، موارد غصب قدرت را مشخص می‌کنیم.

اولین و مهم‌ترین مورد، نحوه متمرکزشدن اختیارات در دفتر رییس‌جمهوری است. قانون اساسی ۱۳۸۲، قوه مجریه قدرت‌مندی را ایجاد کرد که در آن، قدرت بسیار متمرکز، به شدت متمایل و کاملاً به نفع قوه مجریه و به ضرر قوه قضاییه و قوه مقننه است (Hamidi & Jayakody, 2015).

ساختار دولت متمرکز فعلی، میراث دوره سلطنت استبدادی اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم خورشیدی، قانون اساسی ۱۳۴۳، تمرکزگرایی کمونیستی و نظام ریاستی کنونی است. نخست، قانون اساسی ۱۳۸۳ بر اساس قانون اساسی ۱۳۴۳ و الهام از نظام ریاستی ایالات متحده آمریکا تدوین شد. به تاسی از قانون اساسی ۱۳۴۳، اختیارات پادشاه و نخست‌وزیر به رییس‌جمهوری داده شده است. بنابراین، رییس‌جمهوری هم رییس دولت است (ماده ۶۰) و هم رییس حکومت (ماده ۶۴) که به وی اجازه می‌دهد هم شاه باشد و هم پادشاه‌ساز و بدون نظارت، فعالیت کند. این امر در تضاد با جمهوری است. برخلاف قانون اساسی ایالات متحده که صلاحیت رییس‌جمهوری را بی‌چون‌وچرا با سمت وی به عنوان رییس قوه مجریه مقید می‌کند، قانون اساسی افغانستان از تقسیم کلاسیک قدرت فراتر رفته و اختیارات جامعی را به رییس‌جمهوری اختصاص می‌دهد. دوم، با افزایش تدریجی نقش شوروی در افغانستان به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، تقلید

---

۵۵. دولت وحدت ملی پس از ۱۳۹۳ بر اثر توافق میان دو نامزد ریاست‌جمهوری، اشرف‌غنی و عبدالله عبدالله شکل گرفت. غنی به توافق احترام نگذاشت و از ماده ۶۴ قانون اساسی بارها استفاده کرد، به نحوی که انگار او رییس‌منتخب قانونی باشد. چون در انتخابات ۱۳۹۳ تقلب صورت گرفته بود، اشرف‌غنی همیشه با حس ناامنی این نکته را گوشزد می‌کرد که او رییس‌منتخبی است که به شیوه‌ای دموکراتیک سر کار آماده است.



از ویژگی‌های دولت‌سازی شوروی بخشی از تصمیمات نخست‌وزیر داوود بود. به گفته جنیفر مرتضویلی (۲۰۱۹: ۶۰): «نظام مدیریت مالی عمومی و بوروکراسی از نظر طراحی بسیار شبیه شوروی بود... پس از حمله شوروی، اثر تقلید از نظام متمرکز شوروی در بوروکراسی و دولت افغانستان سنگین‌تر شد».

قانون تشکیلات اساسی دولت برای آخرین بار در دوره رییس جمهوری کارمل تصویب شد. هر دو کرزی و غنی نیز این قانون را تسوید نکردند. شورای ملی نیز هیچ اقدامی در این زمینه نکرد. یکی از نهادهایی که در اداره رییس‌جمهوری کارمل ایجاد شد، دفتر اداره امور بود. اداره امور متشکل از مشاورینی بود که وزارت‌خانه‌ها به آن‌ها گزارش می‌دادند. این نهاد در نظم سیاسی پس از ۱۳۸۰ نیز ادامه یافت. در حالی که وجود این نهاد با صلاحیت‌های گسترده اداره و سیاسی خلاف قانون اساسی است. رییس‌جمهور غنی، شأن اداری و سیاسی اداره امور را بالاتر از وزارت‌خانه‌ها قرار داده است. سرانجام ایالات متحده آمریکا، از موارد نادر نظام‌های ریاستی است که هم بر طراحی اجزای سازمانی و هم بر نظام سیاسی کلان در افغانستان تأثیر گذاشته است. به عنوان مثال، دفتر شورای امنیت ملی از ایالات متحده نقل شده است. در حالی که اداره مذکور هیچ گونه اختیاراتی در قانون اساسی ندارد، غنی به آن اختیارات خارج از قانون اساسی داده است. بر علاوه، وی یک تعداد از شوراهای عالی را ارگ ایجاد کرده است. از این رو، تمرکزگرایی فعلی غنی بیش از این که تمرکزگرایی در قوه مجریه باشد، تمرکزگرایی در دفتر رییس‌جمهوری است که متشکل از یک تعداد از شوراهای عالی تازه تشکیل، شورای امنیت ملی، اداره امور و دفتر نخست‌بانو است. یکی از دلایلی که صلاحیت‌ها و قدرت را در این نهادها متمرکز کرده اند، این است که آن‌ها به هیچ نهادی پاسخگو نیستند. استخدام در این نهادها، کمیسیون مستقل خدمات ملکی را دور می‌زند. همچنین یک تفاهم زبانی وجود دارد که دادستانی و قضا صلاحیت بارزسی از این نهادها را ندارد.

جان ام. کری استدلال می‌کند که سه نوع قدرت قانون‌گذاری وجود دارد که رییس‌جمهوری می‌تواند از آن‌ها بهره‌مند شود: فرمان، تعیین دستور کار و اختیار وتو (Carey, 2008: 103). به همین ترتیب، آرند لیجفرت می‌گوید که سه منبع قدرت برای رییس‌جمهوری در نظام ریاستی وجود دارد:

اول؛ قدرت رییس‌جمهوری که در قانون اساسی تعریف شده است متشکل از «اختیارات واکنشی»

## جمهوری شریر

به‌ویژه حق وتو، و «اختیارات فعال» به‌ویژه صلاحیت قانون‌گذاری با حکم/ فرمان در شرایط خاص... منبع دوم قدرت رییس‌جمهوری، توانایی و انسجام هم‌حزبی‌های رییس‌جمهوری در قوهٔ مقننه است. سوم؛ رییس‌جمهوری، قدرت قابل توجهی را از انتخابات مستقیم مردمی کسب می‌کند، در حدی که رییس‌جمهوری می‌تواند ادعا کند که او (و معاونانش) تنها مقامات دولتی هستند که توسط کل مردم انتخاب شده‌اند (Lijphart, 1999: 128).

رییس‌جمهوری افغانستان مانند رؤسای ایالات متحده و کلمبیا از قدرت قابل توجهی در قانون اساسی برخوردار است. قانون اساسی ۱۳۸۲ هر سه قدرتی که لیجفرت بیان داشته را به رییس‌جمهوری اعطا کرده است. نخست؛ رییس‌جمهوری با استفاده از حق وتو از اهرمی در مقابل قوهٔ مقننه برخوردار است که به وی امکان می‌دهد بدون مسامحه با قوهٔ مقننه، قوانین خلاف میلش را حذف کند و قوانین مورد نظر خود را حفظ کند. گرچه قانون اساسی مشخص کرده که حق وتو، وتوی کلی<sup>۵۹</sup> است نه موردی<sup>۶۰</sup>، در عمل رییس‌جمهوری از وتوی موردی استفاده کرده است که در دموکراسی‌های ریاستی، وتوی موردی چندان رایج نیست. رؤسای ۱۵ کشور از ۲۳ کشور آمریکای لاتین، در قانون اساسی حق وتوی موردی ندارند (Mobasher, 2019).

علاوه بر این، حد نصاب دوسوم مجلس نمایندگان برای غلبه بر وتوی ریاست‌جمهوری (قانون اساسی ۱۳۸۲، ماده ۹۴) نصاب بالایی است. افغانستان یکی از معدود دموکراسی‌هایی است که وتوی ریاست‌جمهوری فقط توسط اکثریت قاطع<sup>۶۱</sup> کل مجلس نمایندگان قابل لغو است. در حالی که برای غلبه بر حق وتو، در ونزوئلا اکثریت ساده، در اروگوئه اکثریت مطلق اعضای حاضر در مجلس، در نیکاراگوئه اکثریت مطلق، و در کلمبیا و برازیل اکثریت مطلق مشترک مجلس عوام و اعیان الزامی است. همچنین، رؤسای جمهوری در سریلانکا و اندونزی حق وتو ندارند یا فقط اکثریت سادهٔ قوهٔ مقننه آن‌ها می‌تواند حق وتو را برگرداند (Carey 2008: 107). بنابراین برای حفظ توازن قوا، یا حق وتو از اختیارات رییس‌جمهوری حذف شود یا آستانهٔ غلبه بر حق وتو کاهش یابد. به‌علاوه، قانون اساسی بر اساس ماده ۷۹، صلاحیت فرمان تقنینی را به رییس‌جمهوری واگذار کرده است. فرمان تقنینی، تحت ماده ۷۹، در زمان «نیاز فوری» و در طول تعطیلات مجلس

---

۵۹. Package veto

۶۰. Item veto

۶۱. Supermajority

تصویب می‌شود و کلیه فرمان‌های صادر شده ظرف یک ماه پس از بازگشت قانون‌گذار به مجلس تقدیم می‌شود. قانون‌گذار فرمان صادر شده را تصویب یا رد می‌کند. در عمل، غنی به غیر از صلاحیت فرمان تقنینی، احکام و دستورالعمل‌های شفاهی (هدایت شفاهی) صادر کرده و برای پی‌گیری احکام و دستورات شفاهی خود دفتری در هر اداره ایجاد کرده است. خلاصه، سبک حکمرانی غنی بر اساس احکام است. تعداد دقیق احکام و دستوراتی که غنی در دوره تصدی وی بین سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۹ صادر کرده، در دسترس نیست. تناقضات مختلفی در مورد تعداد احکام مصوب توسط رئیس‌جمهوری در وبسایت‌های دولت دیده می‌شود. وبسایت رئیس‌دفتر رئیس‌جمهوری فرمان‌ها و احکام را جداگانه دسته‌بندی کرده است. از سنبله ۱۳۹۳ تا جدی ۱۳۹۸، حدود ۱۷۳ حکم و ۹۲ فرمان در وبسایت وجود دارد (احکام ۱۳۹۹؛ فرامین ۱۳۹۹). برخلاف، وبسایت دفتر رئیس‌جمهوری نشان می‌دهد که وی به صورت مجموعی ۱۸۵ حکم و فرمان را از ۷ میزان ۱۳۹۳ تا سرطان ۱۳۹۹ صادر کرده است (فرامین و احکام ۱۳۹۹). با این حال، گزارش ۵ میزان ۱۳۹۷ طلوع‌نیوز نشان داد که تنها ۷۶ حکم صادر شده توسط غنی از ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۷، برای تصویب به شورای ملی ارائه شده است. در گزارشی دیگر از طلوع‌نیوز در تاریخ ۳۰ سنبله ۱۳۹۹ آمده است: کمیته قانون‌گذاری مجلس نمایندگان شورای ملی اظهار داشته که بین سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۸، رئیس‌جمهور ۸۸ حکم صادر کرده که با قانون اساسی در مغایرت است. این موارد شامل تأسیس وزارت‌خانه‌های جدید مانند وزارت امور صلح، وزارت دولت در امور مبارزه با حوادث طبیعی، وزارت دولت در امور حقوق بشر و روابط بین‌الملل؛<sup>۶۲</sup> انفکاک سایر نهادها مانند ریاست عمومی زندان‌ها و سازمان ثبت احوال نفوس از وزارت امور داخله، و تجزیه وزارت مالیه، وزارت معادن و بسا موارد دیگر می‌شوند. از این رو، تأیید تعداد دقیق احکام و فرمان‌های صادر شده توسط غنی در طول دوره ریاست وی دشوار است؛ زیرا ارقام ناهماهنگی در وبسایت‌های دولتی و منابع دیگر ارائه شده است. این احکام مشمول وضع قوانین جدید، تأسیس نهادهای جدید، تجزیه وزارت‌خانه‌ها، انتقال قدرت به کاخ ریاست‌جمهوری و موارد دیگر است.

حامد کرزی، رئیس پیشین جمهوری نیز از قدرت خود در تصویب احکام و دستورات، خودسرانه بهره برد. به عنوان مثال، در سال ۱۳۹۳، یک گروه از ۲۹ سازمان جامعه مدنی محلی و

---

<sup>۶۲</sup> رئیس‌جمهوری کرزی نیز وزارت دولت در امور پارلمانی را توسط یک فرمان تقنینی ایجاد کرد.

بین‌المللی، نامه‌ای به کرزی نوشتند و درخواست کردند که به جای صدور فرمان، تلاش کند تغییرات قانون معدن را از طریق آیین‌های عادی قانون‌گذاری پی‌گیری کند (Global Witness, 2014). به همین ترتیب، حمیدی و جایاکودی (۲۰۱۵) به این نظر هستند که طی یک دهه (۱۳۸۴ تا ۱۳۹۴)، افغانستان بیش از حد احکام ریاست‌جمهوری را تصویب کرده است. به طور خلاصه می‌توان گفت که حامد کرزی در مسابقهٔ صدور احکام ریاست‌جمهوری از غنی عقب نبود.

این صلاحیت‌ها به رؤسای جمهوری این امکان را داده است که قوهٔ مقننه را دور بزنند و دستورات خودسرانه صادر کنند. حتی در مواردی که مجلس صلاحیت خود را مطابق قانون اساسی اعمال کرده باشد، رییس‌جمهوری و قوهٔ مجریه سعی می‌کنند آن را نادیده بگیرند. علی‌رغم تقاضای شورا، رییس‌جمهوری نامزد وزرای وزارت‌خانه‌ها و سایر نهادها را برای رأی اعتماد به شورا معرفی نمی‌کند. در حالی که شورا از صلاحیت خود برای نظارت بر انتصاب وزیران استفاده کرده است، رؤسای جمهوری رأی عدم اعتماد مجلس به وزیران را از طریق انتصاب مجدد آن‌ها به عنوان سرپرست یا ارجاع رأی عدم اعتماد به قوهٔ قضاییه و علامت‌گذاری آن‌ها برخلاف قانون اساسی نادیده گرفته‌اند. به تاریخ ۲۹ قوس ۱۳۹۹، رولا غنی، بانو نخست، در یک مصاحبه با رادیو آزادی در مورد دو نامزد وزیر زن رد شده توسط شورای ملی گفت که باوجود رد صلاحیت شدن توسط شورای ملی آن‌ها در موقع‌های شان باقی می‌ماند. این خود نشان دهند نقض آشکار تفکیک قوا و حاکمیت قانون توسط کسی است که هیچ صلاحیت قانونی ندارد.

جامعهٔ بین‌المللی نیز پارلمان را ضعیف می‌کند. در آخرین مورد، علی‌رغم رد شدن طرح پیشنهادی شورای وزیران در مورد برنامهٔ امداد غذایی برای فقرا در جریان شیوع بیماری کووید ۱۹، به نام «دسترخان ملی» از طرف نمایندگان مجلس، رییس‌جمهوری بر موضع خود اصرار داشت و در نهایت، بودجهٔ این پروژه توسط بانک جهانی به ارزش ۲۴۰ میلیون دالر تأمین شد. بدیهی است که چنین قدرت نامحدودی، تفکیک قوا و نظارت و توازن را خدشه‌دار کرده است. همچنین مطالعهٔ مقایسه‌ای سایر کشورها نشان می‌دهد که چنین قدرت نامحدود و نظارت‌ناشده‌ای می‌تواند به ایجاد بحران در نهادها منجر شود. کری استدلال می‌کند که «در مواردی که قانون اساسی اختیار صدور فرمان را برای رؤسای جمهوری داده است، استفاده از این اختیار برای اجتناب از مذاکره با رقیب در قوهٔ مقننه، مکرراً باعث ایجاد کشمکش میان این دو قوه شده و در برخی موارد،

این مساله به بحرانی برای رژیم تبدیل شده است» (۱۰۵: ۲۰۰۸). برای بازگرداندن نظارت و توازن، آستانه غلبه بر حق وتو در مجلس نمایندگان باید به اکثریت ساده کاهش یابد تا قدرت قانون گذاری رییس جمهوری محدود شود. همچنین، موارد خاصی که رییس جمهوری در آن قدرت قانون گذاری دارد، باید از طریق اصلاح قانون اساسی کاهش یابد تا صلاحیت های قانون گذاری رییس جمهوری از طریق صدور فرمان محدود شود.

یکی از نهادهای حیاتی که نظارت بر اجرای قانون اساسی، نظارت بر تفکیک قوا، نظارت و توازن در یک جمهوری را بر عهده دارد، دادگاه یا شورای قانون اساسی است. دادگاه یا شورای قانون اساسی نهاد مستقلی است و نباید زیر صلاحیت رییس جمهوری قرار بگیرد. همان طور که آرند لیجفرت مطرح می کند، بررسی قضایی برای مطابقت قوانین و تصمیمات با قانون اساسی، ویژگی اصلی یک دموکراسی اجماعی است که متناسب با یک جامعه چندفرهنگی و کثرت گرا می باشد. اولین پیش نویس قانون اساسی ۱۳۸۲، دادگاه قانون اساسی را برای افغانستان پیشنهاد کرد. با این حال، پیش نویس نهایی قانون اساسی، کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی را جایگزین دادگاه کرد. این کمیسیون با تأخیر طولانی در سال ۱۳۸۹ تشکیل شد. در حالی که فلسفه تأسیس کمیسیون، تفسیر قانون اساسی بود، کرزی قانون کمیسیون را که توسط شورای تصویب و صلاحیت تفسیر قانون اساسی را به کمیسیون داده بود، وتو کرد. غنی نیز به این صلاحیت کمیسیون اعتراض کرد. در عقرب ۱۳۹۹، کمیته قوانین کابینه، قانونی را برای اعطای صلاحیت تفسیر قانون اساسی به دادگاه عالی تهیه کرد. این جنجال به خاطر ابهام در ماده ۱۲۱ قانون اساسی ایجاد شده است. در حالی که ماده ۱۵۷ قانون اساسی تأسیس کمیسیون را پیش بینی کرده است، ماده ۱۲۱، اختیار تفسیر قانون اساسی را به ستره محکمه اعطا می کند. کرزی و غنی به طور نظام مند کمیسیون را ضعیف کردند. به عنوان مثال در سال ۱۳۹۶، غنی فرمانی را به منظور ایجاد کمیسیونی برای ارزیابی کارکردهای کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی صادر کرد. این اتفاق در حالی رخ داد که کمیسیون در مطابقت توافق صلح دولت با گلبدین حکمتیار با قانون اساسی تردید ایجاد کرد. اگرچه بند ۲۰ ماده ۶۴ قانون اساسی به رییس جمهوری اختیار تشکیل کمیسیون ها را می دهد، اما به او اجازه نمی دهد کمیسیونی به هدف نظارت بر عملکرد یک کمیسیون مستقل تشکیل دهد. کمیسیون نظارت بر قانون اساسی تا حدی ضعیف شده است که نمی تواند اقدامات خلاف قانون اساسی دولت را شناسایی، مستند، بررسی یا تقبیح

کند. کمیسیون فعلی به حدی ضعیف است که نمی‌تواند رییس‌جمهوری و سایر نهادهای دولتی را در قبال اعمال و تصمیمات ضد قانون اساسی‌شان مسئول و پاسخ‌ده بسازد. بنابراین می‌توان گفت که غنی قدرت ایجاد کمیسیون‌ها را به منظور پوشش اقدامات ضد قانون اساسی خود غصب کرده است.

قوة قضاییه نه تنها ضعیف است بل استقلال نیز ندارد. قانون اساسی صلاحیت‌های گسترده را برای رییس‌جمهوری در مورد قضا داده است. مثلا رییس‌جمهوری می‌تواند قاضی‌القضات و یا دادستان کل را به صورت گزینشی و به میل خویش برگزیند که در نتیجه هیچ یک از دادستان کل‌ها و یا قاضی‌القضات‌ها تا کنون، به ترتیب قبلا نه دادستان نه قاضی بوده اند. رییس‌جمهوری مسایل مالی و اداری دادگاه‌ها و دفتر دادستانی کل را نیز اداره می‌کند که خود نقض تفکیک قوا است.

برعلاوه، رییس‌جمهوری به طور نظام‌مند در امور قضایی دخالت کرده و از صلاحیت‌های خود سوءاستفاده می‌کند. به عنوان مثال در سال ۱۳۹۸، غنی دستور آزادی خلیل‌الله فیروزی، مدیرعامل سابق کابل‌بانک را صادر کرد که به جرم کلاهبرداری در رسوایی کابل‌بانک محکوم شده بود. در این فرمان آمده بود که فیروزی به دلیل وضعیت نامناسب سلامتی آزاد شود. با این حال، گروه تعیین‌شده برای بررسی این موضوع ادعا کرد که آزادی فیروزی قانونی نبوده و او باید یا در زندان یا در بیمارستان نگهداری شود. آزادی فیروزی پیش از انتخابات، بیان‌گر این بود که بین فیروزی و غنی معامله‌ای انجام شده است.

چنین قدرت نظارت‌نشده‌ای به غنی اجازه داده تا به طور روزمره وزارت‌خانه‌ها و ادارات را منحل کند و صلاحیت‌های آن‌ها را به دفتر ارگ از طریق ایجاد کمیسیون‌ها و کمیته‌های موقت، یا با تفویض صلاحیت‌های فوق‌العاده به ارگان‌های غیرمنتخب و غیر پاسخ‌گو مانند اداره امور، ریاست دفتر ریاست‌جمهوری و شورای امنیت ملی و دیگر شوراها عالی، منتقل کند. غصب قدرت در کشورهای آمریکای جنوبی - مرکزی معمول بوده است. افغانستان نیز شباهتی با این نظام‌های ریاستی را به ذهن متبادر می‌کند. غنی با انتصاب همکاران یا پیروان خود، «دولت رفقا»<sup>۶۳</sup> را تشکیل داده است. او با تجزیه، از بین بردن و تغییر شکل نامنظم، ناسازگار و سیاسی بسیاری از

سازمان‌ها و اداره‌ها به شکست و فروپاشی دولت<sup>۶۴</sup> کمک کرده است. یکی از دلایل این امر به خاطر نبود قانون تشکیلات اساسی دولت است. در صورتی که این قانون وجود می‌داشت، رییس جمهوری قادر به این همه اقدامات خودسرانه نمی‌شد مگر از طریق قانون. هر دو کرسی و غنی از ایجاد این قانون خودداری کردند.

سوابق غنی در زمینه سیاست مانند بوریس یلتسین روسیه و لیندون جانسون و ریچارد نیکسون ایالات متحده است. اولی به عنوان «آبر ریاست‌جمهوری»<sup>۶۵</sup> و دومی به عنوان «ریاست‌جمهوری شاهانه»<sup>۶۶</sup> شناخته می‌شوند. <sup>۶۷</sup> یلتسین مجلس را بی‌اعتبار، بسیاری از دولت‌های محلی را منحل و دادگاه قانون اساسی را برچید. همان طور که فرید زکریا (۲۰۰۳) در مورد یلتسین گفته است، می‌توان در مورد غنی نیز همین را گفت: وی ممکن است قلباً یک لیبرال‌دموکرات باشد، اما سیاست‌ها و تصمیمات او «آبر ریاست‌جمهوری» و فساد ایجاد کرد.

به همین ترتیب، لیجفرت گفته است که «در زمان رییس‌جمهوری لیندون جانسون و ریچارد نیکسون، ریاست‌جمهوری شاهانه کنگره را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد (Lijphart, 1999: 129). چنین تمایلاتی در ایالات متحده هر از چندگاهی وجود داشته است به‌ویژه اکنون با ترامپ؛ اما توسط دیگر قوا و اعتراض‌های عمومی از آن جلوگیری شده است. با این حال، مخالفت و جلوگیری از چنین تمایلاتی تاکنون در افغانستان وجود ندارد. در نتیجه نقض قانون اساسی در دوره غنی متداول بوده است. نبود بازدارندگی قانون اساسی، نقض تفکیک قوا و اکثریت‌گرایی

---

۶۰. به عنوان اولین فرمان، غنی در ۷ میزان ۱۳۹۳، ریاست دفتر ریاست‌جمهوری، اداره امور و شورای وزیران را در هم ادغام کرد. بعدها در اسد ۱۳۹۶، او مجدداً طرح سازمانی را به حالت قبل برگرداند و دو نهاد را از هم جدا کرد. در جدی ۱۳۹۷، او فرمان ادغام وزارت ترانسپورت و اداره خط آهن، وزارت فواید عامه، ریاست ترافیک وزارت داخله صادر کرد. به شیوه‌ای مشابه، او در دوره دوم ریاست‌جمهوری تصمیم گرفت بخش‌های مهمی از وزارت مالیه را جدا کند و مستقیماً تحت اداره دفتر رییس‌جمهوری قرار دهد (Byrd 2020). از آنجایی که وزارت مالیه جریان کمک‌های خارجی و جمع‌آوری مالیات را تنظیم می‌کند، این عمل وی می‌تواند غصب قدرت تلقی شود؛ زیرا این کار به او قدرت بیشتری می‌دهد که با حفظ شمشیر در دستش (با سرقومندان اعلامی قوای مسلح بودن)، بر بودجه نیز کنترل واقعی می‌تواند داشته باشد. اما بعداً زیر فشار جامعه بین‌المللی و ایالات متحده آمریکا تصمیمش را پس گرفت.

۶۵. Super-presidency

۶۶. Imperial presidency

۶۳. منتقدین ممکن است بگویند که مقایسه یلتسین، جانسون و نیکسون با غنی غیرمنصفانه است.

حاکمان نشانه‌هایی از بحران ساختاری و کارکردی جمهوری در افغانستان است. بنابراین برای جلوگیری از قدرت نامحدود و نظارت‌نشدهٔ رییس‌جمهوری و نهادینه‌سازی بازدارندگی قانون اساسی، باید نظام فعلی اصلاح شود تا رییس‌جمهوری را مهار کند. برای احیای اصل تفکیک قوا، قانون اساسی باید تعدیل شود تا برخی از صلاحیت‌های قانون‌گذاری رییس‌جمهوری کاهش یافته؛ اختیارات دادگاه عالی افزایش یافته، و کمیسیون یا دادگاه مستقل برای تفسیر قانون اساسی به رسمیت شناخته شود.

## ۲. دموکراسی مناظره‌ای

از نظر پتیت، بعد دوم جمهوری، دموکراسی مناظره‌ای است. برعکس دموکراسی رضایت محور، دموکراسی مناظره‌ای تنها بر مبنی انتخابات استوار نیست؛ بل بر مبنای تصامیم مبتنی بر مناظره و مهار و نظارت دموکراتیک، و اعتماد میان دولت و شهروندان استوار است. همان طور که بحث شد، دموکراسی پس از ۱۳۸۰ در افغانستان زاییده «روند دموکراسی‌سازی بین‌المللی» است که به جای پرورش دموکراسی مناظره‌ای، دموکراسی ریاستی را پرورش داده، طوری که قوه قضاییه و مقننه به شدت در حاشیه بوده‌اند. در دورهٔ تصدی غنی، اثبات عدم توانایی قوه قضاییه حتی به صورت حداقلی در نمایش موجودیت خود، نیازی به مدرک ندارد. اما این را نیز می‌دانیم که قوه قضایه و شورای ملی هر دو در فساد غرق اند. بر علاوه به عوض اعتماد، مبنی این حکومت بیشتر به تولید رضایت بوده است. برای ایجاد تصنعی رضایت، این دموکراسی ریاستی، نهادهای سنتی خلاف قانون اساسی مانند مجالس سنتی یا جرگه‌ها را گاه‌ونگاه برگزار می‌کند. جرگه در اصل یک نهاد قبیله‌ای یا روستایی سنتی و عرفی بود؛ اما ناسیونالیسم افغانی جرگه را به عنوان یک نهاد ملی با فراخوانی رؤسای محلی و خوانین در مناسبت‌های خاص بازتاب داده و آن را نمادی از دموکراسی اجماعی نشان می‌دهد. البته جرگه‌ها مکانیزم دست‌کاری برای لاپوشانی تصمیمات ناموفق سیاسی بوده‌اند و از معیاری‌های که پتیت برای دموکراسی مناظره‌ای بیان می‌کند، برخوردار نیست: (۱) وجود اساس برای مناظره؛ (۲) وجود صدا برای مناظره و (۳) وجود یک فورم برای مناظره. تصمیم‌گیری در جرگه معمولاً نوعی تصمیم‌گیری مبتنی بر چانه‌زنی است. منافع و ایده‌ها معمولاً از قبل تعریف و توسط دولت دست‌کاری می‌شوند. روند اجرای جرگه‌ها بر مبنای محروم کردن گروه‌های مخالف از فرآیند مشورت و تصمیم‌گیری است. نحوهٔ بیرون‌انداختن



بلیقیس روشن از جرگه مشورتی صلح ۱۳۹۹ یکی از بهترین نمونه‌های این پدیده است و سرانجام همان طور که جرگه بر اجماع تأکید دارد، جای اعتراض و تضاد کمتری باقی می‌ماند. منتقدین می‌گویند دموکراسی مدل مناسبی برای دولت‌های پس از جنگ نیست؛ چون این دموکراسی هویت‌ها و میراث زمان جنگ را سیاسی کرده و مشروعیت می‌دهد و زیرساخت‌های نهادی لازم برای حکومتداری را ندارند (Marjanovic, 2005: 3). محرک‌ها و شیوه‌های توزیع قدرت در جوامع جنگ‌زده از محرک‌ها و شیوه‌های توزیع قدرت در جوامع صلح‌آمیز متفاوت هستند. نبود دولت مؤثر و نظم سیاسی حداقلی به عنوان پیش‌فرض‌های دموکراسی این جوامع را آسیب‌پذیر می‌کند. بنابراین نباید فقط بر توان‌مندسازی افراد و شهروندان برای این‌که آزادی‌ها و حقوق‌شان را استیفا کنند، تأکید کرد، بل باید بر بازسازی سازوکار دولت کوشید تا نهادهای سیاسی و نظم برقرار شوند (Diamond, 2006). در غیر آن دموکراسی‌سازی شتابزده تأثیر معکوس خواهد داشت. آن چه را که ولکر بوگی و دیگران در مورد تیمور شرقی بیان داشتند، در مورد افغانستان نیز صدق می‌کند:

تلاش برای معرفی سریع هنجار و ساختارهای حکومت‌داری لیبرال بدون توجه به این‌که چگونه آن‌ها به ارزش‌های عرفی محلی می‌آمیزند باعث از بین رفتن نهادها و ارزش‌های فرهنگی شدند که در ایجاد نظم نقش دارند... در نتیجه دموکراسی به معنی تضاد میان نخبگان سیاسی و تحمیل ارزش‌ها از بالا دانسته شد (Boege, Brown, Clements and Nolan 2008: 12).

البته دموکراسی‌سازی پس از ۱۳۸۰ بخشی از تلاش‌های حداکثری صلح‌سازی لیبرال به منظور حکومت‌داری خوب، انکشاف بازار و آزادی اقتصادی بود (Mukhopadhyay, 2014). افغانستان به ترکیبی از دموکراسی‌سازی، بازسازی جامعه و بازسازی دولت تبدیل شد. مطابق آنچه نیل رابینسون می‌گوید، دستیابی به دموکراسی هم‌زمان با دولت‌سازی و انکشاف بازار ناممکن است. او می‌گوید:

توسعه دولت، توسعه دموکراتیک و بازار، به طور تاریخی با توسعه غیرهم‌زمان این‌ها تسهیل شده است. وقتی این فرآیندها با هم پیش می‌روند، این خطر وجود دارد که تصمیم‌گیری روی یکی، بر دیگر فرآیندها اثر مخرب داشته باشد... تصمیم‌گیری در مورد بازار ممکن است توسعه دموکراسی را کاهش دهد؛ چون ممکن است تصمیم‌گیری‌ها در مورد تخصیص دارایی‌ها، تعادل اجتماعی قدرت را به هم بزند. تصمیم‌گیری در مورد پایگاه اجتماعی دولت، ممکن است دموکراسی را از شکل بیندازد؛ چون این تصمیم بر شهروندی و حقوق مشارکت مؤثر است و ممکن است بیش از این‌که شهروندی سراسری ایجاد کند، جدایی به بار بیاورد. تصمیم‌گیری در مورد نهادهای دموکراتیک ممکن است عوام‌فریبی

ضد بازار به وجود بیورد یا اکثریتی ایجاد کند که با نهادهای حمایت بازار مثل حق مالکیت مخالف اند (۲۰۰۷: ۱۴).

متأسفانه افغانستان همین مسیر را پیش گرفته است. اقلیت تکنوکرات غیرلیبرال از غرب برگشته، این سه فرایند را هم‌زمان به راه انداختند. در حالی که نهادهای اساسی و اصلی دولت وجود نداشتند، آن‌ها برای بازار آزاد، خصوصی‌سازی و آزادسازی تلاش کردند. این کار به شکست هر سه فرآیند انجامید. برای این‌که دموکراسی تحمیلی را پوشش «وطنی» بدهند، نسخهٔ بازبینی‌شدهٔ قانون اساسی ۱۳۴۳ به عنوان قانون اساسی نو پذیرفته شد. در حالی که افق آزادی‌ها و اختیارات گسترده شد، چالش‌های زیادی مسیر گذار آرام به دموکراسی را پیچیده کردند. یکی از این چالش‌ها استقرار یک نظام ریاستی به شدت متمرکز بود که دموکراسی محلی را نادیده گرفت. چالش دوم برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه بود. هیچ کدام از چندین انتخاباتی که پس از ۱۳۸۰ برگزار شد، آزاد و منصفانه نبود و این مساله، اعتماد شهروندان به نهادهای انتخاباتی را ضعیف ساخت.<sup>۶۸</sup> چنان‌که نوح کوبورن و آنا لارسون در مورد انتخابات‌های گذشته افغانستان می‌گویند: «انتخابات به هیچ وجه به ثبات کمک نکرده است» (XIV: ۲۰۱۴). به جای این‌که انتخابات در افغانستان راهکاری برای نمایندگی دموکراتیک و پاسخ‌گویی باشد، طوری برگزار شده است که روابط قدرت، وابسته‌سالاری (قدرت کارگماری و یا پرورندگی) و قیمومیت را تقویت کرده است.

اشتباه است که بگوییم دموکراسی افغانستان حالا در سردرگمی است؛ چون دموکراسی افغانستان از آغاز در سردرگمی بوده است. در عوض بهتر است بگوییم بعد از بیست سال «فرآیند دموکراسی‌سازی بین‌المللی»، نخبگان سیاسی غیرلیبرال باعث شکست دموکراسی در افغانستان شدند. افغانستان مانند بنگلادش، نپال و پاکستان همیشه بین استبداد و دموکراسی در نوسان بوده است. تولد دوبارهٔ شورش تندروهای مذهبی که مانع قوام نهادهای دولتی و دموکراتیک می‌شوند، بیشتر محصول فساد در فرآیند دموکراسی‌سازی است تا واکنشی در برابر دموکراسی. در حالی که به گفتهٔ پتیت، دولت برای اطمینان از عدم سلطهٔ یک گروه بر دیگران ایجاد شده

---

۶۸. انتخابات سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ نسبت به انتخابات پیش از آن نسبتاً انتخابات بهتری بودند (نگاه کنید به مقالات مالی و مالی ۲۰۱۶).

است؛ در افغانستان دولت با دخالت خودسرانه و اعمال قدرت، به عامل سلطه تبدیل شده است. این امر نشانه‌ای از بحران ساختاری و کارکردی جمهوری در افغانستان است. برای ایجاد جمهوری لازم است که به دموکراسی مناظره‌ی به عوض دموکراسی رضایت محور تاکید شود.

### ۳. فضیلت مدنی

همان طور که بحث شد، نظریهٔ جمهوری خواه پیشنهاد می‌کند که مشارکت فعال تنها در صورتی امکان‌پذیر است که شهروندان دارای فضایل مدنی باشند. تنها در این صورت است که آن‌ها از افرادی خودمحور به شهروندانی تبدیل شوند که در امور جمعی با تعهد به منافع عمومی مشارکت کنند. صاحبان نظریهٔ جمهوری معتقدند که افراد ذاتاً با ویژگی‌های یک شهروند خوب و فعال متولد نمی‌شوند، بل این خصوصیات از طریق نهادهای اجتماعی پرورش می‌یابد. اما در افغانستان، فضیلت مدنی توسط نهادهای اجتماعی پرورش نیافته است. متأسفانه آنچه افغانستان پس از ۱۳۸۰ داشته، جمهوری‌خواهی مدنی نه، بل یک دموکراسی کم‌مایهٔ مبتنی بر انتخابات بوده که به‌جز انفعال و بی‌حسی، چیزی در شهروندان ایجاد نکرده است.

با توجه به آنچه گفته شد، پرسیدن این سؤال بسیار مهم است که آیا امکان تجدید جمهوری ما وجود دارد؟ اگر بله، این تجدید چگونه باید انجام شود؟ منتقدین به وضع موجود معتقدند که فقط با تنظیم مقررات دیوانی و اعمال قانون می‌توان مشکل را حل کرد. با این حال، همان طور که در بخش قبلی بحث شد، بازدارندگی قانون اساسی و حاکمیت قانون، توسط رییس‌جمهوری قدرت‌مند نادیده گرفته شده است. میرهن است که فقط با تنظیم مقررات دیوانی نمی‌توان مشکل را حل کرد. ویرولی در گفتگو با بابیو در زمینهٔ بحرانی عمیق در ایتالیا عین سؤال را مطرح کرد: «آیا جمهوری می‌تواند تجدید شود؟» ویرولی گفت: «بسیاری فکر می‌کنند بهترین درمان برای خرابی جمهوری... اصلاحات نهادی است» (Norberto and Viroli, 2003: 90). وی در ادامه گفت که مجمع قانون اساسی راهکاری برای اصلاحات نهادی است، ولی این کار باید در شرایط خاص مانند انقلاب، تغییر یا فروپاشی رژیم و یا جنگ انجام شود. بدیهی است که افغانستان با چنین وضعیتی روبه‌روست. اما بابیو می‌گوید از الزامات موفق‌شدن اصلاحات اساسی در نهادها، موجودیت «شخصیت‌های بزرگ» در مجمع قانون اساسی است. مثلاً اعضای مجمع قانون اساسی ایتالیا که ۱۳۲۵ تجربهٔ مشترک مقاومت در برابر فاشیسم را داشتند، بنیان نهاد سیاسی را گذاشتند

تا از تکرار فاشیسم جلوگیری کنند.

در افغانستان، اساساً ما باید درباره آرمان‌های مشترکی که می‌تواند مجمع قانون اساسی را متحد کند، فکر کنیم. در حالی که اکثریت مردم خود را با جمهوری هم‌سو می‌دانند، نخبگان سیاسی‌ای وجود دارند که با طالبان و امارت اسلامی همبستگی نشان می‌دهند. این همبستگی یا ناشی از قوم‌گرایی است یا افراط‌گرایی مذهبی. به گونه مثال، در صدمین سالگرد استقلال افغانستان در سال ۱۳۹۹، عکس ملامعمر، رهبر طالبان، همراه با دیگر حاکمان کشور به نمایش درآمد (تصویر شماره ۱). به همین ترتیب، عکس دیگری از ملامعمر به همراه رئیس‌جمهور کرزی و رئیس‌جمهور غنی در کاخ پغمان به دیوار آویزان شد (تصویر شماره ۲). این چنین رسمیت‌بخشیدن نمادینی به طالبان، توسط نخبگان سیاسی فعلی که ادعا دفاغ از نظام جمهوری و ارزش‌های آن در برابر امارت طالبان، اعطا می‌شود. این امر نبود فضیلت مدنی را نشان می‌دهد. این طبقه سیاسی بی‌کیفیت و بی‌بهره از فضیلت مدنی، از مشکلات اساسی نظام سیاسی افغانستان است.

با وجود فرقه‌گرایی (دارو-دسته بازی)، قوم‌گرایی و هم‌دلی با بنیادگرایی مذهبی موجود، چگونه می‌توان از وجود جبهه متحد برای جمهوری اطمینان داشت؟ اگر مشکل، ناشی از نبود یک طبقه سیاسی روشن است، چگونه می‌توان چنین طبقه‌ای را ایجاد کرد؟ آیا اصلاً ممکن است؟ یافتن و توان‌مندساختن آن‌ها در نظام سیاسی - اقتصادی استخراجی و انحصاری که توسط خارجی‌ها اعمال و نگهداری می‌شود، کاری چالش‌برانگیز است. ویرولی به زیبایی این را در یک جمله بیان می‌کند: «تصور تولد مجدد جمهوری از لحاظ مدنی بدون ایجاد نخبگان سیاسی جدید دشوار است» (۹۵: ۲۰۰۳). بابیو نیز در این رابطه می‌گوید: «جمهوری، شکل آرمانی دولت است که بر اساس فضیلت و میهن‌پرستی شهروندان آن بنا شده است... جمهوری، کشوری آرمانی است که هیچ جا وجود ندارد (۹: ۲۰۰۳). از این رو، می‌توان گفت که جمهوری آرمانی مبتنی بر فضیلت مدنی شهروندان است که در افغانستان وجود ندارد؛ چون نخبگان سیاسی آن بی‌فضیلت و فاسد هستند.

## جمهوری شریز



تصویر ۱: عکس ملا عمر، رهبر طالبان، در صدمین سالگرد استرداد افغانستان در قصر دارالامان



تصویر ۲: عکس ملا عمر در کنار رییس جمهور کرزی و رییس جمهور غنی در قصر پغمان

اگر اکثریت سیاستمداران در یک جمهوری فاسد باشند یا از مقام خود سوءاستفاده کنند، آن جمهوری می‌میرد. اگر اکثریت شهروندان یک جمهوری در خدمت منافع عمومی نباشند یا وظایف مدنی خود را انجام ندهند، آن جمهوری می‌میرد. اگر زنی مانند فرخنده در خیابان‌های عمومی کشته شود و اکثریت جامعه مذهبی این قتل را توجیه کنند، آن جمهوری می‌میرد. در افغانستان مانند بسیاری از اصطلاحات دیگر، جمهوری نیز مفهوم خود را از دست داده است. از آن جا که افراد کمتری ویژگی‌های فضیلت مدنی را نشان می‌دهند، دولت در افغانستان نیز ویژگی‌های جمهوری را ندارد. این امر خود یک بحران هنجاری برای جمهوری سوم در افغانستان است.

#### ۴. شهروندی فعال

جمهوری فقط انتخابات نیست. مشارکت سیاسی و تعامل مدنی<sup>۶۹</sup> در فاصله میان دو انتخابات به اندازه انتخابات مهم است. همان طور که ماکیاولی معتقد بود، از یک سو دولت جمهوری بدون شهروندی خوب غیرممکن است؛ از سوی دیگر، جمهوری نیز برای شهروندی ضروری است. با این حال، همان طور که در قرن نوزدهم فردگرایی لیبرال و شهروندی لیبرال جای جمهوری‌گرایی مدنی را گرفت، این کار، دموکراسی کم‌مایه را ایجاد کرد که محدود به مشارکت در انتخابات بود و فرد را به طور فزاینده‌ای به مشتری منفعل<sup>۷۰</sup> دولت تبدیل کرد. برای رفع این سوءعملکرد، در اواخر قرن بیستم جمهوری‌خواهان پیشنهاد توان‌مندسازی شهروندان از طریق مشارکت فعال را دادند. شهروندی مدنی خود را در جامعه مدنی و سیاسی تبارز می‌دهد. جمهوری‌گرایی معاصر بین جامعه مدنی و جامعه سیاسی فرق می‌گذارد.

جامعه مدنی یک عرصه فراسیاسی است که افراد در آن دغدغه‌های کاملاً خصوصی خود را بیان می‌کنند. از طرف دیگر، جامعه سیاسی وقتی ایجاد می‌شود که افراد نه فقط با نگرانی‌های شخصی، بل با مطالبه موضوعات بااهمیت جمعی با دولت ارتباط برقرار کرده، روی دولت اثرگذار باشند (Roy, 2008: 144).

مشارکت سیاسی صرفاً در حد وجود جامعه سیاسی کافی نیست، بل این مشارکت باید به

---

69. Civic engagement

70. Passive client

جامعه مدنی و امور جمعی نیز گسترش یابد. مردم افغانستان، در پی گیری و بحث امور جمعی، دنبال کردن اخبار، خواندن خاطرات سیاسی، فعالیت در رسانه های اجتماعی و گفت و گو در مورد سیاست در حال نوشیدن چای در اجتماعات غیر رسمی حساسیت محتاطانه ای دارند. ممکن است این مباحث شامل آوردن مثال های مشابه از تاریخ باشد. در گفتگوها، میزگردها و کنفرانس ها فقط افراد خبره و متخصص حضور ندارند، بل مردم آگاه نیز حضور دارند. ممکن است کسی این را شهروندی متعهد سیاسی بنامد. با این وجود، شهروندی مسوول فقط به بحث محدود نمی شود، بل مشمول مشارکت در نهادهای جامعه مدنی و سیاسی نیز می شود.

با چهارمین و آخرین موج دموکراسی سازی افغانستان در بعد از ۱۳۸۰، فضای مشارکت سیاسی گسترش یافت که مشمول گسترش مشارکت مدنی نیز بود. با این حال، با درشت شدن تفاوت بین «جمهوری» و «امارت» هنگام مذاکره ایالات متحده با طالبان، نیروی واقعی برای مشارکت فعال سیاسی ایجاد شد. به گفته شانتال موفه،<sup>۷۱</sup> در شهروندی رادیکال دموکراتیک، مردم خود را به عنوان نماینده جمهوری می شناسند (Mouffe, 1992: 235).

یکی از نمونه های موفق تعامل مدنی در سال های اخیر، تعامل مدنی جوانان بوده است. با توجه به این که حدود سه چهارم جمعیت افغانستان زیر ۲۴ سال هستند، مشارکت مدنی جوانان بیشترین اهمیت را بر کیفیت جمهوری در افغانستان دارد. مشارکت مدنی جوانان در قالب های صلح طلبی، دادخواهی، فعالیت های آموزشی، صلح سازی مبتنی بر هنر، جنبش های اعتراضی، داوطلبانه و موارد دیگر ظاهر می شود (UNOY Peacebuilders، 2018). نمونه های بارز این نوع فعالیت ها: کارزار خط سرخ من، کارزار روایت زنانه و راهپیمایی صلح هلمند است با وجودی که هیچ یک از این ها نهادمند نشده اند.

انواع مختلف مشارکت مدنی متأثر از شکل دولت، تاریخ و رژیم حکومت داری است. در کشور جنگ زده ای مثل افغانستان، فعالیت مدنی و مشارکت پیچیده است؛ زیرا دینامیک فعالیت های مدنی با وجود و دخالت چندین بازیگر محلی و جهانی مانند نهادهای تمویل کننده از قبیل بانک جهانی و شبکه های جنایی فراملی، دولت فاسد و ناکارآمد، جنگ سالاران، نیروهای خارجی و نهادهای محلی سنتی شکل می گیرد. از آن جا که نهاد دولت در افغانستان محدود است، فعالیت

جامعه مدنی فقط بلندکردن صدای مردم و پاسخ‌گو نگه‌داشتن نهادهای رسمی نیست؛ بل انجام بعضی امور حکومت‌داری نیز است. اورزلا نعمت و کارن ورنر، هشت نوع فعالیت جامعه مدنی شامل سازمان‌های غیردولتی، نهادهای مذهبی، انجمن‌ها، اتحادیه‌های کارگری و مؤسسات خیریه، شوراهای سنتی مانند شورا و جرگه، رسانه‌ها، نهادهای علمی و سازمان‌های اجتماعی مانند شوراهای انکشافی قریه‌ها را در افغانستان شناسایی کرده‌اند (Nemat and Werner, 2016). نهادهای غیردولتی نقش مهمی در اجرای پروژه‌های انکشافی مانند برنامه همبستگی ملی ایفا کرده‌اند. آن‌ها همچنین در تهیه پیش‌نویس و حمایت از قوانین دموکراتیک لازم مانند قانون منع خشونت علیه زنان و قانون دسترسی به اطلاعات مؤثر بوده‌اند. جدا از نهادهای غیردولتی، سازمان‌های اجتماعی نهادهایی هستند که رضاکاری و فعالیت‌های داوطلبانه را ترویج می‌کنند. در حالی که هیچ کنترلی از سوی دولت بر رسانه‌های متداول و رسانه‌های اجتماعی وجود ندارد، بسیاری از رسانه‌ها از دولت پول می‌گیرند و حکومت، وفاداری بعضی از رسانه‌ها را با پرداخت پول دولتی خریده است.

شکل تعامل مدنی ممکن است از محیط شهری به روستایی متفاوت باشد. در مناطق روستایی عمدتاً شوراهای سنتی و مذهبی<sup>۷۲</sup> الگوی مروج تعامل مدنی بوده است. برخلاف نهادهای غیردولتی و انجمن‌ها، شوراهای سنتی روستایی توسط دولت به رسمیت شناخته نشده و به طور غیررسمی فعالیت می‌کنند. با توجه به حضور ضعیف دولت در سطح محلی، شوراها و جرگه‌ها به عنوان نهادهای تصمیم‌گیری، سازوکار حل اختلاف و زمینه‌ساز مشارکت عمومی در امور جمعی عمل می‌کنند. این نظام‌ها شبه خودگردانی و شهروندی فعال در زندگی جمعی به نظر می‌رسند. آن‌چنان که دخالت همه شهروندان مستقیماً در امور عمومی در دموکراسی مستقیم امری مطلوب است. نهادهای سنتی مذهبی در انواع امور جمعی مانند تشویق آموزش عمومی، حمایت از برنامه‌های واکسیناسیون و ترغیب مشارکت سیاسی در فرایندهای سیاسی مانند انتخابات، فعال و سازنده هستند. رسوم محلی مانند «حشر» نوعی مشارکت در امور جمعی را نشان می‌دهد. حشر، انجام کار جمعی است که انجام آن ممکن است شامل کمک بلاعوض و داوطلبانه در کار یا پول باشد. نقض این رسوم، پیامدهای اخلاقی و اجتماعی برای فرد مثل شرم به همراه خواهد داشت

---

۷۲. برخلاف نهادهای سیاسی - اجتماعی مدرن، نهادهای سنتی و مذهبی، رادیکال و ایدئولوژیک نیستند.



(Murtazashvili, 2016: 115).

در حالی که فعالیت‌های مدنی فوق‌الذکر در سطح محلی صورت می‌گیرد، شبکه‌ای برای ادغام آن‌ها در یک روند جامع ملی وجود ندارد. به عبارت دیگر، فعالیت مدنی محلی به یک کنش سیاسی فراگیر ملی تبدیل نشده است. سه عامل، رشد شکل‌های بومی تعامل مدنی و ادغام آن با فرایندهای ملی را ضعیف کرده‌اند. دو عامل اول، پروژه‌های نهادهای تمویل‌کننده بین‌المللی و جنگ است. سال‌های متوالی جنگ، نیروهای اجتماعی جدیدی به ارمغان آورده و سلسله‌مراتب موجود مانند جنگ‌سالاران و ملک‌های وابسته به قیمومیت را تقویت کرده است. شوراهای انکشافی قریه‌ها که توسط نهادهای کمک‌کننده ایجاد و تمویل می‌شوند، شوراهای سنتی جامعه را ضعیف کرده‌اند. بیشتر شوراهای انکشافی قریه‌ها که در اوایل تأسیس شده بودند، به دلیل این که دیگر آن محلات زیر اداره دولت نیست یا بودجه آن‌ها متوقف شده است، دیگر فعال نیستند. این نهادها از نظر مردم نهادهای زودگذر هستند و می‌توانند حکومت محلی را بی‌ثبات کنند. در برخی موارد، جریان پول از طریق شوراهای انکشافی قریه‌ها به جنگ‌سالاران محلی قدرت بخشید. ساختار این شوراهای فاقد سازوکار پاسخ‌گویی در برابر جامعه محلی است. (Murtazashvili, 2016)

سومین عاملی که شهروندی مدنی و مشارکت فعال سیاسی را ضعیف کرده، خود دولت است. همان طور که مرتزشویلی (۲۰۲۱) در مقاله خود «دموکراسی بدون پاسخ‌گویی» نتیجه می‌گیرد که مسوول شکست دموکراسی در افغانستان، «شهروندان، جامعه مدنی شکوفا یا رسانه‌های پرجنب‌وجوش آن نه» بل مواد قانون اساسی است. قانون اساسی فعلی فضا را برای «مشارکت سنتی در نظام دموکراتیک در سطح محلی» فراهم نمی‌کند. اگر دامنه مشارکت سیاسی در سیستم حداقلی باشد، انگیزه مشارکت مدنی نیز کاهش می‌یابد.

مقیاس و دامنه مشارکت مدنی مردم نیز زیر تأثیر ناامنی، ترس و ارباب از جانب دولت و طالبان قرار دارد. تقریباً تمام جنبش‌های اجتماعی در حملات خشونت‌آمیز هدف قرار گرفتند یا توسط دولت سرکوب شدند. فعالان اجتماعی مجبور به ترک کشور و یا ترک فعالیت شدند. داده‌های نظرسنجی اخیر نشان می‌دهد که اکثر مردم از شرکت در انتخابات یا تظاهرات مسالمت‌آمیز می‌ترسند. در سال ۱۳۹۸، حدود ۶۳ درصد مردم هنگام شرکت در انتخابات ترس زیادی را ابراز داشتند. میزان ترس مردم از شرکت در انتخابات در ۱۳۹۸ نسبت به ۱۳۸۵، ۲۲ درصد افزایش یافته است. به همین ترتیب، ۷۵ درصد مردم هنگام شرکت در تظاهرات ابراز ترس کردند. با این

وجود، ۵۴ درصد مردم ابراز کردند که می‌توانند بر روند تصمیم‌گیری محلی تأثیر بگذارند (The Asia Foundation, 2019: 156-159).

سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ مرحله اصلی جنبش‌های اعتراضی به عنوان نوعی مشارکت مدنی بود. سه جنبش بزرگ اعتراضی شامل «جنبش تبسم» در ۱۳۹۴، «جنبش روشنایی» در ۱۳۹۵ و «جنبش رستاخیز تغییر» در ۱۳۹۶ بود. در حالی که این اعتراضات ناشی از عدم موفقیت در حکومت‌داری بود، نحوه سرکوب این جنبش‌ها به دست دولت نیز نشان‌دهنده عدم موفقیت غنی در پذیرش قانون اساسی و دموکراسی بود. دولت نه تنها معترضین جنبش روشنایی را با بستن جاده‌ها با کانتینر سرکوب کرد، بل به روش وحشیانه و خشن بر معترضین جنبش رستاخیز تغییر تیراندازی کرد و باعث کشته شدن معترضین شد. غنی اظهار داشت که آزادی باید محدودیت داشته باشد. بعداً شورای امنیت ملی و کمیته قوانین کابینه، قانون تجمعات، تظاهرات و اعتصابات را اصلاح کردند که شامل محدودیت‌های بیشتر در آزادی اجتماعات و حق مشارکت بود (Bose, Bizhan and Ibrahimi 2019). بنابراین دولت سعی کرده است که اعتراض و حق مخالفت خفه شود. این استفاده خودسرانه از قدرت است که اساس جمهوری را نقض می‌کند.

جامعه بین‌المللی نه تنها جنبش‌های اجتماعی را حمایت نکرد، بل از ایجاد و تقویت آن‌ها نیز جلوگیری کرد. برعکس، نخبه‌های سیاسی که متهم به سرکوب این جنبش‌ها بودند، دوستان و شرکای خوبی جامعه بین‌المللی اند.

نهادهای سیاسی ناکارآمد نیز اجازه مشارکت فعال را نمی‌دهند. نخبگان سیاسی در حالی که ادعای مالکیت جمهوری را دارند، فضای شهروندی مدنی را کوچک کرده و آن را تحت فشار قرار داده‌اند. این امر باعث شده که مشارکت مدنی در سطح محلی با سطح ملی ادغام نشود.

بالاخره، از مباحث بالا می‌توان نتیجه گرفت که عدم موفقیت در اجرای بازدارندگی قانون اساسی، دموکراسی مناظره‌ای و شهروندی مدنی باعث بحران ساختاری، کارکردی و هنجاری جمهوری شده است. این امر، جمهوری مدنی را از بین برده و آن را به جمهوری شریر تبدیل کرده است.

## عوامل پیدایش جمهوری شریر

در جامعه درگیر جنگ، محرک‌های متعددی برای فروپاشی سیاسی وجود دارد. تا آن جا که به یک جمهوری مربوط می‌شود، به قول مائو تسی تو و پیرولی، سه تهدید اصلی در برابر یک جمهوری دموکراتیک: فرقه‌گرایی (دارو-دسته بازی)، رهبران عوام‌فریب و پول است. و پیرولی دارو-دسته بازی را نظامی تعریف می‌کند که «گروه‌هایی از مردان وفادار به رهبر واحد، فرقه‌هایی را ساخته‌اند که هدف اصلی او کسب مزیت و امتیاز است» (۲۰۰۳: ۶۶). در ایتالیا، نوربرتو بابیو و مائو تسی تو و پیرولی از احزاب شخصی به عنوان نوعی دارو-دسته بازی یاد می‌کنند. حزب شخصی حزبی است که با یک رهبر شروع می‌شود و با پایان آن رهبر، پایان می‌یابد. بدیهی است که احزاب در افغانستان نیز احزاب شخصی هستند. تقریباً همه احزاب برای رهبران و به خاطر رهبران خود به وجود آمده‌اند. این نه تنها ویژگی احزاب مدرن بل ویژگی احزاب سنتی تأسیس شده در دهه ۱۳۴۰ نیز است. جمعیت اسلامی، وحدت اسلامی، حزب اسلامی و حزب جنبش، همه فرقه‌گرا و احزاب شخصی بودند. اکثر آن‌ها پس از مرگ رهبران‌شان به چند دسته تقسیم شدند. به گونه مثال، حزب وحدت اسلامی حتی در آغاز به شاخه مزاری و شاخه اکبری تقسیم شد. بعداً پس از کشته شدن مزاری، به چهار شاخه محمدکریم خلیلی، محمد محقق، قربان‌علی عرفانی و سیدعلی کاظمی تقسیم شد. همچنین جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی به عنوان حزب شخصی، بعد از مرگش به پسرش صلاح‌الدین ربانی رسید. بعداً به شاخه ربانی، شاخه عطا محمد نور و یونس قانونی تقسیم شد.

اما مهم است بدانیم که فرقه‌گرایی فقط مختص احزاب سیاسی در افغانستان نیست. بیشتر نخبگان سیاسی از نهادهای دولتی برای منافع شخصی و حزبی خود استفاده و جلسات حزبی و شخصی‌شان را در دفاتر رسمی دولتی برگزار می‌کنند. استراتژی غالب این نخبگان، تسخیر دولت به دست فرقه حزب‌شان است. رییس‌جمهوری غنی و بسیاری دیگر از رهبران سیاسی، نهادهای دولتی را با فرقه‌گرایی عجین کرده‌اند. وی از دستگاه دولتی برای ایجاد یک نظام قیم - موکل یا

وابسته‌سالار<sup>۷۳</sup> استفاده کرد. معدودی از وفاداران وی نهادهای دولتی را اشغال کرده‌اند و مدام از یک نهاد به نهاد دیگر می‌روند.

دومین تهدید برای جمهوری، رهبران عوام‌فریب است. جمهوری در افغانستان نه تنها توسط بنیادگرایانی مانند طالبان بل توسط گروهی از قوم‌گرایان و عوام‌فریبان نیز در محاصره است. آن‌ها با بقایای نظام‌های سیاسی قدیمی مانند دوره‌های شاهی، دولت کمونیست یا دوران جهاد هستند که در برخی موارد خود را ادامه‌ی دوره‌های مربوطه می‌دانند؛ یا نخبگان نوظهوری هستند که سابقه‌ی سیاسی ندارند. این حلقه‌ها در بعضی مواقع متحد می‌شوند و در برخی موارد در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند.

هم‌زمان با پیشرفت گفتگوها با طالبان، نخبگان سیاسی فعلی اصطلاح «جمهوری» را برای توجیه حضور خود در قدرت به کار برده‌اند؛ اما در عمل، رییس‌جمهوری و حلقه‌ی اطراف وی به طور نظام‌مند معیارها و اصول جمهوری را نقض می‌کنند. از جمله این تخلفات استفاده‌ی خودسرانه و سوءاستفاده از قدرت است. مفهوم جمهوری به یک اصطلاح شیک برای دفاع و حفظ منافع نخبگان فعلی تبدیل شده است. به علاوه، آن‌ها سعی کرده‌اند روایت جمهوری را به نفع خودشان به کار گیرند. آن‌ها خود را مدافع جمهوری می‌دانند، اما همین گروه در انتخابات نیز تقلب می‌کنند. در حالی که راست‌گرایان، جمهوری را به عنوان نظام سیاسی مبتنی بر انتخابات می‌دانند، نظریه‌ی سیاسی جمهوری، نظام جمهوری را رهایی از انواع سلطه، جلوگیری از استفاده‌ی خودسرانه از قدرت و مشارکت فعال سیاسی می‌داند.

سومین تهدید برای جمهوری پول است. ویرولی می‌گوید:

من در مورد ماهیت رژیم مدیچی<sup>۷۴</sup> در فلورانس قرن پانزدهم فکر می‌کنم. برای مدت‌های طولانی، خانواده‌ی مدیچی ظاهر نهادهای جمهوری را تغییر ندادند. آن‌ها با استفاده از ثروت خود دوستان خود را در مقام‌ها می‌گماشتند و با این لطف می‌توانستند از حمایت شبکه‌ی گسترده‌ای از دوستان در موقعیت‌های قدرت در جمهوری مطمئن باشند (Norberto and Viroli, 2003: 78)

افغانستانی که اشرف‌غنی ساخته است، شبیه فلورانس خانواده‌ی مدیچی است. تفاوتش در این است که غنی توانست با استفاده از دم و دستگاه دولتی، بسیاری از بازرگانان را به پرداخت

---

۷۳. Patron-client

۷۴. Medici

## علل جمهوری شریر

هزینه‌های گروه انتخاباتی خود مجبور کند. حلقه اطراف او مقام‌های دولتی را در مقابل پول نیز توزیع کردند. در رسوایی انتخاباتی اخیر، نجیب‌الله آزاد، عضو ستاد مبارزات انتخاباتی غنی در تلویزیون کابل نیوز فاش ساخت چه مقدار پول برای خرید وفاداری در مبارزات انتخاباتی غنی هزینه شده است (کابل نیوز، ۲۰۲۰). در نتیجه، این دولت حامی پرور، حلقه‌های پیرامون نظام (حلقه‌های دیگر به جز حلقه خودش) را از قدرت دور کرد.

نخبگان سیاسی عوام‌فریب، حامی پرور و مفسد، و قوم‌گرایی که ذکرشان رفت، توانایی تصور *ایده افغانستان* را ندارند. نه تنها چشم‌اندازهای نظام جمهوری که حتی چشم‌انداز یک افغانستان باثبات و یک پارچه به این بستگی دارد که نخبگان سیاسی به ارزش‌های جمهوری متعهد بوده و بالاتر از منافع شخصی محدود خود بایستند. *بحران هنجاری* جمهوری در صورتی حل می‌شود که نخبگان سیاسی، فضیلت مدنی را رشد داده و تصامیم‌شان مبتنی بر اراده عمومی و منافع عمومی باشد.



## نتیجه‌گیری

این رساله با هدف فراتر رفتن از شعارهای آرامان‌گرایانه، بیش از حد ساده و عاطفی «جمهوری» برای کشف و درک تفاوت‌های ظریف وضعیت و بحران نظام جمهوری در افغانستان نگاشته شد. امیدوارم رساله موجب احیای مباحث دقیق در این باره شود.

این مطالعه نشان می‌دهد که نظام جمهوری افغانستان در چهار بُعد *اندیشه‌ای*، *ساختاری*، *هنجاری* و *کارکردی* با چالش مواجه است. در بُعد ساختاری، جمهوری با ضعف بازدارندگی قانون اساسی برای جلوگیری از استفاده خودسرانه از قدرت کمرنگ شده است. مهم‌ترین بازدارندگی قانون اساسی به شمول تفکیک قوا و نظارت و توازن، ضد-اکثریت‌گرایی و حاکمیت قانون وجود ندارند. استفاده گسترده و خودسرانه از قدرت، نشانه واضحی از شکست اجرای بازدارندگی قانون اساسی است.

در بُعد کارکردی، فساد، وابسته‌پروری، جناح‌بندی و غیبت شهروندان فعال، جمهوری را ضعیف کرده اند. مبانی *هنجاری* جمهوری نیز با ایده‌های غیرلیبرال، فقدان فضیلت مدنی، افراط‌گرایی و قوم‌گرایی کمرنگ شده است. جمهوری با تهدید افراط‌گرایان دینی روبه‌روست که می‌خواهند آن را براندازند تا امارات را جایگزین آن کنند. از سوی دیگر، تهدیدی پنهان و به همان اندازه مهم، نخبگان سیاسی حاکم فاسد و جناح‌گرا هستند که جمهوری را کمرنگ کرده اند.

مهم‌ترین بحران جمهوری، *بحران اندیشه‌ای* است. ایده جمهوری و جمهوری اسلامی در افغانستان از دید نظری پرداخته نشده است. در حالی که جمهوری به عنوان یک رواج جهانی کاپی شده است، وجود و پذیرفته‌شدن آن توجیه و مفهوم نشده است. بحران اندیشه‌ای جمهوری، نین‌انداز بحران بزرگ‌تری در تمدن اسلامی است. نظام جمهوری که توسط معتزله نوین مانند جمال‌الدین افغانی و محمد اقبال لاهوری توجیه شده بود، از جانب تندروانی مانند القاعده و دولت اسلامی عراق و شام (داعش) و طالبان به چالش کشیده می‌شود.

## نتیجه‌گیری

این رساله تلاش کرد تا این خلاء را با مفهوم‌پردازی (مفهوم‌بندی) جمهوری و جمهوری اسلامی پر کند. آن چنان که گفته شد جمهوری اسلامی در افغانستان بازتاب دیدگاه معتزله نوین در مورد دولت است. جمهوری نظامی است که اصل اجماع دینی در پارلمان به وقوع می‌پیوندد. از طرف دیگر، طالبان بازتاب آن چه که سید جمال خرافات و جهل و استبداد نامید هستند. بنا بر این ادعای طالبان مبنی بر این که این نظام اسلامی نبوده، درست نیست.

بحران‌های یاد شده، ایجاد و تقویت جمهوری مدنی و صالح را به چالش مواجه ساخته و در عوض جمهوری شریری را به میان آورده است. قانون اساسی دولت افغانستان را جمهوری می‌نامد، مگر در حقیقت این یک جمهوری شاهانه‌ی است که شاه هر پنج سال عوض می‌شود. نظام موجود دید قانونی، ساختاری، هنجاری و کارکردی یک جمهوری نیست. البته که یک بخش از این مسوولیت به جامعه بین المللی که ادعای به میان آوردن جمهوری دموکراتیک را دارد، نیز برمی‌گردد. برای اصلاح جمهوری شریر و بی‌مسمی، جمهوری باید بر اساس بازدارندگی قانون اساسی، دموکراسی مناظره‌ای، فضیلت شهروندی و شهروندی فعال، چندفرهنگی و متمایز بنا شود. متأسفانه در حالی که مذاکرات دوحه در حال پیشرفت است، هیچ بحث عمیقی در مورد این که جمهوری در سطح اجتماعی و سیاسی چیست، انجام نشده است. صدای جامعه مدنی که بر اهمیت دولت جمهوری تأکید دارد، بی‌هیچ پشتوانه‌ای رها شده است. حمایت جامعه جهانی برای حفظ دولت جمهوری رو به افول است. آمریکا به طور ضمنی توافق کرده است که عبارت دولت اسلامی را در برابر جمهوری تحمیل کند. قابل یادآوری است که جمهوری فقط یک اصطلاح نیست، بل دال مرکزی گفتمان و نظام‌های آزادی‌بخش و دموکراتیک است که به تمام دال‌های دیگر مانند فضیلت شهروندی، بازدارندگی قانون اساسی و ضد-اکثریت‌گرایی، دموکراسی و شهروندی فعال و چندفرهنگی را معنا می‌بخشد و آن‌ها را نظامند می‌کند. با سازش بر سر جمهوری، معنای دال‌های یادشده از سوی گفتمان‌های رقیب مانند دولت اسلامی و امارت اسلامی به چالش کشیده شده و بازتعریف خواهند شد. ناگفته پیداست دولت اسلامی در هر شکل آن - امارات یا خلافت یا ولایت یا هر شکلی دیگر - با مشخصه‌های جمهوری سازگار نیستند.



## منابع

### الف) منابع فارسی

احکام. ۱۳۹۹. احکام. موجود در: <https://ocs.gov.af/dr/orders>  
اخگر، قسیم. ۱۳۸۶. آسیب‌شناسی جنبش روشنفکری در افغانستان. موجود در:  
[http://www.afghanasamai.com/afghanasamai8/deskution/Qasim%20Akhgar%20](http://www.afghanasamai.com/afghanasamai8/deskution/Qasim%20Akhgar%208-1.htm)

#### [8-1.htm](http://www.afghanasamai.com/afghanasamai8/deskution/Qasim%20Akhgar%208-1.htm)

جمهوری اسلامی افغانستان. ۱۳۸۵. استراتژی انکشاف ملی افغانستان: استراتژی موقت برای امنیت، حکومت‌داری، رشد اقتصادی و فقرزدایی.

حبیبی، عبدالحی. ۱۳۶۳. جنبش مشروطیت در افغانستان. کابل: مطبوعه عمومی.  
دارالانشای کمیسیون تدقیق قانون اساسی. ۱۳۸۲. گزارش تحلیلی نظرات مردم و پیشنهادات پیرامون طرح قانون اساسی نوین. کابل، دولت انتقالی اسلامی افغانستان.  
ژوندون. ۱۳۵۲ الف. سپیده‌دم امیدها: کودتای سفید ۲۶ سرطان برگ تازه‌ای بر تاریخ کشور گشود. شماره ۱۸ و ۱۹: ۴-۱۰.

ژوندون. ۱۳۵۲ ب. نخستین فرمان‌های جمهوری. شماره ۲۰: ۴-۵.  
عبدالرحمن. ۱۹۰۰. تاج‌التواریخ، تصحیح سلطان محمدخان، جلد دوم. لندن: جان موری  
غبار، غلام‌محمد. ۱۳۷۸. افغانستان در مسیر تاریخ. کابل: میوند.

فرآمین و احکام. ۱۳۹۹. دفتر رییس‌جمهوری. موجود در:  
<https://president.gov.af/da/decrees?paged=1>

فرآمین. ۱۳۹۹. ریاست دفتر رییس‌جمهوری. موجود در:  
<https://ocs.gov.af/dr/decrees?page=1>

فرمان. ۱۳۹۳. فرمان ریاست‌جمهوری در مورد ادغام ریاست دفتر با اداره امور. موجود در:  
<https://president.gov.af/da/?p=2507>

فرمان. ۱۳۹۶. فرمان ریاست‌جمهوری در مورد تقسیم اداره امور به دو واحد بودجوی جدا. موجود در:  
<https://president.gov.af/da/?p=19302>

فرهنگ، محمدصدیق. ۱۳۶۳. افغانستان در پنج قرن اخیر. تهران: محمدابراهیم شریعتی.  
کابل‌نیوز. ۱۳۹۹. د باور غورحنگ له مشر نجیب آزاد سره د کابل نیوز د اونی تحلیل. تاریخ نشر ۲

اسد. موجود در: <https://www.youtube.com/watch?v=ob59sXFM-qw>

- کدیور، محسن. ۱۳۸۷. حکومت ولایی. تهران: نشر نی.
- لاهیجی، عبدالکریم. ۱۳۹۷. جمهوری اسلامی؛ آیا جمهوریت و اسلامیت قابل جمع اند؟ بی‌بی‌سی فارسی. موجود در: <https://www.bbc.com/persian/blog-viewpoints-47015941>
- هروی، محمدآصف فکرت. ۱۳۵۲ الف. می بیداری. ژوندون ۱۸-۱۹: ۴۹.
- هروی، ناصر طهوری. ۱۳۵۲ ب. پیام جمهوری. ژوندون ۱۸-۱۹: ۴۹.

### ب) منابع انگلیسی

- Abou EL Fadl, Khaled. 2003. "Islam and the State: A Short History." In *Democracy and Islam in the New Constitution of Afghanistan*, Cheryl Benard and Nina Hachigian, eds. Pp. 13-17. Santa Monica: Rand.
- Amir, Ahmad N. et al. 2012. "Muhammad Abduh's Contributions to Modernity." *Asian Journal of Management Sciences and Education* 1(1): 63-75.
- Arendt, Hannah. 1972. *Crises of the Republic: Lying in Politics; Civil Disobedience; On Violence; Thoughts on Politics and Revolution*. New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Benard, Cheryl and Nina Hachigian. 2003. *Democracy and Islam in the New Constitution of Afghanistan*. Washington: Rand.
- Bhatty, Robin and David Hoffman. 2001. "Afghanistan Crisis of Impunity: The Role of Pakistan, Russia, and Iran in Fuelling the Civil War." *Human Rights Watch* 3(1): 1-58.
- Bhargava, Rajeev. 2012. *What is Political Theory and Why Do We Need it?* London: Oxford.
- Bobbio Norberto and Maurizio Viroli. 2003. *The Idea of the Republic*. Cambridge: Polity Press.
- Boege, Volker et al. 2008. "On Hybrid Political Orders and Emerging States: State Formation in the Context of 'Fragility'." Available at: [http://www.berghofhandbook.net/documents/publications/boege\\_etal\\_handbook.pdf](http://www.berghofhandbook.net/documents/publications/boege_etal_handbook.pdf)
- Bose, Sringjoy, Nematullah Bizhan, and Niamatullah Ibrahimi. 2019.

- Youth Protest Movements in Afghanistan: Seeking Voice and Agency. Peaceworks. No 145. USIP.
- Byrd, W. 2020. "Dismembering Afghanistan's Ministry of Finance." United States Institute of Peace. Available at: <https://www.usip.org/publications/2020/03/dismembering-afghanistans-ministry-finance>
- Carey, John M. 2008. "Presidential versus Parliamentary Government." In *Handbook of New Institutional Economics*, Claude Menard & Mary M. Shirley, eds., pp. 91–123. Berlin: Springer.
- Chandra, Priyanka. 2012. Contributions of Jamaluddin al-Afghani and Muhammad Abduh to the Debates on Nationalism, M. Phil. Thesis, New Delhi: JNU.
- Chatterjee, Partha. 2011. *Linages of Political Society*. New Delhi: Permanent Black.
- Coburn, Noah and Annah Larson. 2014. *Derailing Democracy in Afghanistan: Elections in an Unstable Political Landscape*. New York: Columbia University Press.
- Dupree, Louis. 1973. *Afghanistan*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Ferrier, J.P. 1858. *History of the Afghans*. London: J. Murray.
- Freedom House. 2020. Nations in Transit 2020: Dropping the Democratic Façade. Available at: [https://freedomhouse.org/sites/default/files/2020-04/05062020\\_FH\\_NIT2020\\_vfinal.pdf](https://freedomhouse.org/sites/default/files/2020-04/05062020_FH_NIT2020_vfinal.pdf)
- Global Witness. 2014. Civil Society Coalition Letter to Afghan President Hamid Karzai on Afghanistan's Draft Mining law. Available at: <https://www.globalwitness.org/en/archive/civil-society-coalition-letter-afghan-president-hamid-karzai-afghanistans-draft-mining-law/>
- Government of Pakistan. 1949. The Objective Resolution. Available at: <https://historypak.com/objectives-resolution-1949/#:~:text=The%20Objectives%20Resolution%20is%20one,the%20constitutional%20development%20in%20Pakistan>
- Gregorian, Vartan. 1969. *The Emergence of Modern Afghanistan*. Stanford: Stanford University Press.

- Halliday, Fred and Zahir Tanin 1998. “The Communist Regime in Afghanistan 1978–1992: Institutions and Conflicts.” *Europe-Asian Studies* 50(8): 1357–1380.
- Hamidi, F. & A. Jayakody. 2015. Separation of Powers in Afghanistan under the Afghan Constitution: A Case Study. *Afghanistan Research and Evaluation Unit*, pp. 1–44. Available at: <https://areu.org.af/publication/1507/>
- Huntington, Samuel P. 1991. “Democracy’s Third Wave.” *Journal of Democracy*. 2(3): 12–34.
- Iqbal, Mohammad. 1977. “Political Thought in Islam.” In *Speeches, Writings and Statements of Iqbal*, Latif Ahmed Sherwani (ed.). Pakistan: Iqbal Academy.
- Iqbal, Muhammad. 2012. *Reconstruction of Religious Thought in Islam*, Stanford: Stanford University Press.
- Kakar, Hasan. 1978. “The Fall of the Afghan Monarchy in 1973.” *International Journal of Middle Eastern Studies* 9: 195–214.
- Kant, Immanuel. 1795. *Perpetual Peace: A Philosophical Essay*, London: S. Sonnenschein.
- Kenny L.M. 1966. “Al-Afghānī on Types of Despotic Government.” *Journal of the American Oriental Society* 86(1)19–27.
- Khalilzad, Zalmay. 2016. *The Envoy: From Kabul To The White House, My Journey Through A Turbulent World*. New York: St. Martin Press.
- Kurzman, Charles. 2008. *Democracy Denied, 1905–1915: Intellectuals and the Fate of Democracy*. England: Harvard University Press.
- Lijphart, Arend, 1999. *Patterns of Democracy*. New York: Yale University Press.
- Machiavelli, Niccolò. 1996[1517]. *Discourses On Livy*. Chicago: University of Chicago Press.
- Maley, William and Michael Maley. 2016. “Appraising Electoral Fraud: Tensions and Complexities.” *Conflict, Security and Development*. 16 (6): 653-671.
- Maley, William. 2019. “Some Reflection on ‘The Idea of Afghanistan’.” *Afghanistan Research and Evaluation Unit (AREU)*. Available at:

<https://areu.org.af/100y-2/>

- Marjanovic, Maja. 2005. "Post-Conflict Democratization and Depoliticizing of Conflicting Identities: Constitutional Transformation in Bosnia and Herzegovina." Available at: [http://dl.tufts.edu/view\\_pdf.jsp?pid=tufts:UA015.012.DO.00095](http://dl.tufts.edu/view_pdf.jsp?pid=tufts:UA015.012.DO.00095).
- Mills, John Stuart. 1861. *On Representative Government*. London: Parker, Son, and Bourn.
- Mobasher, M. Bashir. 2019. "Examining ethnic accommodation and coalition-building under alternative forms of government in Afghanistan." *Journal of Afghan Legal Studies*, 2: 169-191.
- Montesquieu, Charles-Louis de Secondat. 1748. *The Spirit of the Laws*. London: Printed for J. Collingwood.
- Mouffe, Chantal. 1992. "Democratic Citizenship and the Political Community." In *Dimensions of Radical Democracy*, Chantal Mouffe, ed, pp 225- 239. London: Verso.
- Mukhopadhyay, Dipali. 2014. *Warlords, Strongmen Governors and the State in Afghanistan*. London: Cambridge.
- Murtazashvili, Jennifer. 2016. *Informal Order and the State in Afghanistan*. New York: Cambridge University Press.
- Murtazashvili, Jennifer. 2019. *Pathologies of Centralized Statebuilding*. Prism 8: No 2
- Murtazashvili, Jennifer. 2021. *Democracy without Accountability: The False promise of Afghanistan's Constitutional Order*. Kabul: AISS.
- Nemat, Orzala Ashraf and Karin Werner. 2016. *The Role of Civil Society in Promoting Good Governance in Afghanistan*, AREU.
- Pasarlay, Shamshad. 2016. "Making the 2004 Constitution of Afghanistan: A History and Analysis Through the Lens of Coordination and Deferral Theory." *University of Washington Electronic Theses and Dissertation*. Available at: [https://digital.lib.washington.edu/researchworks/bitstream/handle/1773/36735/Pasarlay\\_washington\\_0250E\\_16099.pdf?sequence=1&isAllowed=y](https://digital.lib.washington.edu/researchworks/bitstream/handle/1773/36735/Pasarlay_washington_0250E_16099.pdf?sequence=1&isAllowed=y)
- Patten, Alan. 2004. "The Republican Critique of Liberalism." In

- Contemporary Political Theory*, Colin Farrelly, ed, pp. 159-168. New Delhi: Sage.
- Pettit, Philip. 2002. *Republicanism: A Theory of Freedom and Government*. Oxford: Oxford University Press.
- Pettit, Philip. 2004. "Freedom as Antipower." In *Contemporary Political Theory*, Colin Farrelly, ed, pp. 151-158. New Delhi: Sage.
- Robinson, Neil. 2007. State-building and International Politics: The Emergence of a 'New' Problem and Agenda. In *Statebuilding: Theory and Practice*, Aidan Hehir and Neil Robinson, eds., pp. 1–29. London: Routledge.
- Roy, Anupama. 2008. "Citizenship." In *Political Theory: An Introduction*, Rajeev Bhargava and Ashok Acharya, eds. pp. 131-146. New Delhi: Pearson.
- Rubin, Barnett R. 1988. "Lineages of the State in Afghanistan." *Asian Survey* 28(11): 1188–1209.
- Rubin, Barnett. 2004. "Crafting a Constitution for Afghanistan." *Journal of Democracy* 15(3): 5–19.
- Rubin, Barnett. 2020. *Afghanistan: Whatever Needs to Know*. New York: Oxford University Press.
- Saikal, Amin. 2004. *Modern Afghanistan: A History of Struggle and Survival*. London: IB Tauris.
- Sartori, Giovanni. 1973. "What is 'Politics'." *Political Theory* 1(1): 5–26.
- Shoemaker, Robert W. 1966. "'Democracy' and 'Republic' as Understood in Late Eighteenth-Century America." *American Speech* 41(2): 83–95.
- Suhrke, Astri. 2008. Democratization of a Dependent State: The Case of Afghanistan. *Democratization* 15(3): 630–648.
- Teorall, Jan. 2010. *Determinants of Democratization: Explaining Regime change in the World, 1972-2006*. Cambridge: Cambridge University Press.
- The Asia Foundation. 2019. *Afghanistan in 2019: A Survey of the Afghan People*. Tabasum Akseer and John Rieger, eds. Kabul: The Asia Foundation.
- The Federalist Papers. 2008[1787]. edited Lawrence Goldman. Oxford:

Oxford University Press.

UNOY Peacebuilders. 2018. *Beyond Dividing Lines: The Reality of Youth-Led Peacebuilding in Afghanistan, Colombia, Libya and Sierra Leone*, The Hague.

Wantchekon, Leonard. 2004. "The Paradox of Warlord Democracy: A Theoretical Investigation." *The American Political Science Review* 98(1): 17–33.

Weale, Albert. 1999. *Democracy*. London: Macmillan Press.

Zakaria, Fareed. 2003. *The Future of Freedom: Illiberal Democracy at Home & Abroad*. New Delhi: Penguin Books.





## در مورد نویسنده:

داکتر عمر صدر، پژوهشگر همکار انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان و استاد علوم سیاسی در دانشگاه آمریکایی افغانستان است. حوزه علاقه او نظریه سیاسی، کثرت‌گرایی فرهنگی، گذار به دموکراسی و دولت‌سازی و حکومت‌داری می‌باشد. عمر صدر، ماستری (۱۳۹۲) و دکترایش (۱۳۹۷) را از دانشگاه جنوب آسیا، دانشگاهی تأسیس‌شده توسط کشورهای سارک به دست آورده است. او نویسنده چند کتاب، رساله و مقاله علمی است. آخرین کتاب او زیر عنوان «کثرت‌گرایی فرهنگی در افغانستان» توسط انتشارات راتلج در لندن و دهلی منتشر شده است. فهرست کوتاهی از نوشته‌های وی شامل موارد زیر است:

*Negotiating Cultural Diversity in Afghanistan*, London and New Delhi, Routledge, 2020.

'Rethinking Stability for Afghanistan: Socializing Great Powers in a Multilateral Order', in Rajen Harshe and Dhananjay Tripathi (eds.), *Afghanistan Post 9/11: Power Configurations and Evaluating Trajectories*, London and New Delhi: Routledge, 2020.

*Political Settlement of Afghanistan Conflict: Divergent Perspectives*, Kabul: AISS, 2019

*The Fallacy of Afghanistan's Peace Process: A People's Perspectives*, Kabul: AISS, 2018

'Mahmud Tarzi: Intellectual and Reformist', in Dev N Pathak and Sanjeev Kumar H.M. (eds.), *Modern South Asian Thinkers*, Delhi: Sage, 2018.

'Afghanistan: The Vulnerabilities of Minorities', in Sajjad Hassan (ed.) *South Asia State of Minorities Report- 2016: Mapping the Terrain*, Delhi: Books for Change, 2016.

## پژوهش‌های پیشین انستیتوت در حوزه مطالعات اصلاحات قانون اساسی و نظام سیاسی

- قانون اساسی و جامعه در حال گذار افغانستان: ارزیابی دیدگاه‌ها و پیشنهادهای عمومی برای تعدیل قانون اساسی (۱۳۹۵)
- راه دشوار مردم سالاری در افغانستان: ارزیابی و نقد گفتمان‌های ملی پیرامون نظام‌های سیاسی بدیل در افغانستان (۱۳۹۶)
- اصلاح نظام انتخاباتی و تجربه انتخابات پارلمانی در افغانستان (۱۳۹۷)
- افسانه دموکراسی انتخاباتی افغانستان: بینظمی‌های انتخابات ریاست جمهوری «۱۳۹۳» (۱۳۹۷)
- گروه‌های قومی و توزیع قدرت سیاسی در افغانستان: تعدیل یا تغییر نظام سیاسی در کشور (۱۳۹۸)
- انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۹: امتداد پروسه‌های مشکل ساز و نتایج آن (۱۳۹۸)
- فرهنگ جزیره‌ای؛ تأملاتی پیرامون فرهنگ سیاسی افغانستان (۱۳۹۹)

عکس پشت جلد: نشان مشروطه خواهان در پایان قرن سیزده خورشیدی.  
قلم پر نماد دانش طلبی و نشر آموزش. شمشیر نماد مبارزه برای استقلال

ISBN 978-9936-655-00-3



9 789936 655003



انجمن مطالعات استراتژیک افغانستان  
Afghan Institute for Strategic Studies